

آستانه



# پاران

ستارگان آسمان امت

نویسنده: نهاد جلال حبیب الله

مترجم: مؤسسہ آستانه



پاران

ستارگان آسمان امت

نویسنده : نهاد جلال حبیب‌الله  
مترجم : مؤسسه آستانه  
طراحی داخلی و جلد : مؤسسه آستانه  
ویراست : ۲۰۲۳

له به‌رئوه به‌رایه‌تی گشتی کتبخانه گشتیه‌کان - هه‌ریمی کوردستان  
ژماره سپاردنی (----) ی سالی ۲۰۲۳ پیدراوه

# پاران

## ستارگان آسمان امت

نویسنده:

نهاد جلال حبیب الله

مترجم:

مؤسسه آستانه





## مقدمه

خدای متعال را حمد و سپاس می‌گوییم، سپاسی به عظمت خالق تمام کائنات، سلام و درود خداوند بر پیامبر گرامی (ﷺ) و اهل بیت و اصحابش (رضی الله عنهم).

کتابی که پیش روی شماست خلاصه‌ای آماده شده به‌عنوان منهجی ویژه برای مرحله‌ی اول آگاهی‌یافتن از زندگی صحابه رضی الله عنهم می‌باشد، این نوشته نیز فهمی ابتدایی به کسانی می‌بخشد که برای آگاهی‌یافتن از زندگی صحابه‌ی گرانقدر گام‌چندانی نگذاشته‌اند تا از اینجا توجه خود را به دیگر منابع مربوط به این موضوع جلب کنند.

شاید در نزد بسیاری از افراد این دیدگاه وجود داشته باشد: آیا لازم است تا این سطح به زندگی صحابه رضی الله عنهم اهمیت بدهیم درحالی‌که قرآن و حدیث را در دسترس داریم و زندگی آن‌ها نیز فقط لذت‌بردن از مطالعه و آگاهی‌یافتن از زندگی چندین شخصیت است؟ اما هنگامی‌که در نصوص قرآن و حدیث درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم به تفکر می‌پردازید، آن‌گاه اهمیت این موضوع برایت مشخص می‌شود، وقتی‌که در تاریخ آگاهی پیدا می‌کنید، آن‌گاه درمی‌یابید که حمله به صحابه رضی الله عنهم و عدم حفظ منزلتی که شایسته‌ی خودشان باشد، شبهه‌اتی ایجاد می‌کند که بیشتر اوقات به درجه‌ی شک‌و‌تردید در نصوص مبارک قرآن و حدیث نیز می‌رسد. آن‌گاه وصف زیبای محبوبمان (ﷺ) را درمی‌یابیم که صحابه رضی الله عنهم را به ستارگان تشبیه می‌کند و آنان را نیز به حافظ آسمان توصیف می‌کند، هرگاه ستارگان در آسمان

افول کردند، آن لحظه‌ای فرامی‌رسد که قرار است بیاید، هرگاه صحابه رضی‌الله‌عنهم نیز در میان اُمت باقی نماندند، آن تهدید و هشدار تحقق می‌یابد که رو بسوی اُمت است.

ابتدای نوشته‌مان را با تعریفی مختصر درباره‌ی صحابه آغاز نموده‌ایم، بعداً به جای اینکه زندگی تک‌تک صحابه را بیان کنیم، به چند عنوان عمومی بسنده کرده‌ایم، مانند ارتباط صحابه رضی‌الله‌عنهم با:

«پروردگارشان، رسول خدا (ﷺ)، در میان خودشان، با غیرمسلمانان، علم و صحابه، زنان صحابی، جوانان صحابی، فتنه‌ی میان صحابه ...» تا از چندین چشم‌انداز چند خط عمومی را درباره‌ی زندگی‌شان برجسته نماییم.

بیش از این نمی‌خواهیم مقدمه را ادامه دهیم، و ورود به جزئیات نوشته و بهره‌گیری یا ارزیابی‌اش را به خود خواننده‌ی گرامی واگذار می‌کنیم، با این امید که این تلاش دلسوزانه پنجره‌ای برای تلاش بیشتر خواننده در می‌دان آگاهی‌یابی و تفسیر زندگی صحابه رضی‌الله‌عنهم باشد.

نهاد جلال حبیب‌الله

سلیمانیه محرم ۱۴۴۴

## تعریف صحابه

حائز اهمیت است که پیش از اینکه وارد بحث مربوط به صحابه شویم، شناختی مقدماتی از صحابه به لحاظ اصطلاح، معنا، تعداد، طبقات صحابه و گروه‌هایی که در جامعه صحابه می‌زیستند، داشته باشیم.

## اصطلاح صحابه

اصطلاح صحابه از بُعد زبان‌شناسی به معنی هم‌صحبتی و مراقبت کردن می‌باشد.

در زبان عرب آمده که: «**صحب صحبه یصحبه صحبه بالضم و صحابه بالفتح و صاحبه عاشره و الصحب جمع الصاحب ... و الاصحاب جماعة الصحب**»<sup>(۱)</sup>، صحابه به معنی هم‌صحبتی و همراهی می‌آید، همین‌طور به معنای مراقبت نیز می‌آید، آن‌گونه که خداوند می‌فرماید: «و لا هم یصحبون» ترجمه: «و (از طرف ما) هیچ‌گونه کمک و پناهی داده نمی‌شوند» یا در حدیثی آمده است که «**اللهم اصبحنا منا**»<sup>(۲)</sup> یعنی: «خدا با ماست».

در مورد معنی شرعی اصطلاح صحابه، چندین تعریف و نظر مختلف بر سر شروط صحابی بودن وجود دارد، اما آنچه از جمع تعاریف به دست

(۱) ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۱، دار صادر، ج ۱، ص ۵۲۰-۵۱۹.

(۲) لسان‌العرب، ج ۱، ص ۵۲۰.



می‌آید، عبارتند از:

صحابی پیامبر (ﷺ) شامل هر شخص مسلمانی است که در زمان مسلمانی و در عالم واقع به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیده و بر ایمان فوت شده باشد.

### با این اوصاف صحابی بودن این شرایط را در بر می‌گیرد:

**مسلمانی:** یعنی لازم است که آن شخص در زمان حیات پیامبر (ﷺ) مسلمان بوده و مسلمان به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیده باشد، اگر شخص بی‌ایمانی صدبار هم به محضرشان رسیده باشد؛ اما تا پایان حیات پیامبر (ﷺ) مسلمان نشده و بعد از وفات پیامبر (ﷺ) ایمان آورده باشد، آن شخص به‌عنوان صحابی شناخته نمی‌شود.

**رسیدن به محضر پیامبر:** یکی دیگر از شرایط صحابی بودن، رسیدن به محضر پیامبر (ﷺ) در زمان مسلمانی است. وگرنه «نجاشی» که ایمان هم داشت و پیامبر (ﷺ) نیز نماز غایب بر او خواند، اما به‌دلیل اینکه به خدمت پیامبر (ﷺ) نرسیده جزو صحابه نمی‌باشد. برخی شرایط را اینگونه قرار داده‌اند که اصل دیدن پیامبر (ﷺ) می‌باشد؛ اما نیکوتر است بگوییم شرفیاب شدن به خدمت پیامبر (ﷺ)، زیرا پیش آمده شخص نابینایی که نتوانسته پیامبر (ﷺ) را ببیند شرف حضور به خدمت ایشان پیدا کرده است، بنابراین رسیدن به محضر پیامبر (ﷺ) شامل دیدن پیامبر (ﷺ) و به محضرشان رسیدن بدون دیدن هم می‌شود، زیرا که افرادی مانند نابینایان بودند که مشکل دیدن داشتند مانند ابن ام مکتومه منظور در عالم واقع بودن این است که آن شخص در عالم واقعی به

خدمت پیامبر رسیده باشد نه در عالم خواب و خیال. پس اگر کسی در زمان حیات پیامبر (ﷺ) یا بعد از آن و تا زمان حال و تا آخرالزمان در خواب به خدمت پیامبر (ﷺ) برسد در زمره صحابه پیامبر (ﷺ) قرار نمی‌گیرد.

**وفات در زمان مسلمانی:** این هم شرط مهم دیگری است، زیرا اگر شخصی در زمان مسلمانی‌اش به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیده باشد، اما بعداً بی‌باور (مرتد) شده باشد، در زمره صحابه قرار نمی‌گیرد، اگر بعد از مرتد شدن دوباره ایمان آورده باشد و این مسلمان شدن مجددش در زمان حیات پیامبر (ﷺ) و در خدمت ایشان بوده باشد، صفت صحابی برای او باقی می‌ماند.

برخی بر این باورند که اگر بعد از مرتد شدنش بعد از حیات پیامبر (ﷺ) دوباره مسلمان گردد، صفت صحابی بودنش باقی می‌ماند، اما برخی بر این باورند با آن یکبار مرتد شدن شرط صحابی بودن نقض می‌شود، اما همه متفق‌اند بر اینکه کسی که در زمان مسلمانی‌اش به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیده باشد؛ اما بعداً مرتد شده از دنیا برود، صحابه نیست.

امام بخاری در صحیحش می‌فرماید: «هر مسلمانی که با پیامبر (ﷺ) هم‌صحبت شده باشد یا ایشان را دیده باشد، صحابی پیامبر (ﷺ) است»

ابن حجر می‌گوید: «صحیح‌ترین تعریفی که از صحابه بدانم این است که صحابی کسی است که مسلمان به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیده باشد و مسلمان فوت کرده باشد، دیگر اینکه کم یا زیاد در خدمتشان بوده باشد، حدیث از ایشان روایت کرده باشد یا نه، در غزوات همراهشان بوده باشد یا نه، فقط ایشان را دیده باشد اما با ایشان ننشسته باشد، یا به‌خاطر مشکلی

همچون نابینایی ایشان را ندیده باشد، صحابی محسوب می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

ابن صلاح تعاریفی در این زمینه آورده است، از جمله:

مروزی می‌گوید: «حدیث شناسان می‌گویند هر کسی حدیثی یا روایتی از پیامبر (ﷺ) نقل کرده باشد، صحابی است، آنقدر دایره‌ی تعریف را گسترش می‌دهند تا جایی که می‌گویند هر کس پیامبر را دیده باشد، صحابه است و آن هم به خاطر بزرگی مقام پیامبر (ﷺ) به هر کسی پیامبر را دیده باشد، صفت صحابی را داده اند.

کلمه صحابی از بُعد زبان‌شناسی و ظاهری برای کسی است که زمان زیادی را همراه با پیامبر (ﷺ) سپری کرده باشد، و زیاد در خدمتشان بوده و پیرو ایشان بوده و حدیث از ایشان نقل کرده باشد، این رأی و نظر اصولی هاست. اما سعید بن مصیب فقط کسی را صحابی می‌داند که یک یا دو سال در خدمت پیامبر بوده و در یک یا دو غزوه نیز همراه ایشان بوده باشد.<sup>(۲)</sup>

(۱) الإصابة في تمييز الصحابة، ط ۱، دارالجيل (بيروت - ۱۹۹۲)، ج ۱، ص ۶.  
 (۲) مقدمة ابن الصلاح، دار الفكر المعاصر (بيروت - ۱۹۷۷)، ج ۱، ص ۲۹۱.

## دوران صحابه

علماء بر سر این مسئله متفق القول اند که هرکسی بعد از صدسال از وفات پیامبر (ﷺ) ادعای صحابی بودن کرده باشد، باورش نکنید<sup>(۱)</sup>، آن هم باتوجه به حدیث پیامبر (ﷺ) که یک ماه قبل از وفاتشان فرمودند: «أَرَأَيْتُمْ لَيْتَكُمْ هَذِهِ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ»<sup>(۲)</sup> ترجمه: «امشب را دیدید، پس از امشب تا صدسال دیگر در این سرزمین از کسانی که امروز زنده هستید یک نفر هم باقی نمی ماند».

## تعداد صحابه

در مورد تعداد صحابه اختلاف نظر وجود دارد، واقعیت هم این است که بطور دقیق تعداد صحابه مشخص نیست، زیرا تعدادشان زیاد بوده و نیز در آن زمان آمارگیری دقیق نبوده است، و تعداد زیادی از صحابه نیز از بیرون مکه و مدینه به صورت هیئت می آمدند و بعداً به سرزمین خودشان بازمی گشتند. در اینجا چندین نقل قول در مورد تعداد صحابه در چند موقف را بیان می کنیم:

(۱) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۸-۹.

(۲) صحیح البخاری - کتاب العلم - باب السمر في العلم، الرقم ۱۱۶.

صحابه شرکت کننده در غزوة بدر ۳۱۳ نفر بودند<sup>(۱)</sup>، تعداد زیادی هم در مدینه بودند از مرد و زن و کودک که به آن غزوه نرفته بودند.

تعداد صحابه شرکت کننده در بیعت رضوان ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ صحابی بودند<sup>(۲)</sup>. خداوند متعال آیه‌ای در وصفشان نازل فرموده: ﴿لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة﴾ [الإسراء: ۱۸] یعنی: «به راستی خداوند هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند، از آنان خشنود شد».

تعداد صحابه شرکت کننده در سال دهم هجری که همراه پیامبر (ﷺ) برای رفتن به مکه مشارکت کردند، بیشتر از ۱۰,۰۰۰ نفر بودند، همانگونه که در صحیح بخاری آمده است: «عن ابن عباس رضی الله عنهما: ان النبی صلی الله علیه و سلم خرج فی رمضان من المدینة و معه عشرة آلاف»<sup>(۳)</sup> یعنی: «از ابن عباس رضی الله عنهما نقل است که پیامبر (ﷺ) در ماه رمضان با ده هزار نفر از مدینه خارج شد».

در غزوة حنین تعداد اصحابی که با پیامبر (ﷺ) بودند، ۱۰,۰۰۰ صحابی بودند به همراه «الطلقاء»<sup>(۴)</sup>، یعنی کسانی که بعد از فتح مکه به پیامبر (ﷺ) ایمان آوردند.

ابن حجر نوشته‌ای از ابوزرعه رازی آورده که می گوید: «زمانی که پیامبر

(۱) رواه أحمد والطبرانی.

(۲) ابن عبد البر: الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ط ۱، دار الجیل (بیروت - ۱۴۱۲ هجری)، ج ۱، ص ۳ و ۵.

(۳) صحیح البخاری - کتاب المغازی - باب غزوة الفتح فی رمضان، الرقم ۴۲۷۶.

(۴) صحیح ابن حبان - کتاب السیر - باب الخروج وکیفیه الجهاد - ذکر ما یتحب للإمام أن یدعو أنصاره إذا حزبه أمر، الرقم ۴۶۷۹.

(ﷺ) وفات نمودند، آنهایی که ایشان را دیده و از وی حدیث نقل کرده بودند، بیشتر از ۱۰۰,۰۰۰ نفر زن و مرد بودند که همگی راوی حدیث بودند، چه حدیث دیداری (مستقیم) باشد، یا شنیداری (غیرمستقیم)»<sup>(۱)</sup>.

اما این مسئله نیاز به توضیح دارد زیرا اگر به کتابهایی که مختص به صحابه نوشته شده و به سند کتابهای حدیث هم نگاه کنیم با این روایات سنخیت ندارد. بدین خاطر می‌توان گفت که تعداد صحابه چنین عددی بوده یا عددی نزدیک به آن باشد که از پیامبر (ﷺ) حدیث هم شنیده باشند و برای اطرافیان خود نیز نقل کرده باشند، اما همه آن روایات ثبت نشده و به نسلهای آینده نیز نرسیده باشند مانند اینکه چندین نفر جداگانه یا به صورت گروهی آمده باشند و در آن مدت زمان کم پیامبر (ﷺ) را دیده و چند حدیثی از ایشان شنیده باشند و بعداً به سرزمین خود بازگشته و آنجا احادیث را روایت کرده باشند اما بعدها آن احادیث ثبت نشده باشند.

همچنین ابن حجر روایت ثوری را آورده است که می‌گوید: «۱۲۰۰۰ صحابی بود که پیامبر (ﷺ) از همگی آنها راضی بود»<sup>(۲)</sup>.

در المستدرک علی الصحیحین آمده است که «ثارت الفتنة واصحاب رسول الله ﷺ - عشرة آلاف»<sup>(۳)</sup> یعنی: «فتنه‌هایی میان صحابه به پا شد که در آن زمان ده‌هزار صحابی هنوز در قید حیات بودند».

بدینصورت چندین عدد متفاوت به لحاظ زمانی و مکانی را یافتیم،

(۱) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۲.

(۲) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۳.

(۳) المستدرک علی الصحیحین - کتاب الفتن والملاحم - خطبة عمر رضي الله عنه في الفتنة، الرقم

چون که هم به لحاظ زمانی با مرگ صحابه، تعدادشان کم شده است، و هم به لحاظ مکانی تعدادشان متفاوت می‌باشد، زیرا اعدادی که آورده شده بیشتر دربارهٔ تعداد صحابهٔ داخل شبه جزیره هستند، وگرنه آن تعداد صحابی که به صورت گروهی به محضر رسول الله (ﷺ) می‌آمدند تعدادشان گفته نشده است.

### طبقات اجتماعی در عصر پیامبر (ﷺ)

در زمان پیامبر (ﷺ) چهار گروه اصلی در جامعه وجود داشتند که شامل گروه کفار، گروه صحابه، گروه اهل کتاب و گروه منافقان بودند.

#### نخست؛ گروه کفار:

اینان کسانی بودند که به حقیقت اسلام و پیام پیامبر (ﷺ) باور نداشتند و علاوه بر همهٔ اینها، دشمن سرسخت پیامبر (ﷺ) نیز بودند و مسلمانان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و به اسلام حملهٔ مادی و معنوی می‌کردند؛ حملهٔ مادی با آزار جسمانی مسلمانان، و حملهٔ معنوی نیز با ایجاد شک و شبهه نسبت به شخصیت پیامبر (ﷺ) و دعوتش، اهانت به مسلمانان و چندین شیوهٔ دیگر دشمنی بود.

اینان آزار و اذیتشان به حدی بود که مسلمانان را مجبور به ترک مکه و هجرت به حبشه و مدینه کردند، اما باز هم دست بردار نبودند و برای جلوگیری از اقامت مسلمانان و برگرداندن آنها به مکه برای شکنجه و

از بین بردن دینشان بسوی حبشه رفتند، به مدینه نیز روی آوردند تا بتوانند حکومتشان را از بین ببرند و چندین جنگ با مسلمانان انجام دادند و حتی حاضر بودند با یهودیان و منافقان در دشمنی با مسلمانان متحد شوند و با آنها همکاری کامل داشته باشند، در واقع همه راه‌های آشکار و پنهان برای دشمنی با مسلمانان را در پیش گرفتند.

خداوند متعال در مکه، جهاد علیه دشمنان را به پیامبر (ﷺ) آموزش داد تا به وسیله قرآن با آنها جهاد کند، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۲] یعنی: «پس تو ای پیامبر (ﷺ) -! هرگز از کافران پیروی مکن و با این قرآن با همه نیرو و توانت با آنها جهاد کن»<sup>(۱)</sup>.

## دوم: جماعت صحابه:

این جماعت شامل آن گروه از جامعه است که به پیامبر (ﷺ) ایمان آوردند که خود این جماعت نیز شامل چندین دسته هستند. اصحابی که زود مسلمان شدند و شریک غم و آزارهای پیامبر (ﷺ) بودند که آنها نیز دو دسته بودند (مهاجرین و انصار). در مورد مهاجرین تعدادی از آنها به حبشه هجرت کردند و در آنجا در غربت ماندند تا اینکه در غزوه خیبر به خدمت پیامبر (ﷺ) در مدینه بازگشتند. بیشتر مهاجرین به مدینه هجرت کردند و در آنجا نخستین دولت اسلامی را بنا نهادند، تعداد کمی هم در مکه ماندند، آنان یا به فرمان پیامبر (ﷺ) ماندند تا کاری که به آنها سپرده شده بود را به انجام برسانند مانند عباس عموی پیامبر (ﷺ)،

(۱) ابن عباس برای (جاهد هم به) می‌گوید: یعنی به قرآن، بدین خاطر که سوره مکی است پس این نظر نیز صحیح‌تر می‌باشد. نگاه کنید به:



برخی نیز از روی ناچاری در مکه ماندند زیرا برده بودند مانند اسلمه بردهٔ عباس، تعدادی ناتوان بودند و قدرت سفر کردن نداشتند، بعضی هم بعد از مهاجرت، مسلمان شدند، اینها بعداً مورد رحمت خدای متعال قرار گرفتند زمانی که ابو بصیر توانست بدون شکستن صلح حدیبیه در سر راه بازرگانان شام و قریش پایه‌های دوم دولت اسلامی را بنا نهد تا مسلمانان مکه به آنجا بروند و سپس به دستور پیامبر (ﷺ) به مدینه هجرت کنند. تعداد دیگری از صحابه کسانی بودند که در حین فتح مکه مسلمان شدند، بعضی از آنها از روی ناچاری مسلمان شدند و بعدها مسلمان شدنشان از ظاهر به باطنشان نیز رسوخ کرد و شیفتگان اسلام شدند، بعضی هم در همان ابتدا با میل و ارادهٔ خویش مسلمان شدند و تلاش کردند گذشته‌ای را که از دست داده بودند، جبران کنند.

انصار! مسلمانان مدینه بودند که حامی و پشتیبان واقعی پیامبر (ﷺ) و برادران مهاجرشان شدند، آنقدر نزد رسول الله (ﷺ) گرانقدر و بلندپایه بودند که دربارهٔ آنها می‌فرمود: «آیة الایمان حب الانصار، و آیة النفاق بغض الانصار»<sup>(۱)</sup> یعنی: «نشانهٔ ایمان، محبت به انصار است و نشانهٔ نفاق تنفر از انصار است».

همین‌طور می‌فرمود: «لو لا الهجرة لکنت امرا من الانصار، و لو سلك الناس وادیا و شعبا لسلكت وادی الانصار و شعبها»<sup>(۲)</sup> یعنی: «اگر هجرت نبود، مطمئناً من یکی از انصار بودم؛ اگر مردم وادی را در پیش گیرند و انصار هم وادی دیگری، من مطمئناً وادی انصار را در پیش می‌گیرم».

انصار حامی و پشتیبان مادی و معنوی برای مهاجرین شدند و پیامبر

(۱) صحیح البخاری - کتاب الایمان - باب علامة الایمان حب الانصار، الرقم ۱۷.

(۲) صحیح البخاری - کتاب التمني - باب ما يجوز من اللو، الرقم ۷۲۴۵.

(ﷺ) نیز پیوند برادری و ارث بردن را بین مهاجرین و انصار ایجاد کرد، بعدها پس از بهتر شدن وضعیت دارایی مهاجرین به امر خداوند پیوند برادری همچنان باقی ماند و ارث بردن منسوخ شد.

صحابه سنگ بنا و قدرت نخست اسلام و مشتاقان پیامبر (ﷺ) بودند. این برایشان کافی است که خدا از آنها راضی شد و آنها نیز از خدا راضی شدند، به راستی شایسته این هستند که همراه اسمشان گفته شود «رضی الله عنهم»، اینان همدم و مراقبان پیامبر (ﷺ) بودند. بشکند دستی، لال شود زبانی، کور شود چشمی، کر شود گوشی، از تپش بیافتد قلبی که با قصد و نیت بد در زندگیشان می نگرد.

### سوم: اهل کتاب:

در مکه و طائف اقلیتی مسیحی بودند که تعدادشان به حدی کم بود که با انگشتان دست شمرده می شد. آنها تحت تأثیر بازدید و رفت و آمد با مناطق تحت سلطه رومیان آئین مسیحی را پذیرفته بودند، بعضی از آنان نیز مسیحی نشده بودند بلکه تورات و انجیل و نوشته های مسیحیان را مطالعه می کردند و به آن زبانی که نوشته های مقدس مسیحیان با آن نوشته می شد، مهارت یافته بودند، نمونه آنها «ورقه بن نوفل» بود.

هر یهودی که در مدینه وجود داشت در طول تاریخ به مدینه رفته و در آنجا مانده بودند، به ندرت کسی در میان یهودیان مسلمان می شد، و به هر شکل ممکنی به دشمنی با پیامبر (ﷺ) می پرداختند، اما بیشتر اوقات دشمنی شان مخفیانه بود، پیامبر (ﷺ) وقتی که به مدینه آمد در نوشته ای مخصوص شهر مدینه، وظیفه و حق یهودیان را مشخص کرد و آنها نیز با آن موافق بودند، اما بعداً خیانت کردند، و بدین خاطر پیامبر

(ﷺ) یکی پس از دیگری آنها را از مدینه بیرون کرد و سپس پیامبر (ﷺ) به قلعه‌شان (قلعه خیبر) حمله کرد و بعداً خداوند متعال پیروزی را نصیب مسلمانان کرد، زمانی که امام علی پرچمدار مجاهدان شد.

نزد یهودیان یک شخص زمانی عاقل و باهوش بود که با پیامبر (ﷺ) و مسلمانان دشمنی کند، در غیر اینصورت هرگاه یکی از آنان مسلمان می‌شد، در نزدشان شخصی نفهم و بی ارزش و نادان تلقی می‌شد، نمونه بارز آن هم «ابن سلام» بود.

یهودیان در سیاست هم پیمان و همکار فعال کفار بودند، بهترین نمونه در این مورد در جنگ خندق دیده می‌شود.

خدای متعال کینه و دشمنی یهودیان را برای مسلمانان آشکار کرده و می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» یعنی: «مسلمانان یهودیان و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان می‌یابی» زیرا دل‌هایشان پر از بغض و کینه و حسادت است.

### چهارم: گروه منافقان:

اینان در ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دادند ولی در باطن نیز کافر بودند، ظاهر اسلامیشان فقط در نزد رسول الله (ﷺ) و اصحاب بود و گرنه نزد یاران و دوستانشان حرف دل خود را بیان می‌کردند. ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ۗ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٧﴾ [البقرة ١٤-١٦] یعنی: «و هنگامی که با کسانی که ایمان آورده اند دیدار می‌کنند، می‌گویند ایمان آورده ایم و

چون خلوت کنند با شیطان‌هایشان می‌گویند، بی‌گمان ما با شما مییم جز این نیست که آنها را مسخره می‌کنیم. خداوند آنها را به استهزا می‌گیرد و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می‌گذارد. آنان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت خریده‌اند، پس معامله آنان سودی ندارد و آنان از راه یافتگان نبودند».

اما زمانی که به خدمت پیامبر می‌رسیدند، می‌گفتند شهادت می‌دهیم که تو رسول خدا هستی، اما خداوند دروغ آنان را آشکار کرد، همانگونه که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥﴾ اخذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [المنافقون ۱۵-۱۶] یعنی: «ای پیامبر زمانی که منافقان نزد تو می‌آیند، می‌گویند شهادت می‌دهیم که تو پیامبر (ﷺ) خدا هستی درحالیکه خدا می‌داند که تو رسولش هستی، و خداوند شهادت می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند، سوگندهای دروغشان را دستاویزی برای حفظ آبرو و جان و مالشان قرار دادند، هر چیزی که پیش می‌آید فوراً آنها سوگند می‌خورند، از خداپرستی مردم جلوگیری کردند، به‌راستی که آنان کاری بد و نابجا انجام دادند».

آنها می‌دانستند که رسالت پیامبر به حق است و از طرف خداوند برای ایشان وحی می‌آید به همین دلیل همیشه می‌ترسیدند که خدا آیه‌ای در موردشان نازل کند و خباثت و نقشه‌هایشان را برملا سازد، چنانکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [التوبه ۶۴] یعنی: «منافقان همیشه می‌ترسند که در موردشان سوره‌ای نازل شود که رازهای دلشان را به مومنان بگوید، بگو به میل خودتان در نهان و آشکار به دین و ایمان مسخره کنید، به حقیقت از هرچه می‌ترسند که خدا آشکارش کند

خداوند بسیار خوب آشکارش می‌کند».

عبدالله بن ابی، بزرگ منافقین بود که در مدینه سکونت داشت، اما پیامبر (ﷺ) هیچگاه در مقابل آنها جبهه نگرفت؛ زیرا صلاح نمی‌دانست که مردم بگویند «محمد» یاران خود را می‌کشد، پیامبر (ﷺ) اسامی منافقان را به حذیفه بن یمان داده بود؛ اما هرگز به او اجازه نداد که نامهایشان را فاش کند.<sup>(۱)</sup>

## طبقات صحابه

کسانی که اقدام به نوشتن زندگینامه صحابه کرده اند، هر کدام به گونه ای طبقات صحابه را تقسیم بندی می‌کنند، برخی سابقه مسلمان شدن و برخی نیز خدمات ارزنده را در نظر می‌گیرد، ما هم به صورت مختصر چند نمونه در مورد آنها ذکر می‌کنیم.

ابن سعد اینگونه آنها را تقسیم بندی می‌کند:

۱. مهاجرین بدر (شرکت کنندگان در جنگ بدر)؛
۲. انصار بدر (شرکت کنندگان در جنگ بدر)؛
۳. کسانی که زودتر مسلمان شده بودند؛ اما در جنگ بدر شرکت نکردند؛
۴. کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان شدند؛
۵. کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شدند.<sup>(۲)</sup>

(۱) أسد الغابة، ج ۱، ص ۵۷۳.

(۲) الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۳ و ۴.

حاکم نیز به دوازده قسمت آنها را تقسیم بندی می‌کند.

- ۱- آنهایی که زودتر در مکه مسلمان شدند، مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی (رضی الله عنهم)؛
- ۲- یاران دار الندوه؛
- ۳- کسانی که به حبشه مهاجرت کردند؛
- ۴ کسانی که در عقبه با پیامبر (ﷺ) بیعت کردند؛
- ۵- اصحاب عقبه دوم؛
- ۶- نخستین مهاجرانی که به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند زمانی که در قبا بود، قبل از آنکه به مدینه بیاید؛
- ۷- شرکت کنندگان بدر؛
- ۸- کسانی که در بین بدر و حدیبيه برای رسیدن به خدمت پیامبر (ﷺ) به مدینه مهاجرت کردند؛
- ۹- شرکت کنندگان بیعت رضوان؛
- ۱۰- کسانی که در بین حدیبيه و فتح مکه برای رسیدن به خدمت پیامبر مهاجرت کردند؛
- ۱۱- کسانی که در روز فتح مکه مسلمان شدند؛
- ۱۲- کودکانی که در روز فتح مکه و در خطبه الوداع پیامبر (ﷺ) را دیدند.<sup>(۱)</sup>

(۱) الحاکم النیسابوری: معرفة علوم الحديث، ط۲، دار الکتب العلمیة (بیروت - ۱۹۷۷)، ج ۱، ص ۲۳.

## عدالت صحابه

اهل سنت و جماعت بر این باورند که تمامی اصحاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) شرط عدالت را دارند، منظور از عدالت، به جا آوردن فرایض و پرهیز از منکرات است که به دنبال آن انجام مستحبات و پرهیز از مکروهات می آید. به عبارت دیگر عدالت به معنای ارتباط درست بین بنده و خداست.

ابن حجر می گوید: «اتفق اهل السنة على ان الجميع عدول و لم يخالف في ذلك الا شذوذ من المبتدعة»<sup>(۱)</sup> یعنی: «اهل سنت متفقند بر اینکه همگی صحابه عادل هستند و هیچکس نظرش غیر از آن نیست مگر تعداد بسیار کمی از اهل بدعت».

ابن عبدالبر می گوید: «اجماع اهل الحق من المسلمين و هم اهل السنة و الجماعة على انهم كلهم عدول»<sup>(۲)</sup> یعنی: «اجماع اهل حق از مسلمانان که اهل سنت و جماعت اند، بر این است که اصحاب همگی عدالت داشته اند».

آن دسته از آیات و احادیثی را نیز که در مورد جایگاه صحابه آورده ایم، سندی بر عدالت صحابه است.

در حقیقت سه کلمه وجود دارد که باید مراقب باشیم و آنها را با هم قاطی نکنیم و معنای هر کدام را بدانیم:

گناه: این کلمه در همه انسانهای روی زمین مشترک است، همانگونه

(۱) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

(۲) الإستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۱۹.

که پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «کل بنی آدم خطاء، و خیر الخطائین التوابون»<sup>(۱)</sup> یعنی: «همه فرزندان آدم گنهکارند و بهترین گنهکاران توبه کنندگان اند.» اما خود این کلمه هم بر دو نوع است، یکی اینکه عمدی باشد که جرم است و تاوان دارد، دومی عمدی نیست، که در این برای مردم عوام امید به بخشش الهی وجود دارد. اما برای پیامبران و همچنین مجتهدان امت اسلامی نیز اجتهاد محسوب می‌شود، چنانکه پیامبر خدا (ﷺ) می‌فرماید: «إذا حکم الحاكم فاجتهد ثم اصاب فله اجران، و اذا حکم فاجتهد ثم اخطأ فله اجر»<sup>(۲)</sup> یعنی: «اگر قاضی حکم کرد و تلاش نمود، سپس حکمش درست بود پس برای او دو صواب هست، و اگر حکم کرد و تلاش نمود، سپس حکمش اشتباه بود، برای او یک صواب هست».

عصمت: مختص به پیامبران است که خدای متعال تمامی امیال و آرزوهای بد را از دلشان بیرون کرده و تمامی نیت و اعمالشان فقط و فقط برای خدا و به‌خاطر خداست. پس آنها از هر کار بد و ناپسندی معصوم هستند.

عدالت: این صفت هم شامل صحابه پیامبر (ﷺ) است و هم غیر صحابه، یعنی کسانی که دنباله رو راه صحابه باشند و طبق قرآن و سنت رفتار کنند، این شاء الله شرط عدالت شامل آنها نیز می‌شود. در اینجا منظور این است که صحابه عدالت داشته اند نه عصمت.

(۱) سنن ابن ماجه - أبواب الزهد - باب ذکر التوبة، الرقم ۴۳۷۵.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة - باب أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ، الرقم ۷۳۵۲.



## عقاید اهل سنت و جماعت در مورد صحابه

اهل سنت و جماعت معتقدند که صحابه همگی عادل و وفادار به دین خدا و دلسوز پیامبر (ﷺ) بودند، معتقدند که توهین به صحابه از گناهان کبیره است و نیز صحابه خط قرمز هستند و نباید به آن تجاوز کرد، همچنین ترجیح می‌دهند که از فتنه بین صحابه خود را دور نگه دارند و در مورد آن چیزی نگویند، زیرا معتقدند صحابه دلسوز و خدانشناس بودند و آنچه میان آنها اتفاق افتاده، نتیجه اجتهادهای متفاوتشان برای خدمت به اسلام و نیز سوء استفاده دشمنان اسلام از این مسئله بوده است.

همچنین عصر صحابه را بهترین عصر، و صحابه را رهبر و پیشوای خود می‌دانند. برای این موضوع هم در اینجا به برخی از بیانات علمای اهل سنت و جماعت اشاره می‌کنیم.

ابن عبدالبر می‌گوید: «اجماع اهل حق و حقیقت مسلمین که اهل سنت و جماعت است این است که صحابه همگی عدالت دارند»<sup>(۱)</sup>.

امام نووی می‌گوید: «بدان که ناسزاگفتن و توهین به صحابه حرام است و از قبیح‌ترین حرام‌هاست. چه توهین به آن اصحابی که در رویدادهای فتنه میان صحابه بوده باشند، یا غیر از آنها، زیرا آنان در این جنگ‌ها مجتهد بودند»<sup>(۲)</sup>.

(۱) الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۱۹.

(۲) النووی: المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ط ۲، دار إحياء التراث العربی (بیروت-۱۳۹۲هـ)، ج ۱۶، ص ۹۳.

شیخ الإسلام ابن تیمیہ می گوید: «وظیفهٔ ماست که صحابهٔ پیامبر (ﷺ) را دوست داشته باشیم بدین خاطر که خداوند آنان را مدح و ستایش کرده است؛ زیرا به خدا ایمان داشته اند و پیامبر (ﷺ) را تصدیق نموده و ایشان را بر دشمنانش پیروز گردانیدند. چون که خداوند با جهاد آن ها در راه پیروزی اسلام ما را سودمند گردانید، و صحابه آن دینی را که خداوند به وسیلهٔ آن بر ما منت نهاد کامل و بی کم و کاست به ما رسانیدند»<sup>(۱)</sup>.

ابن حجر می گوید: «اهل سنت متفق القول اند که همهٔ صحابه عادل هستند و جز عدۀ بسیار اندکی از بدعتگذاران مخالف آن نیستند»<sup>(۲)</sup>.

(۱) ابن تیمیة: الفرقان بین أولیاء الرحمن و أولیاء الشیطان، المكتبة الشاملة، ص ۲۰۵.

(۲) الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

## صحابه در قرآن کریم

اگر به نصوص قرآن کریم بنگریم و در آیاتی که به صحابهٔ پیامبر (ﷺ) اشاره می‌کند دقت کنیم، می‌بینیم بدین صورت صحبت از صحابه می‌شود:

بهترین امت در میان انسان‌ها هستند که برای امر به معروف و نهی از منکر فرستاده شدند.

برای به دست آوردن رضایت خداوند متعال و پیروزی پیام اسلام بسیار تلاش می‌کنند.

با پروردگار راستگوی اند و صادقانه از پیامبرش پیروی می‌کنند.

رضایت پروردگار را به دست می‌آورند و خودشان نیز از پروردگارشان راضی‌اند.

به دنبال به دست آوردن بخشش و مغفرت پروردگارشان هستند.

مثال و نمونهٔ برادری را از صفت و رفتار رسول خدا (ﷺ) دریافت می‌کردند.

در میان خودشان مهربان و دلسوز و در مقابل کافران سرسخت نیز سختگیر و قوی هستند.

وعدهٔ نیکی و بهشت به بسیاری از صحابه بخاطر موقف‌های نایابشان در موقعیت‌های متفاوتی همچون هجرت، جنگ بدر و بیعت رضوان داده

شده است. برای موارد فوق، پانزده آیه مبارک از قرآن را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم که در آنها بحث از صحابه آمده است:

### صحابه بهترین گروه هستند

صحابه سر دسته آن امتی هستند که خدای متعال درباره آنها می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾، [آل عمران: ۱۱۰] یعنی: «شما نیکوترین مردمی هستید که به جهان عرضه شدید زیرا یکدیگر را به رفتار شایسته فرا می‌خوانید و از ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

### خداوند متعال از صحابه راضی است

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] یعنی: «خدا از مهاجرین و انصار پیشقدم پیشین، و پیروانشان در نیکویی راضی است و آنان نیز از او راضی اند و برای آنان باغ‌هایی از بهشت آماده کرده که نهرها در دامن آن جاری است و جاودانه در آن به سر می‌برند؛ این است کامیابی بزرگ».

### مدحی از جانب پروردگار

خداوند هر سه گروه مهاجرین و انصار و کسانی که پس از آنان می‌آیند را اینچنین توصیف می‌کند و می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا

مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ [الحشر: ٨-١٠]

یعنی: «و نیز این اموال خاص نیازمندان مهاجری است که از خانه و اموال خود رانده شده اند درحالی که فضل و خشنودی خدا را می خواهند و دین خدا و رسولش را یاری می کنند، آنان اند که صداقت دارند\* و نیز خاص کسانی است که قبل از مهاجرین در مدینه خانه امن و ایمان جای گرفتند و کسانی که بسوی آنان هجرت کرده اند را دوست می دارند و در دل خود دغدغه ای نسبت به آنچه در اختیار مهاجران قرار داده شده احساس نمی کنند، و هرچند خود نیازمند باشند آنان را بر خود مقدم می دارند و کسانی که از بخل نفس خویش مصون بمانند، رستگاران\* و نیز خاص کسانی است که بعد از آنان آمدند و می گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و حسادت و کینه ای نسبت به مومنان در دلهای ما مگذار که خدایا تو رؤوف و مهربان هستی».

### خداوند به صحابه وعده نیک می دهد

چنانکه می فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ [الحديد: ١٠]

یعنی: «کسانی که قبل از پیروزی مکه انفاق کردند و جنگیدند با دیگران برابر نیستند؛ درجه آنان والاتر از کسانی است که پس از آن پیروزی انفاق کردند و جنگیدند، ولی خداوند به هر یک از آنان پاداشی نیکو وعده داده است و خدا به آنچه که می‌کنید آگاه است».

### خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صحابه گواهی می‌دهد:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۗ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۗ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾. [الفتح: ۲۹]

یعنی: «محمد رسول خداست و همراهانش در برابر کفار، سرسخت و با یکدیگر مهربانند؛ همواره آنان را در حالت فروتنی و خضوع مشاهده می‌کنی در حالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند، نشان شایستگی آنان در چهره هایشان از اثر فروتنی پیداست؛ این توصیفشان در تورات است؛ و توصیف آنان در انجیل مانند کشتزاری است که جوانه اش را به فراوانی برآورد و آن را مایه داده تا ستبر گردد و بر ساقه های خود استوار بایستد به گونه‌ای که موجب شگفتی کشاورزان گردد، در نتیجه خدا از رشد سریع آنان انکارورزان را به خشم دراندازد، خداوند به مومنان نیکوکار وعده آمرزش و پاداشی بزرگ داده است».

## خداوند صحابه را مورد مغفرت خود قرار می‌دهد

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾  
[التوبة: ۱۱۷]

یعنی: «به راستی خداوند درگذشت از پیامبر و مهاجرین و انصاری که از او پیروی کردند در هنگام دشواری در راه جنگ تبوک، بعد از آن که دل‌های گروهی از آنان در آستانه لغزش قرار گرفته بود آنگاه توبه آنان را پذیرفت زیرا که او نسبت به آنها بخشنده و مهربان است».

## خداوند رضایت و خشنودی خود را از اصحاب بیعت رضوان اعلام می‌کند

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾. [الفتح: ۱۸-۱۹]

یعنی: «خداوند از مومنانی که در کنار آن تک درخت در حدیبیه با تو بیعت کردند، خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت، از این روی آرامش بر آنان القا کرد و به پیروزی زودرس پاداش داد\* و نیز غنایم فراوانی که بدست می‌آورند؛ و خداوند عزیز و حکیم است».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. [الحشر ۹]

یعنی: «و نیز خاص کسانی است که قبل از مهاجرین در مدینه خانه

امن و ایمان جای گرفتند و کسانی که بسوی آنان هجرت کرده اند را دوست می‌دارند و در دل خود دغدغه ای نسبت به آنچه در اختیار مهاجران قرار داده شده احساس نمی‌کنند، و هرچند خود نیازمند باشند آنان را بر خود مقدم می‌دارند و کسانی که از بخل نفس خویش مصون بمانند، رستگارند».

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾﴾ [الانفال ٧٢-٧٤]

یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا از وطنشان هجرت کردند و با اموال و جان های خویش در راه خدا به مبارزه برخاستند و کسانی که در مدینه مهاجران را پناه و یاری دادند، دوستان یکدیگرند. و کسانی که ایمان آورده و مهاجرت نکردند مادام که هجرت نکرده اند هیچ گونه دوستی با آنان نخواهید داشت اما اگر بخاطر دین با افرادی درگیر شدند و از شما یاری طلبیدند، یاریشان وظیفه شمامست مگر اینکه درگیری آنان بر ضد گروهی باشد که میان شما و آنها پیمان باشد و خدا به آنچه می‌کنید بیناست\* کافران نیز دوستان یکدیگرند. اگر این فرمان را رعایت نکنید فتنه و فساد بزرگ در سرزمین روی خواهد داد\* کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا هجرت کردند و به مبارزه برخاستند و نیز



کسانی که (در مدینه) مهاجران را پناه و یاری دادند، به حقیقت اهل ایمانند و آمرزش و روزی فاخر دارند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الزمر: ۳۳-۳۵]

یعنی: «کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده‌اند و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته‌اند، آنان پرهیزگاران واقعی هستند\* هر چه بخواهند برایشان در پیشگاه پروردگارشان آماده است. این پاداش نیکوکاران است \* خداوند چنین تفضلی در حق ایشان می‌فرماید تا بدترین کارهای ایشان را ببخشد و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطاء بفرماید».

ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «آن گروهی که راست می‌گویند و آن را نیز تصدیق می‌کنند، برخلاف آن گروهی هستند که دروغ می‌گویند یا راست را نیز دروغ می‌شمارند... صحابه نیز پس از پیامبران علیهم السلام بهترین افراد هستند که راستی را آوردند و راستی را نیز راست شمردند»<sup>(۱)</sup>.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿۷﴾﴾ [الحجرات: ۷]

یعنی: «بدانید که رسول خدا در میان شماست (قدر او را بدانید و به

(۱) منهاج السنة النبوية، ط ۱، مؤسسة قرطبة، سنة ۱۴۰۶ هـ، ج ۲، ص ۳۳

ایشان احترام بگذارید) هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد. اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته و آن را در دلهایتان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است، فقط آنان که دارای این صفات هستند، راهیاب اند و بس».

﴿يَوْمَ لَا يُجْزِي اللَّهَ التَّيِّبَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التحریم: ۸]

یعنی: «خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده اند را سبک نمی‌دارد (بلکه ایشان را والا می‌گرداند و به درجات بالا می‌رساند) نور ایمان و عمل صالح ایشان پیشاپیش و سوی راستشان در حرکت است (وقتی خاموش شدن نور منافقان و کفار را می‌بینند) رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان تا در پرتو آن به بهشت برسیم و ما را ببخشای چرا که تو بر هر چیزی بس توانایی».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَكِنَّ الرِّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيكَ لَهُمُ الْحَيْرَاتُ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. [التوبة: ۸۸]

یعنی: «اما پیامبر و مومنانی که با او هستند، با مال و جان خود به جهاد می‌پردازند تا خدا را از خود خشنود سازند (و دین خدا را بالا برند) همه خوبیها و نیکیها از آن ایشان است، و آنان بی گمان رستگارانند».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾. [الفتح: ۲۶]

یعنی: «آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دلهایتان جای

دادند (و تصمیم گرفتند که مومنان را به مکه راه ندهند) خداوند اطمینان خاطر را بهره‌ پیامبرش و بهره‌ مومنان کرد. همچنین خداوند ایشان را بر روح ایمان و تقوا ملازم کرد و برازنده‌ آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است».

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾﴾ [آل عمران: ۱۷۲-۱۷۳]

یعنی: «کسانی که پس از آن همه زخم‌هایی که خوردند و جراحات‌هایی که برداشتند، فرمان خدا و پیامبر را اجابت کردند، برای کسانی از آنان که چنین کار نیکی کردند و (از نافرمانی خدا و رسول) پرهیز نمودند، اجر و پاداش بس بزرگی است\* آن کسانی که مردم به ایشان گفتند: (مردمان قریش) برای تاختن بر شما دست به دست داده اند و بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی برعکس بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است».

## صحابه در سنت

### پیامبر خدا (ﷺ) دربارهٔ صحابهٔ خود می‌فرماید:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «بهترین مردم (مردمان) قرن من هستند، سپس کسانی که در پی آنها می‌آیند، و سپس کسانی که در پی آنها می‌آیند».

همچنین می‌فرماید:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، فَيَغْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ، فَيَقُولُونَ: فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحَ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، فَيَغْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ، فَيَقُولُونَ: فِيكُمْ مَنْ صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحَ لَهُمْ»<sup>(۲)</sup> یعنی: «زمانی بر مردم می‌آید که گروهی از مردم جهاد می‌کنند، گفته می‌شود آیا در میانتان کسی از یاران پیامبر (ﷺ) وجود دارد؟ می‌گویند بله، آنگاه پیروز خواهند شد، سپس زمانی بر مردم می‌آید گروهی از مردم جهاد می‌کنند آنگاه گفته می‌شود آیا در میانتان

(۱) صحیح البخاری - کتاب الشهادات - باب لا یشهد علی شهادة جور إذا شهد، الرقم ۲۶۵۲، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب فضل الصحابة رضي الله تعالى عنهم ثم الذين يلونهم، الرقم ۲۵۳۳.

(۲) صحیح البخاری - کتاب فضائل الصحابة - باب فضائل أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، الرقم ۳۶۴۹، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب فضل الصحابة رضي الله تعالى عنهم ثم الذين يلونهم، الرقم ۲۵۳۲.

کسی وجود دارد که با یاران پیامبر (ﷺ) همراهی کرده باشد؟ می‌گویند بله آنگاه پیروز خواهند شد. سپس زمانی بر مردم می‌آید که گروهی از مردم جهاد می‌کنند، گفته می‌شود آیا در میانتان کسی وجود دارد که همراهی همراهان اطراف یاران پیامبر (ﷺ) را کرده باشد؟ می‌گویند بله. آنگاه پیروز خواهند شد.»

همچنین به مثابه خط قرمزی برای احترام و تکریم نام و عزت صحابه در میان مسلمانان، پیامبر خدا (ﷺ) به مسلمانان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ».<sup>(۱)</sup> یعنی: «به یارانم دشنام ندهید، سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر کسی از شما به اندازه کوه احد در راه خدا طلا انفاق کند، به اندازه یک مد (تقریباً دو کیلو نیم) یا نصف مد آنها نمی‌رسد.»

«عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسْنَا حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَهُ الْعِشَاءَ! قَالَ: فَجَلَسْنَا، فَخَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ: مَا زِلْتُمْ هَاهُنَا! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّيْنَا مَعَكَ الْمَغْرِبَ ثُمَّ قُلْنَا: نَجْلِسُ حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَكَ الْعِشَاءَ. قَالَ: أَحْسَنْتُمْ - أَوْ أَصَبْتُمْ. قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - وَكَانَ كَثِيرًا مِمَّا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - فَقَالَ: (النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِّلسَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ، وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ، وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ».<sup>(۲)</sup>

(۱) صحیح البخاری - کتاب فضائل الصحابة، الرقم ۳۶۷۳، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب تحریم سب الصحابة رضي الله عنهم، الرقم ۲۵۴۰.

(۲) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب بیان أن بقاء النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أمان لأصحابه، الرقم ۲۵۳۱.

«ابوبُرده» از پدرش روایت می‌کند که همراه پیامبر (ﷺ) نماز مغرب خواندیم، سپس گفتیم بنشینیم که نماز عشا را هم همراه او بخوانیم، نشستیم تا پیامبر خدا (ﷺ) نزدمان آمد و فرمود: آیا هنوز اینجا هستید؟ گفتیم: «ای پیامبر خدا (ﷺ) نماز مغرب را همراه شما خواندیم سپس گفتیم بنشینیم که نماز عشا را هم همراهتان بخوانیم» فرمود: خوب کردید و به هدف زدید سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد (اکثر اوقات پیامبر (ﷺ) سرش را به طرف آسمان بلند می‌کرد) سپس فرمود: ستارها محافظ آسمان هستند، هرگاه ستاره‌ها نماندند آسمان دچار آنچه که وعده داده شده می‌شود، من نیز محافظ یارانم هستم هرگاه من نماندم یارانم به آنچه که وعده داده شده دچار می‌شوند، یارانم نیز محافظ امتم هستند هر زمانی آنها نماندند آنچه وعده داده شده دچار امتم می‌شود.»

یاران مانند نمک در غذا هستند، غذای بدون نمک مزه ندارد.

پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «مَثَلُ أَصْحَابِي فِي النَّاسِ كَمَثَلِ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ»،<sup>(۱)</sup> یعنی: «مثال یارانم در میان مردم مصداق نمک در طعام است.»

## مهاجران حبشه

در صحیح بخاری حدیثی در فضیلت مهاجران حبشه روایت شده آنگاه که به مدینه بازگشتند تعدادی از مهاجران مدینه خطاب به آنها می‌گفتند که ما پیش از شما به مدینه هجرت کردیم، اسماء دختر عمیس که یکی از مهاجران حبشه بود برای دیدن «ام المومنین حفصه» رفت «عمر» نزد حفصه رفت و «اسماء» را آنجا دید، به حفصه فرمود: آن زن کیست؟

(۱) مصنف عبد الرزاق - کتاب الجامع - باب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، الرقم ۲۰۳۷۷.

گفت: اسماء دختر عمیس است. «عمر» فرمود: ایشان همان حبشی است؟ ایشان جزو همان کشتی است؟- یعنی همان حبشیه ایی که با کشتی به سوی مدینه آمده بودند. مادر مؤمنان فرمود: بله. عمر فرمود: با مهاجرت از شما پیشی گرفتیم، بنابراین ما از شما نسبت به پیامبر خدا افضل تر هستیم، اسماء خشمگین شد و فرمود: سوگند به خدا چنین نیست شما همراه پیامبر (ﷺ) بودید، گرسنه تان را نان می داد و نادانتان را نصیحت می کرد، ولی ما در سرزمینی دورافتاده و ناخوشایند در حبشه بودیم، آن هم به خاطر خدا و پیامبرش، سوگند به خدا چیزی نخواهم خورد تا آنچه را که شما گفتید برای پیامبر (ﷺ) بازگو نکنم، ما اذیت و آزار می شدیم و می ترسیدیم، می روم و آن را برای پیامبر (ﷺ) بازگو می کنم، و از ایشان سؤال می پرسم و دروغ نمی گویم و خیانت نیز نمی کنم و چیزی را هم زیاد یا کم نمی کنم، اسماء به نزد پیامبر (ﷺ) رفت و مسئله را بازگو کرد، پیامبر (ﷺ) فرمود: «شما چه گفتید؟» فرمود: چنین و چنان گفتیم، پیامبر (ﷺ) فرمود: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلِأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ أَهْلُ السَّيْفِينَةِ هِجْرَتَانِ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «او از شما نسبت به من شایسته تر نیست، برای او و یارانش یک هجرت است و برای شما اهل کشتی دو هجرت».

## مهاجران مدینه

پیامبر خدا (ﷺ) درباره پاداش مهاجران در روز قیامت می فرماید: «لِلْمُهَاجِرِينَ مَنَابِرٌ مِنْ ذَهَبٍ يَجْلِسُونَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْ آمَنُوا مِنَ الْفِرْعَ»،<sup>(۲)</sup>

(۱) صحیح البخاری - کتاب المغازی - باب غزوة خيبر، الرقم ۴۲۳۰ و ۴۲۳۱، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل جعفر بن أبي طالب وأسماء بنت عميس، الرقم ۲۵۰۳.

(۲) صحیح ابن حبان - کتاب إخباره عن مناقب الصحابة - باب فضل الصحابة والتابعين - ذکر وصف منازل المهاجرين في القيامة، الرقم ۷۲۶۲، صححه الألباني في السلسلة الصحيحة، الرقم ۳۵۸۴.

یعنی: «مهاجران در روز قیامت منبری ساخته شده از طلا دارند که در بالای آن می نشینند و از ترس و بیم آن روز در امان اند».

پیامبر (ﷺ) درباره برادری میان مهاجرین و انصار و منزلتشان می فرماید: «الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالطُّلُقَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالْعَتَقَاءُ مِنْ ثَقِيفٍ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «مهاجرین و انصار در دنیا و آخرت دوست و یاور یکدیگرند و نیز طلقاء قریش و آزادشدگان ثقیف در دنیا و آخرت دوست و یاور یکدیگرند».

## انصار

پیامبر (ﷺ) برای انصار دعا می کرد و می فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءِ أَوْلِيَاءِ الْأَنْصَارِ»<sup>(۲)</sup> یعنی: «پروردگارا انصار و فرزندان انصار و فرزندان پسرانشان را ببامرز».

پیامبر خدا (ﷺ) احترام و نگاه ویژه ای نسبت به انصار داشتند که مسلمانان مدینه بودند، آنها برای پیامبر (ﷺ) و برادران مهاجرشان حامی و تکیه گاه شدند، به حدی نزد پیامبر (ﷺ) احترام داشتند که می فرمود «آية الإيمان حب الأنصار وآية النفاق بغض الأنصار»<sup>(۳)</sup> یعنی: «نشانه ایمان محبت به انصار است و نشانه نفاق دشمنی با انصار است» همچنین می فرمود: «لولا الهجرة لكنت امراً من الأنصار، ولو سلك الناس واديا وسلكت الأنصار واديا -

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۹۵۲۲، صححه شعيب الارناؤوط.

(۲) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل الأنصار رضي الله تعالى عنهم، الرقم ۲۵۰۶.

(۳) صحیح البخاري - کتاب الإيمان - باب علامة الإيمان حب الأنصار، الرقم ۱۷.



أَوْ شَعْبًا - لَسَلَتْ وَادِي الْأَنْصَارِ - أَوْ شَعْبِ الْأَنْصَارِ»،<sup>(۱)</sup> یعنی: «اگر هجرت نبود به یقین من یکی از انصار بودم، اگر مردم راه سرزمینی را بگیرند و انصار راه سرزمین دیگری را، به یقین من سرزمین یا قوم انصار را در پیش می گیرم.»

همچنین پیامبر (ﷺ) به هنگام مرگش بر روی منبر رفت و به یارانش فرمود: «إِنَّ النَّاسَ يَكْتُمُونَ وَيَقْلُّ الْأَنْصَارُ حَتَّى يَكُونُوا فِي النَّاسِ مِمَّنْزِلَةِ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ شَيْئًا يَضُرُّ فِيهِ قَوْمًا وَيَنْفَعُ فِيهِ آخِرِينَ فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «مردم زیاد می شوند و انصار کم می شوند به طوری که در میان مردم همانند نمک در طعام می شوند، هر کدامتان چیزی را در دست گرفت که در آن برای گروهی ضرر و زیان بود و برای گروهی دیگر سودمند بود، پس کارهای نیک انصار را بپذیرد و از بدیهایشان چشم پوشی کند.»

## شرکت کنندگان بدر

یاران شرکت کننده در بدر از اولین گروه مدافعان دین خدا و مجاهدان اسلام بودند، آنان پیشروان قاطع اسلام بودند، چنانکه پیامبر (ﷺ) در دعاهای روز بدر می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ»،<sup>(۳)</sup> یعنی: «خداوندا اگر این گروه از مسلمانان از بین بروند دیگر

(۱) صحیح البخاری - کتاب مناقب الأنصار - باب قول النبي صلى الله عليه وسلم لولا الهجرة لكننت امراً من الأنصار، الرقم ۳۷۷۹، صحیح مسلم - کتاب الزکاة - باب إعطاء المؤلفلة قلوبهم على الإسلام وتصدر من قوي إيمانه، الرقم ۱۰۶۱.

(۲) صحیح البخاری - کتاب المناقب - باب علامات النبوة في الإسلام، الرقم ۳۶۲۸.

(۳) صحیح مسلم - کتاب الجهاد والسير - باب الإمداد بالملائكة في غزوة بدر وإباحة الغنائم، الرقم ۱۷۶۳.

در زمین پرستش نخواهی شد»، همانا برای یاران بدر همین کافیست که پیامبر خدا از آنان راضی باشد و برایشان دعا کند و در پیشگاه خداوند شهادت دهد که آنها ستون محافظت از دین خدا هستند، خدای متعال در اجابت دعا‌های پیامبر (ﷺ) آیات زیر را نازل کرد:

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۹، ۱۰]

یعنی: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت ناراحتی در میدان بدر، از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت و گفت: من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سرهم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. ولی خداوند، این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرارداد؛ و پیروزی جز از طرف خدا نیست؛ خداوند توانا و حکیم است.»

گروهی که خداوند متعال فرشتگانی را برای حمایت و پشتیبانی شان فرستاد و اعلام کرد که آنها را برای تسلی و آرامش دل‌هایشان فرستاده است، چه فضیلت بهتری را می‌توانند دریافت کنند؟!

در حدیثی که معاذ از پدرش رفاعه که از شرکت کنندگان بدر بود روایت می‌کند و می‌فرماید: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر (ﷺ) آمد و فرمود: «شرکت کنندگان بدر را در میان خود چگونه می‌بینید؟» پیامبر (ﷺ) فرمود: «بافضیلت‌ترین مسلمانان هستند» یا سخنی همانند آن که جبرئیل فرمود: «برای فرشتگانی که در بدر شرکت کردند نیز همین‌گونه است.» جبرئیل علیه‌السلام همراه شرکت کنندگان بدر در آن جنگ شرکت کرد و به فرمان خداوند در کنار سایر مسلمانان جنگید.

پیامبر (ﷺ) احترام زیادی برای یاران بدر قائل بود، حتی از برخی

از اشتباهاتشان چشم پوشی می‌کرد و به سایر صحابه نیز یاد می‌داد که همین چشم پوشی و احترام زیاد را برای آنان قائل باشند، همانطور که در حادثهٔ حاطب پسر ابی بلتعنه آمده، زمانیکه حاطب اخبار نقشهٔ پیامبر (ﷺ) را مخفیانه برای قریش فرستاد و بعداً که کارش آشکار شد، حاطب را نزد پیامبر (ﷺ) آوردند، پیامبر (ﷺ) از او پرسید که چرا چنین کاری کرده است؟ حاطب گفت: بخاطر جانم نه مرتد شدن، پیامبر (ﷺ) فرمود: حقیقت را به شما گفت، عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا بگذار گردن این منافق را بزنم، پیامبر (ﷺ) فرمود: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»،<sup>(۱)</sup> یعنی: «او در جنگ بدر شرکت کرد، شما چه می‌دانید بلکه خداوند داناتر است به شرکت کنندگان بدر، سپس فرمود: هر چه می‌خواهید بکنید همانا شما را بخشیدم»، در روایتی دیگر آمده، زمانی که پیامبر (ﷺ) عذر او را شنید فرمود: «لَا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَيْرًا»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «چیزی جز نیکی به او نگویند». و در روایت دیگری پیامبر (ﷺ) بشارت را برای اهل بدر واضح تر بیان می‌کند و روایت شده که پیامبر (ﷺ) به عمر فرمود: «يَا عُمَرُ، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ»،<sup>(۳)</sup> یعنی: «ای عمر، شما چه می‌دانی بلکه خداوند آگاه است به شرکت کنندگان بدر و به آنان گفت هر چه می‌خواهید بکنید، من بهشت را بر شما واجب کردم»، سپس اشک از چشمان عمر سرازیر شد و فرمود: خدا و پیامبرش داناترند

(۱) صحیح البخاری - کتاب الجهاد والسير - باب الجاسوس، الرقم ۳۰۰۷، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل اهل بدر رضي الله عنهم، الرقم ۲۴۹۴.

(۲) رواه البخاري.

(۳) صحیح البخاری - کتاب الاستئذان - باب من نظر في كتاب من يحذر على المسلمين ليستبين أمره، ۶۲۵۹.

حتی رسول الله (ﷺ) به یاران خود اجازه نداده است که درباره یاران بدر سخن بگویند، خالد بن ولید که به شمشیر خدا معروف بود، می گوید هنگامی که عبدالرحمن بن عوف را آزار داد، عبدالرحمن شکایت خود را نزد پیامبر (ﷺ) برد پیامبر (ﷺ) به خالد فرمود: «لِمَ تُؤْذِي رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟ لَوْ أَنْفَقْتَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا لَمْ تُدْرِكْ عَمَلَهُ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «چرا یکی از شرکت کنندگان بدر را آزار دادی؟ اگر به اندازه کوه احد طلا انفاق کنی به عمل او نمی رسی».

## ارتباط صحابه با پروردگارشان

یکی از مسائل مهمی که انسان غالباً نمی تواند به درستی با آن برخورد کند، رابطه او با پروردگارش است. بخشی از این هم به درون شخص مربوط است که کاملاً خود را در برابر دستورات الهی تسلیم نکرده و بخشی دیگر به دلیل ضعف او در برابر دسیسه های دشمن بزرگش، شیطان است که اغلب ما را به بهانه نیکیهای دیگر از راه راست، از جمله تعامل ما با پروردگاران منحرف می سازد.

گاهی مسلمانانِ امروزی چنان به پیامبر (ﷺ) و صالحین مشغول می شوند که فراموش می کنند محبت به آنها بخاطر پروردگارشان است، و گاه این مشغولیت به حد شریک قائل شدن برای خدا می رسد، یا بعضی ها به بهانه دلسوزی برای دعوت، غالباً به این فکر نمی کنند که رابطه

(۱) صحیح ابن حبان - کتاب إخباره صلی الله علیه وسلم عن مناقب الصحابة رجالهم ونسائهم بذكر أسمائهم رضوان الله عليهم أجمعين - ذكر تسمية المصطفى صلی الله علیه وسلم خالد بن الوليد سيف الله، الرقم ۷۰۹۱، صححه الألباني في السلسلة الصحيحة، الرقم ۱۹۲۳.

خودشان با پروردگار چگونه است، بنابراین به بهانه غمخواری برای امت، نماز واجب را ضایع می‌کنند، از مناجات با پروردگارشان سستی می‌کنند، اینها و دهها مورد دیگر از اشتباهات رایج است.

زیبایی صحابه در این است که اگر یکی از آنها در این زمینه اشتباه می‌کردند یا از راه بیراه می‌شدند، سریعاً اصلاح می‌شدند و بخش قابل توجهی از این تجربه نیز برای ما باقیمانده است.

ما باید در مورد این مسئله و نیز این رابطه، از دو منظر مختلف صحبت کنیم که آن هم عبارت است از:

## تعامل خداوند با صحابه

بزرگترین لطف خداوند نسبت به صحابه، هدایت آنها بود، این منّتی است که خداوند متعال بر همه بشریت نهاده است. ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴] یعنی: «به راستی، الله بر مؤمنان منت نهاد که میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او [قرآن] را برایشان بخواند و [از گناه] پاکشان گرداند و به آنان کتاب [قرآن] و حکمت [سنت] بیاموزد؛ و قطعاً پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.»

لطف پروردگار نسبت به صحابه این بود که همراهی رسول خدا (ﷺ) را به آنان عطا کرد، این موهبتی بود که یاران پیامبر به خاطر آن شکرگزار بارگاه الهی بودند، اگرچه به همان اندازه که فضیلت بود، به همان اندازه هم امتحان و ابتلاء بود که در آن زمان پیامبری را در میان آنها مبعوث کرد که بسیاری از مردم نه تنها دعوت او را نپذیرفتند، بلکه به شدت با پیام او مخالفت می‌کردند، این نیز یک امتحان الهی بود که در آن بازنده، بیچاره و برنده نیز از فضیلت خاصی بهره‌مند می‌شد، صحابه هم از این فضیلت بهره‌مند شدند. خداوند متعال نیز کینه و مخالفت و تفرقه را از میان صحابه زدود و در عوض میان آنان اخوت و برادری برقرار نمود، اخوتی که اگر تمام منابع زمین و نیروی انسانی صرف آن می‌شد، اینچنین در دلها جای نمی‌گرفت. ﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۳]

یعنی: «و بین دلهایشان [مهربانی و] اَلْفَتْ برقرار نمود. [ای پیامبر،] اگر تو تمام آنچه را که در روی زمین است خرج می کردی، [هرگز] نمی توانستی بین دلهایشان الفت برقرار کنی؛ ولی الله میان آنان الفت انداخت. همانا او پیروزمند حکیم است.»

خداوند دریافت پیام خود و رساندن آن به تمام زمین را به صحابه واگذار نمود، این از یک سو فضیلت و عظمت بود، زیرا صحابه در تمام نیکیها و دستاوردهای آخرتی مسلمانان روی زمین سهیم هستند و از سوی دیگر، مسئولیت سختی بود چون آنها اولین آزمون و تجربه امت بودند. گاهی آیات درباره اشتباه یکی از آنها نازل می شد و گاهی خداوند آشکارا آنها را به خاطر خطاها و گناهانشان مجازات می کرد. مانند آن سه صحابی که در جنگ تبوک تأخیر داشتند، مجازات آنان ادامه یافت تا اینکه با آیه قرآن از سر آنها برداشته شد. ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۸] یعنی: «و به آن سه نفری که (از جنگ تبوک) تخلف نمودند، (لطف و احسان نمود)؛ [آن سه نفر کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه رضی الله عنهم بودند، داستان آنان را از زبان کعب در کتاب صحیح بخاری: ۴۴۱۸ ملاحظه فرمایید.] تا آنگاه که زمین با همه فراخی اش بر آنها تنگ شد، و از خود به تنگ آمدند، و دانستند که پناهگاهی جز الله نیست، سپس رحمت خود را شامل حال آنها نمود، تا توبه کنند (و توبه آنان را پذیرفت) بی گمان الله است که توبه پذیر مهربان است.»

خداوند حمایت خود را به صحابه بخشید، چه در زندگی روزمره شان و چه در زمینه جهاد و دعوت به سوی الله. هنگامی که دشمن بر علیه آنها سنگر گرفته بود، نیروهای پشتیبانی فرشتگان به فرمان خداوند از

صحابه حمایت کردند. ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (۱۲۲) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ﴿۱۲۳﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۴﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۱۲۵﴾ [آل عمران: ۱۲۳-۱۲۶]

یعنی: «و بی گمان، الله شما را در [جنگ] بدر در حالی یاری کرد که [به سبب کمبود افراد و اسلحه] ناتوان بودید؛ پس از الله پروا کنید؛ باشد که شکر [نعمتهایش را] به جای آورید. ای پیامبر، به یاد آور [آنگاه که به مؤمنان می گفتم]: «آیا شما را کافی نیست، که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته که [از آسمان] فرود می آیند، یاری کند؟». [مفسران و مورخان بر این اتفاق دارند که خداوند در آن روز فرشتگانی را مبعوث نموده و جنگیده اند، اثرهای زیادی هم در مورد پیوستن فرشتگان با عمامه های سفید و مشکی و زرد به میدان جنگ وارد شده است. «ابوداود المازنی» می گوید: «در جنگ «بدر» به دنبال مردی رفتم تا گردن او را بزنم، اما قبل از اینکه به او برسم، دیدم سر آن مرد از تنش جدا شد درحالیکه کسی جلوی من نبود.»]. آری، اگر شکیبایی و پارسایی کنید و دشمنان در این [هیجان و] شتاب خویش بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد. و الله آن [اوعده یاری فرشتگان] را جز بشارتی برای [پیروزی] شما قرار نداد تا [به وسیله آن] دلهایتان به آن آرامش گیرد؛ و [اگر نه] پیروزی جز از جانب الله توانمند حکیم نیست.».

همچنین برای آنها شهادت داده که آنها بهترین امت هستند و این موضوع در قرآن بیان شده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] یعنی: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار نیک فرمان



می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به الله ایمان دارید؛ و اگر اهل کتاب [نیز] ایمان می‌آوردند، قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمن اند ولی بیشتر آنان [فاسق و] نافرمانند.» پیامبر (ﷺ) نیز آن شهادت را بیان کرد: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «بهترین مردم، مردم زمان من هستند. سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند. سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند.»

نه تنها این، بلکه با نص صریح قرآن خشنودی خود را از صحابه ابراز داشت: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾، [الفتح: ۱۸] یعنی: «الله از مؤمنانی که در کنار آن درخت [در حدیبیه] با تو بیعت کردند، راضی شد و دانست که در دلشان چه می‌گذرد؛ از این روی آرامش [و ثبات] بر آنان فرورستاد و به پیروزی نزدیک [در خیبر] پاداششان داد.»

و علاوه بر این، آنها را به بهشت و پاداش نیکو بشارت داد: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾، [الحديد: ۱۰] یعنی: «آن مؤمنان [خانه‌نشینی] که بدون هیچ بیماری و رنجی از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند [هرگز] یکسان نیستند. الله کسانی را که با مال و جانشان جهاد کردند بر خانه‌نشینان به مرتبه ای [بزرگ] برتری بخشیده است و الله به هر یک [مجاهدان یا خانه‌نشینان معذور] وعده [پاداش] نیکو داده است و [الی] الله مجاهدان را بر خانه‌نشینان با پاداشی بزرگ برتری داده است.»

(۱) صحیح البخاری - کتاب الشهادات - باب لا یشهد علی شهادة جور إذا أشهد، الرقم ۲۶۵۲، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب فضل الصحابة رضي الله تعالى عنهم ثم الذين يلونهم، الرقم ۲۵۳۳.

اینها و نکات بسیار دیگری که دایره کلی صحابه را تشکیل می‌دهند، ولی در عین حال خداوند متعال نسبت به چندی از صحابه به طور خاص لطف داشته که در دایره تعاملات خاص بنده با پروردگارش بوده است. وقتی بعضی از صحابه چندین مرحله خاص ایمانی را طی می‌کردند و سزاوار آن تعامل خاص می‌شدند، خداوند متعال لطف آن تعامل خاص را به آنها نشان می‌داد.

### ذکر یکی از صحابه توسط خداوند متعال:

«انس بن مالک» می‌گوید: روزی رسول خدا (ﷺ) به ابی بن کعب فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ: {لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ}»، یعنی: «خداوند به من دستور داده است که این آیه را بر تو بخوانم {کافرانِ اهلِ کتاب به حال خود رها نمی‌شوند}»، «ابی» گفت: «یعنی خداوند نام مرا ذکر کرد؟» فرمود: «آری»، «ابی» نتوانست جلوی خود را بگیرد و شروع به گریه کرد.<sup>(۱)</sup>

این موضوع نباید برای ما عجیب و غریب باشد، زیرا یک حدیث قدسی بسیار زیبا این وضعیت را برای ما به تصویر می‌کشد و می‌فرماید: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عِبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «من با بنده ام بر اساس گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌نمایم و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی یاد خواهم کرد و اگر مرا در میان جمعی یاد کند، من او را در میان جمع بهتری یاد خواهم کرد.»

(۱) صحیح البخاری - کتاب مناقب الأنصار - باب مناقب أبي بن كعب رضي الله عنه، الرقم ۳۸۰۹.

(۲) صحیح البخاری - کتاب التوحید - باب قول الله تعالى ويحذركم الله نفسه، الرقم ۷۴۰۵.

## سلام کردن به آنها:

«ابوهریره» می‌گوید: «جبرئیل نزد نبی مکرم (ﷺ) برای وحی آمده بود و گفت: اینک خدیجه برای تو غذا و آب می‌آورد؛ وقتی آمد، از طرف خداوند به خدیجه سلام برسان و همچنین از من به او سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده.»<sup>(۱)</sup>

## استجابت دعاهای خاص:

ارتباط بعضی از صحابه با پروردگارشان به حدی می‌رسید که از استجابت دعاهایشان خاطر جمع بودند، چنانکه به هنگام دعا، جزئیات درخواست شان را هم می‌گفتند و خداوند دعایشان را مستجاب می‌کرد، نمونه ای از آن «سعد بن ابی وقاص» است که دعاهای خاصش نیز مستجاب می‌شد. روزی مردم کوفه شکایت سعد را به «عمر بن خطاب» بردند و گفتند که او نمی‌داند به خوبی امامت کند، سعد گفت: «من همانگونه که رسول خدا (ﷺ) نماز می‌خواند، نماز را برای آنان اقامه می‌کنم»، خلیفه هیئتی فرستاد تا نظرات مردم را در این مورد جويا شود. همهٔ مردم درستکاری سعد را ستودند، به‌جز مردی به نام «ابوسُعد» که در عدالت و درستی سعد شک انداخت، سعد از شنیدن این سخن ناراحت شد و گفت: «پروردگارا! اگر دروغ می‌گویی، او را کور کن و برای مدتی طولانی فقیر و تنگدست بگردان و او را گرفتار فتنه‌ها کن»، «عبدالملک» که شاهد آن مرد بود، می‌گفت: بعدها که مردم او را می‌دیدند و حالش را می‌پرسیدند، می‌گفت: پیر و فقیر شده ام، اسیر فتنه‌ها گشته ام، دعای

(۱) صحیح البخاری - کتاب مناقب الأنصار - باب تزویج النبی صلی الله علیه وسلم خدیجة، الرقم

سعد مرا به این روز انداخته است.<sup>(۱)</sup>

### بخشش خاص:

خداوند به برخی از صحابه بخشش خاصی عطا می‌کرد، بخشش‌هایی که از نظر آدمی تحقق یافتنشان غیرممکن بود، این نیز نمونه‌ی همان شرایطی است که خداوند قبلاً برای اولیای خود قائل شده است، مانند آنچه که به مریم بخشید.

وقتی «حُبیب» گروگان گرفته شد، زنی که نگهبان او بود تا فرار نکند، وضعیت عجیبی را دید که بعداً آن را تعریف کرد و گفت: روزی حُبیب را دیدم که خوشه‌ای انگور در دست گرفته و از آن می‌خورد، درحالی‌که با زنجیر بسته شده بود، و از آن انگور هم در تمامی مکه وجود نداشت.<sup>(۲)</sup>

### لرزیدن عرش خداوند:

در احادیث صحیح آمده است که عرش خداوند متعال به خاطر مرگ «سعد بن معاذ» به لرزه افتاد.<sup>(۳)</sup>

(۱) صحیح البخاری - کتاب الأذان - باب وجوب القراءة للإمام والمأموم في الصلوات كلها في الحضر والسفر، الرقم ۷۵۵.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الجهاد والسير - باب هل يستأسر الرجل ومن لم يستأسر، الرقم ۳۰۴۵.

(۳) صحیح البخاری - کتاب مناقب الأنصار - باب مناقب سعد بن معاذ رضي الله عنه، الرقم ۴۱۳۹.

## مژده مستقیم بهشت:

خداوند به برخی از صحابه لطف فرمود و در این دنیا به آنها مژده بهشت داد، این هم مربوط به علم خداست و ارزیابی های عقلانی نمی‌توانند در این مورد تصمیم‌گیری کنند، تعداد اصحابی که مستقیماً به بهشت بشارت داده شدند بیش از بیست نفر بودند، این تعداد فقط آنهایی هستند که در روایات ذکر شده اند، خداوند متعال خود دانایان است که به چند صحابی دیگر بشارت مستقیم بهشت را داده باشد، اما به ما و حتی یاران اطرافشان نیز نرسیده باشد، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَا لَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾، [النساء] ۱۶۴، یعنی: «و پیامبرانی [مبعوث کردیم] که سرگذشت آنها را پیش از این برای تو بیان کرده ایم، و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکردیم».

## رفتار صحابه با پروردگارشان

### خضوع در برابر خداوند:

زیباترین و نخستین نکته در ارتباط صحابه با پروردگارشان خضوع آنان در برابر خدا، ایمان به او، شریک قرار ندادن برای او، اطاعت از رسولش، پیروی از رسالتش و تسلیم شدن در برابر آن در همه حالات، نه تنها در مواقعی که با هوا و هوسشان مطابقت داشته باشد.

هنگامی که «صهیب» به مدینه هجرت کرد، قریش به تعقیبش پرداختند و سعی کردند او را از هجرت بازدارند، او هم کمانش را در دست گرفت و گفت: «شما می‌دانید که من در تیراندازی از همه شما ماهرتر هستم، به خدا سوگند تا شما خود را به من می‌رسانید من همه این تیرها را در شما تمام کرده‌ام، سپس تا زمانی که دستم قطع نشود با این شمشیر با شما می‌جنگم، اگر اموال مرا می‌خواهید، محل آن را به شما می‌گویم»، آنها هم گفتند: «مال و باغت را به ما بده تا تو را رها کنیم»، «صهیب» از آنان قول گرفت، سپس به آنها گفت مال او کجاست و خود به مدینه رفت و چون پیامبر (ﷺ) «صهیب» را دید، گفت: «ای ابویحیی! معامله را بردی»، خداوند متعال نیز این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾، [البقرة: ۲۰۷]، یعنی: «و از مردمان کسی هست که جان خود را برای به‌دست آوردن خشنودی الله می‌فروشد، و الله

نسبت به بندگان مهربان است.»<sup>(۱)</sup>

«عایشه» مادر مؤمنان می‌گوید: «خداوند اولین زنان مهاجر را رحمت کند، هنگامی که این آیه نازل شد ﴿وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ آنها به سرعت قسمتی از لباس تن خود را پاره کردند تا سر (یا صورت) خود را بپوشانند.»<sup>(۲)</sup>

این امر شامل حال زنان انصار هم بود، همانگونه که «ام سلمه» در رابطه با این آیه ﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾ می‌فرماید: «زنان انصار -چون این آیه را شنیدند- وقتی بیرون آمدند، به خاطر پوشش‌هایی که بر سر داشتند انگار کلاغ بر سرشان بود،<sup>(۳)</sup> [یعنی فوراً با قسمتی از لباس‌های خود سر و گریبان خود را پوشاندند].»

«انس بن مالک» داستانی بسیار عجیب در این مورد نقل می‌کند و می‌گوید: «در خانهٔ «ابوطلحه» بودیم، من داشتم شراب را به مهمانان تعارف می‌کردم -هنوز شراب تحریم نشده بود-، رسول‌الله (ﷺ) به شخصی دستور داد که فریاد بزند: «شراب تحریم شد» همین که این را شنیدیم، «ابوطلحه» به من گفت: «برو بیرون و آن را بریز، من هم حرفش را گوش دادم، برخی از صحابه نگران آن بخش از شرابی بودند که قبل از تحریم نوشیده بودند تا اینکه الله متعال این آیه را نازل کرد ﴿لَيْسَ عَلَىٰ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا﴾» [المائدة - ۹۳].<sup>(۴)</sup>

(۱) المطالب العالیة لابن حجر، الرقم ۳۶۱۴.

(۲) صحیح البخاری - کتاب تفسیر القرآن - سورة النور - باب ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن، الرقم ۴۷۵۸.

(۳) سنن أبی داود - کتاب اللباس - باب فی قول الله تعالی یدنین علیهن من جلابیبه، الرقم ۴۱۰۱.

(۴) صحیح البخاری - کتاب المظالم - باب صب الخمر فی الطريق، الرقم ۲۴۶۴.

صحابه این آیه را به خوبی درک کرده بودند ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران - ۳۱]، یعنی: «ای پیامبر، [بگو: «اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد؛ و الله آمرزندهٔ مهربان است»]، لذا با اثبات محبت خود به خدا و انجام دستوراتش، پیروی خود را از رسول خدا (ﷺ) به خوبی نشان دادند. تحقق این شرط توسط صحابه، آنها را به هدف موردنظر رساند که جلب رضایت خداوند متعال بود، این رضایت هم با نص آیه در قرآن کریم ثابت شده است.

«عبدالله بن عمر» می گوید: «مردم در مسجد «قبا» در نماز صبح بودند که شخصی آمد و گفت: امشب قرآن بر رسول الله (ﷺ) نازل شد و به وی امر شده که به سوی قبله روی خود را بگرداند - قبلاً روی خود را به سوی بیت المقدس می کردند- صحابه که این را شنیدند بلافاصله روی خود را به سوی کعبه گرداندند.»<sup>(۱)</sup>

گاهی دستور پیامبر خدا (ﷺ) را هم نشنیده بودند، اما به محض اینکه می دیدند پیامبرشان کاری انجام می دهد، آن را عملی می کردند و منتظر دستور نبودند تا انجامش دهند، به عنوان مثال، «ابوسعید خدری» روایت می کند که روزی رسول الله (ﷺ) در حال نماز، دمپایی خود را درآورد. صحابه نیز فوراً دمپایی های خود را درآوردند، چون نماز تمام شد، پیامبر (ﷺ) فرمود: چرا دمپایی های خود را درآوردید؟ گفتند: ای رسول خدا (ﷺ) تو را دیدیم که اینچنین کردی، او هم فرمود: «إِنَّ جَبْرِيلَ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّ بِهِمَا خَبْنًا، فَإِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَقْلِبْ نَعْلَيْهِ، فَلْيَنْظُرْ فِيهِمَا، فَإِنْ رَأَى بِهَا خَبْنًا

(۱) صحیح البخاری - کتاب الصلاة - باب ما جاء في القبلة، الرقم ۴۰۳.



فَلْيُمِسَّهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ لِيُصَلِّ فِيهِمَا»<sup>(۱)</sup> یعنی: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که زیر دمپایی هایم کثیف است، هرگاه کسی از شما به مسجد آمد، دمپایی هایش را درآورده و زیر آنها را نگاه کند، اگر روی آن پلیدی و نجاستی دید، آنها را به زمین بمالد و سپس با آنها نماز بخواند.»

### توکل بر خدا:

توکل بر خدا از اعمال قلب است نه گفتار زبان و حرکات بدن،<sup>(۲)</sup> و نیز عبارت است از توکل کامل قلب بر خدا برای کسب منافع و رفع تمام ضررهای دنیا و آخرت، انسان باید از ته دل اعتقاد داشته باشد که دادن و گرفتن و نفع و ضرر تنها به دست خداست.<sup>(۳)</sup>

خداوند به مؤمنان دستور داده است که تنها بر الله توکل کنند ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، [التوبة: ۵۱]، یعنی: «و مؤمنان باید بر الله توکل کنند».

پیامبر (ﷺ) نیز درس توکل را به آنها آموخته بود «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقْتُمْ كَمَا يُرْزَقُ الطَّيْرُ، تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا»<sup>(۴)</sup> یعنی: «اگر آن گونه که باید بر خدا توکل می کردید، همچنان که پرندگان را روزی می دهد، شما را نیز روزی می داد. پرندگان صبح با شکم گرسنه پرواز

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۱۳۲۲، قال شعيب الأرنؤوط صحيح على شرط مسلم.

(۲) مدارج السالکین لابن القيم، ج ۲، ص ۱۱۴.

(۳) ابن رجب الحنبلي: جامع العلوم والحكم، الطبعة السابعة، مؤسسة الرسالة - بيروت ۲۰۰۱م، ج ۲، ص ۴۹۷.

(۴) جامع الترمذي - أبواب الزهد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - باب في التوكل على الله، الرقم ۲۳۴۴ و قال حسن صحيح.

می‌کنند و شام سیر بر می‌گردند.»

آنها به خوبی فهمیده بودند که به چه ذاتی باید تکیه کنند:

زنده ای که نمی‌میرد: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾

توانایی که قادر به هر کاری است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ﴾

حکیمی که بهترینها را می‌داند.

دانایی که از غیب و اسرار آگاه است: ﴿وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ

تَوَكَّلْنَا﴾

آگاهی که نمی‌خوابد و همیشه آگاه است: ﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾

آگاهی که نمی‌خوابد و همیشه آگاه است: ﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾

ذات مهربانی که بیشتر از والدینمان به ما محبت دارد: ﴿قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ

أَمَّنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا﴾

همچنین به آنها آموزش داده شده بود که اگر به خدا توکل داشته

باشند چه چیزی به دست خواهند آورد.

خداوند شما را دوست می‌دارد ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾

خداوند شما را بس است ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

شما را خاطر جمع می‌کند ﴿فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

شیطان بر شما تسلط نخواهد داشت ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۷۶﴾

لذا با تمام معانی، در فراز و نشیبهای زندگی خویش به خدا توکل می‌کردند و از سخنان و فریاد و تهدیدهای اطرافیان هراسی نداشتند، بلکه ایمانشان افزایش می‌یافت و ثمرات آن را نیز درو کردند، خداوند متعال نیز این شهادت را برای آنها داده است: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۷۷﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۷۸﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۷۹﴾﴾، [آل عمران: ۱۷۲-۱۷۵]، یعنی: «کسانی که دعوت الله و پیامبر را پس از آنکه [در میدان احد] به آنان زخم و جراحت رسید اجابت کردند. او برای تعقیب مشرکان به سوی «حمراء الأسد» رفتند [برای کسانی که از آنها که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداش بزرگی است. کسانی که مردم به آنان گفتند: «مردم [مکه] برای [جنگ با] شما گردآمده اند، پس از آنها بترسید». [این سخن] بر ایمانشان افزوده و گفتند: «الله ما را بس است، و بهترین حامی است». پس به نعمت و فضل الله [از میدان جنگ] بازگشتند، هیچ آسیبی به آنان نرسید، و خشنودی الله را پیروی کردند، و الله دارای فضل و بخشش بزرگی است. [در حقیقت] این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند، پس اگر ایمان دارید از آنها نترسید، و از من بترسید.»

## عبادت پروردگار:

یکی دیگر از زیباییهای تعامل صحابه با پروردگارشان، عبادت درخور

شایسته ایشان برای پروردگارشان بود. آنها در عبادت، خدا را آن گونه که از آنها خواسته شده بود، عبادت می کردند، نه آن گونه که دوست داشتند یا واقعیت اقتضا می کرد.

رسول خدا (ﷺ) نیز آنها را در این امر راهنمایی می کرد، و هم آنها را از جزئیات مطلع می ساخت، و هم با ذکر ثواب و دستاوردها آنها را تشویق می کرد و از غفلت برحذر میداشت، و نیز آنها را به عبادت ترغیب می کرد و در انجام آن با ذوق و انرژی آنها را یاری می کرد.

عایشه، مادر مؤمنان می گوید: یکبار «خوله دختر حکیم» وارد شد، پیامبر (ﷺ) او را دید که قیافه و ظاهری آشفته و پریشان دارد، به عایشه فرمود که چرا اینچنین است؟ عایشه گفت: ای پیامبر خدا این زن، شوهر ندارد، زیرا شوهرش روزها را روزه می گیرد و شبها نماز می خواند و خود را اهمال و به هلاکت رسانده است<sup>(۱)</sup>، رسول الله (ﷺ) هم به دنبال «عثمان بن مظعون» فرستاد و او نیز آمد. پیامبر (ﷺ) فرمود: «ای عثمان آیا به سنت من پشت کرده ای؟» عثمان گفت: «نه به خدا، ای رسول خدا، بلکه از سنت تو پیروی می کنم»، پیامبر گرامی (ﷺ) فرمود: «فَإِنِّي أَنَا مُ وَأَصْلِي، وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأَنْكِحُ النِّسَاءَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَثْمَانُ فَإِنَّ لِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِيْضَيْفِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا فَصُمْ وَأُفْطِرُ، وَصَلِّ وَنَمْ»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «من می خوابم و نماز هم می خوانم، روزه می گیرم و افطار هم می کنم، ازدواج هم می کنم، پس ای عثمان از خدا پروا کن، زیرا زن و فرزندان بر تو حقی دارند و مهمانان بر تو حقی دارند و بدنت نیز بر تو حقی دارد، بنابراین روزه بگیر و افطار کن، نماز بخوان و بخواب.»

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۵۷۳۳، حسنه شعيب الأرنؤوط.

(۲) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۶۹۴۹، حسنه شعيب الأرنؤوط.

«علی بن ابی طالب» روایت می‌کند که شبی رسول‌الله (ﷺ) به خانه ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «أَلَا تُصَلِّيَانِ؟»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «آیا شما دو نفر مشغول به نماز نمی‌شوید؟».

«ابن عمر» روایت می‌کند که رسول‌الله (ﷺ) روزی از طریق «حفصه» او را به اهمیت دادن به اقامه نماز شب توصیه کرده است و فرمودند: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ»، یعنی: «عبدالله مرد بسیار خوبی است، ای کاش نماز شب نیز داشت.» از آن پس «ابن عمر» به نماز شب اهمیت می‌داد.<sup>(۲)</sup>

«جابر بن عبدالله» می‌گوید: ما در جنگ بودیم که شب شد و پیامبر خدا (ﷺ) یکی از مهاجران و یکی از انصار را به نگهبانی از لشکر مسلمانان گماشت، ابتدا صحابی انصاری نگهبانی داد و صحابی مهاجر خوابید. صحابی انصاری شروع به نماز خواندن کرد که یکی از دشمنان آمد، وقتی دید این صحابی در حال نماز خواندن است، تیری به سوی او پرتاب کرد و تیر به او اصابت کرد، اما نمازش را قطع نکرد و تیر را بیرون آورد، آن مرد تیر دیگری پرتاب کرد و تیر دوباره اصابت کرد، صحابی انصاری تیر را بیرون آورد و نمازش را قطع نکرد، تیر سوم نیز به او اصابت کرد و باز هم نمازش را قطع نکرد، وقتی می‌خواست خم شود، صحابی مهاجر از خواب پرید و مرد دشمن نیز پا به فرار گذاشت، صحابی مهاجر به صحابی انصار گفت: ای کاش هنگامی که تیر به تو اصابت کرد مرا بیدار می‌کردی، او هم گفت: در سوره ای بودم، نمی‌خواستم آن را قطع کنم تا آن را تمام می‌کنم، به خدا سوگند، اگر ترس از دست دادن سنگری را نداشتم که

(۱) صحیح البخاری - أبواب التهجد - باب تحريض النبي صلى الله عليه وسلم على صلاة الليل والنوافل، الرقم ۱۱۲۷.

(۲) صحیح البخاری - أبواب التهجد - باب فضل من تعار من الليل فصلی، الرقم ۱۱۵۷.

رسول خدا (ﷺ) به من دستور داد آن را حفظ کنم، تا جان بر تن داشتم  
نماز را قطع نمی کردم.<sup>(۱)</sup>

صحابه از انجام عبادات واجب مانند روزه و زکات و حج و نمازهای  
پنجگانه به‌ویژه به جماعت، قصور نمی کردند و در عبادات سنت که  
ظاهری بودند، با هم رقابت می کردند، زیباتر هم این بود که در مواقعی  
که در انظار عموم مردم نبودند، به عبادت پنهانی توجه خاصی داشتند،  
یعنی از لحظات خلوت خود برای رضایت پروردگارشان استفاده می کردند  
نه برای تجاوز از حدود او.

(۱) المستدرک علی الصحیحین، کتاب الطهارة، الرقم ۵۰۷ وصححه و وافقه الذهبي.

## ارتباط صحابه با پیامبر خدا (ﷺ)

صحابه در خدمت پیامبر خدا (ﷺ) بودند و خداوند نیز همراهی جسمی و هم فرامین و رسالت پیامبر (ﷺ) را نصیبشان کرد و آنها هم به معنای واقعی قدر ایشان را دانستند، فرامین و پیام ایشان نیز به ما داده شده و شایسته است که این فرصت را از دست ندهیم و از راه حقیقی دور نشویم.

آنها سعی می‌کردند هر روز به خدمت پیامبر (ﷺ) برسند، ابوبکر صدیق چنان صادقانه اطراف ایشان بود که نمی‌توانست یک روز را بدون رسیدن به خدمت پیشوایمان سپری کند. نتیجه این وابستگی در رفتار پیامبر (ﷺ) نمایان بود، همان گونه که عایشه دختر ابوبکر روایت می‌کند: «من هنوز به بلوغ عقلی نرسیده بودم که مادر و پدرم به پیامبر (ﷺ) ایمان آورده بودند، هر روز پیامبر (ﷺ) صبح و شب به ما سر می‌زدند.»<sup>(۱)</sup>

انصاریان نیز به همین شیوه، زمانی که پیامبر در مکه بود، وابسته رسالت ایشان بودند، وقتی به شهرشان تشریف آوردند، یکپارچه، زمان، دل و زندگی خود را وقف پیشوایشان نمودند، با هم رقابت می‌کردند که چگونه به ایشان خدمت کنند، چه کاری انجام دهند که وی را خوشحال کنند، در مسجد، بازار، حج و عمره، جهاد و غزوات، پیامبر خدا را همراهی می‌کردند و از دستور و راهنمایی‌های ایشان سرپیچی نمی‌کردند.

یکی از ایشان که خود را کاملاً به کار ترجمه مشغول کرد تا در

(۱) صحیح البخاری، کتاب الصلاة، باب المسجد یكون فی الطریق من غیر ضرر بالناس و به، الرقم

این زمینه به پیامبر (ﷺ) خدمت کند «زید بن ثابت» بود، زمانی که پیامبر (ﷺ) به او دستور داد زبان و نوشتار یهودیان را بیاموزد تا سخنان و نوشته‌های آنها را برای پیامبر (ﷺ) ترجمه کند، زید چنان سریع فرمایش ایشان را اطاعت کرد که در مدت پانزده روز آن را آموخت.<sup>(۱)</sup>

در میان آنها کسی بود که خود را کاملاً به آموختن احادیثی که در باب فتنه و مصیبت‌هایی که مسلمانان با آن مواجه می‌شوند، مشغول می‌کرد، «حذیفه بن یمان» در این زمینه خوش درخشیدند، همان گونه که می‌فرماید: «مردم از پیامبر خدا (ﷺ) دربارهٔ خیر سؤال می‌کردند، ولی من دربارهٔ شر و فتنه از ایشان سؤال می‌پرسیدم.»<sup>(۲)</sup>

«عبدلله بن مسعود» یکی از اولین کسانی بود که ایمان آورد، و به پیامبر خدا (ﷺ) بسیار وابسته بود، چنانکه خودش می‌گوید: «قسم به کسی که هیچ معبودی جز او نیست، هر سوره‌ای که در قرآن است، می‌دانم که چه زمانی و چرا نازل شده است»<sup>(۳)</sup>، پیامبر خدا (ﷺ) نیز به آگاهی ابن مسعود دربارهٔ قرآن گواهی می‌دهد و می‌فرماید: «اسْتَفْرُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَبَدَأَ بِهِ»<sup>(۴)</sup>، یعنی: «برای یادگیری قرائت قرآن، به چهار نفر گوش بدهید، که یکی از آنها عبدالله بن مسعود است. پیامبر خدا (ﷺ) اولین نفر از آن چهار نفر را با نام او آغاز کرد.»

و هر یک از صحابه که برایش مقدور نبود بسیار در خدمت پیامبر خدا (ﷺ) باشد، پیامبر زمانی مشخص را برایش تعیین می‌کرد و او نیز همهٔ

(۱) سنن ابی داود، کتاب العلم، باب رواية حديث أهل الكتاب، الرقم ۳۶۴۲.

(۲) السنن الكبرى للنسائي، كتاب فضائل القرآن، الأمر بتعلم القرآن، الرقم ۷۹۷۸.

(۳) صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، الرقم ۲۶۶۳.

(۴) صحيح البخاري، كتاب فضائل الصحابة، الرقم ۳۷۵۸.



کارهایش را بر طبق آن زمان مشخص، برنامه ریزی می‌کرد، نه اینکه کارهایش را انجام دهد و هر وقت از کار فارغ شد به خدمت پیامبر خدا (ﷺ) برسد، همان گونه که عمر بن خطاب می‌گوید: من و همسایه انصاری ام که منزلمان در بالاتر از شهر مدینه قرار داشت، به نوبت هر روز یکی از ما به خدمت پیامبر خدا (ﷺ) می‌رسیدیم، روزی که من به خدمت می‌رسیدم، هر آنچه از وحی بر پیامبر خدا (ﷺ) نازل شده بود را برای همسایه انصاری ام شرح می‌دادم، روزی هم که او می‌رفت همان کار را انجام می‌داد.<sup>(۱)</sup>

صحابی ای هم که در رسیدن به خدمت پیامبر خدا (ﷺ) تاخیر داشتند، تلاش می‌کردند زمان ازدست رفته را جبران کنند، زیباترین نمونه آن نیز «ابوهریره» بود، چون این صحابی چهار سال قبل از رحلت پیامبر خدا (ﷺ) به مدینه آمد و در خدمت پیشوایمان ماند، تلاش می‌کرد سال‌های ازدست رفته را جبران کند و کاملاً خود را شب و روز برای همراهی با محبوبمان و یادگرفتن احادیث ایشان صرف می‌کرد، همانگونه که خودش می‌گوید: «من فردی فقیر در بین اهل صغه بودم که دائم همصحبت پیامبر (ﷺ) بودم.»<sup>(۲)</sup>

زنان نیز تلاش می‌کردند همراهی با پیامبر خدا (ﷺ) را از دست ندهند و زمانی مشخص را برای خود از ایشان بگیرند، همان گونه که ابوسعید روایت می‌کند: «زنی به خدمت پیامبر خدا (ﷺ) رسید و گفت: ای پیامبر خدا (ﷺ) مردان فرمایشات شما را می‌شنوند و وقت زیادی برای گوش دادن به آن دارند، قسمتی از وقت خود را نیز به ما بدهید و روزی را برای ما مشخص کنید تا به خدمت شما برسیم و آنچه را خداوند

(۱) صحیح البخاری، تاب العلم، باب التناوب فی العلم، الرقم ۸۹.

(۲) سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۹۵ و صححه الذهبی.

به شما آموخته، به ما نیز آموزش دهید، این بود که پیامبر خدا (ﷺ) زمانی را برایشان تعیین کردند»<sup>(۱)</sup>

نوجوانان صحابی و کم سن و سالان نیز به همان شیوه بسیار تلاش می‌کردند پیوسته در خدمت پیامبر خدا (ﷺ) باشند، پیامبر خدا (ﷺ) آنها را به زور از میدان جهاد برمی‌گرداند و به خاطر سن کم به آنها اجازه جهاد نمی‌دادند، و در زمان آسودگی، در خدمتش بودند و احادیث را از ایشان می‌آموختند، به این خاطر می‌بینید که بیشترین تعداد احادیث پیامبر خدا (ﷺ) را آن دسته از اصحابی که در دوران سرورمان (ﷺ) کم سن و سال بودند، روایت کرده اند.

### محبتشان نسبت به پیامبر خدا (ﷺ):

صحابه محبت بی‌نهایتی نسبت به پیامبر خدا (ﷺ) داشتند، محبتی که انسان غالباً حتی نسبت به خود نیز ندارد، آنها زمانی خوشحال می‌شدند که پیامبر خدا (ﷺ) خوشحال می‌شد، ناراحتی پیامبر خدا (ﷺ) باعث هم‌وغم آنها می‌شد، در این فکر بودند که نه تنها در دنیا، بلکه چگونه در آخرت نیز در کنار پیامبر خدا (ﷺ) باشند.

از «علی بن ابی طالب» در مورد محبتشان نسبت به پیامبر خدا سؤال شد، فرمود: «به خدا سوگند ایشان در نزد ما از خودمان، مال و ثروت و زن و بچه و پدر و مادرمان محبوبتر بودند، محبوبتر از آب سرد در نزد انسانی تشنه.»<sup>(۲)</sup>

(۱) صحیح البخاری، کتاب الإعتصام بالکتاب والسنة، باب تعلیم النبی ائمه من الرجال و النساء، الرقم ۷۳۱۰.

(۲) القاضي عیاض بن موسی الیحصبی: الشفا بتعریف المصطفی، دار الفکر، سنة ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۲۲.

خانهٔ «ابویوب انصاری» دو طبقه بود، هنگامی که محبوبمان به مدینه هجرت کردند و تصمیم گرفتند در خانهٔ ابویوب بماند، وی پیامبر خدا (ﷺ) را در طبقهٔ اول جای دادند، و خود او با همسرش در طبقهٔ دوم بودند. یکبار کمی آب در اتاقشان ریخت، سریع بلند شدند و با برگ و لباسی که داشتند آن را خشک کردند؛ اما کمی از آب به اتاق پایین سرازیر شد، بدین خاطر ابویوب رفت و گفت: «ای پیامبر خدا (ﷺ) شایسته نیست که ما در طبقهٔ بالا و شما نیز در پایین باشید، باید شما بالا بروید، برایم خوشایند نیست بالا قرار بگیرم و شما در طبقهٔ پایین باشید»، پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «پایین برای من راحتتر است»، ابویوب گفت: «هرگز به طبقهٔ بالا نمی‌روم درحالی که شما در طبقهٔ پایین بمانید»، آخر سر ابویوب به طبقهٔ پایین رفت. بیشتر اوقات برای پیامبر خدا (ﷺ) غذا آماده می‌کرد و خدمت ایشان می‌برد، و وقتی آن را برمی‌گرداند به آن نگاه می‌کرد ببیند پیامبر خدا (ﷺ) دستشان را به کدام قسمت زدند تا از آن قسمت بخورند.<sup>(۱)</sup>

«ابویوب» می‌گوید: «وقتی غذایی به خانهٔ پیامبر خدا (ﷺ) فرستاده می‌شد از آن می‌خوردند و بیشتر آن را برای ما می‌فرستادند، روزی غذایی برای ایشان آمده بود و همهٔ آن را برای ما فرستادند و هیچی از آن نخورده بودند و چون برایم عجیب بود، گفتم: «ای پیامبر خدا (ﷺ) چرا از آن تناول نکردید؟ حرام است؟» فرمود: «لا ولكنی أکرهه من أجل ریحہ» یعنی: «نه، اما به خاطر بویش از آن بدم آمد»، ابویوب هم گفت من هم چیزی را که شما دوست نداشته باشید، دوست ندارم.»<sup>(۲)</sup>

(۱) مسند احمد بن حنبل، الرقم ۲۲۸۹۰، صححه شعيب الأرنؤوط.

(۲) صحیح مسلم - کتاب الأشربة - باب إباحة أكل الثوم، الرقم ۲۰۵۳.

## احترام صحابه نسبت به پیامبر خدا (ﷺ):

احترام صحابه نسبت به پیامبر خدا (ﷺ) در تمام ابعاد زندگی شان نمایان بود، به گونه‌ای که برای هیچ کس قابل تصور نبود. حال چند نمونه ای از آن را ذکر می‌کنیم:

«اسامه بن شریق» می‌گوید: «به خدمت پیامبر خدا (ﷺ) رسیدم در حالی که صحابه در اطرافشان جمع شده بودند، آنقدر ساکت و آرام بودند که انگار پرنده بر سرشان نشسته بود.»<sup>(۱)</sup>

«عمرو بن عاص» می‌گوید: «هیچکس به اندازه پیامبر خدا (ﷺ) محبوب نبود که به دیده احترام و بزرگی به او بنگرم، حتی نمی‌توانستم به آن اندازه ای که دوستشان دارم به ایشان نگاه کنم، حال اگر بپرسند که ایشان را وصف کنم، نمی‌توانم؛ چراکه به اندازه ای که دوست داشتم به ایشان نگاه نکرده‌ام.»<sup>(۲)</sup>

«انس بن مالک» می‌گوید: «در خانه‌های پیامبر خدا (ﷺ) را با ناخن می‌زدند»<sup>(۳)</sup>، یعنی آنقدر برای آن محبوب احترام قائل بودند که حتی به هنگام در زدن خانه ایشان هم مشهود بود.

روزی از عباس عموی پیامبر (ﷺ) پرسیدند: «تو بزرگتر هستی یا پیامبر خدا (ﷺ)؟»

منظورشان از نظر سنی بود، او هم اینگونه جواب داد: «ایشان از من

(۱) سنن أبي داود - كتاب الطب - باب الرجل يتداوى، الرقم ۳۸۵۵.

(۲) صحيح مسلم - كتاب الإيمان - باب كون الإسلام يهدم ما قبله وكذا الهجرة والحج، الرقم ۱۲۱.

(۳) المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية - كتاب الأدب - باب الاستئذان، الرقم ۲۶۴۹.

بزرگتر هستند و من قبل از ایشان به دنیا آمده ام»<sup>(۱)</sup>، یعنی حاضر نبود جمله «من از او بزرگترم» را به کار ببرد، اگرچه سنش از ایشان بزرگتر بود اما آن را به کار نبرد چون واژه بزرگتر در آن بود.

این احترام فقط به زمان حیات ایشان اختصاص نداشت، بلکه بعد از وفات پیامبر خدا (ﷺ) صحابه همین احترام و ادب را برای ایشان قائل بودند.

عباس عموی پیامبر خدا (ﷺ) می‌فرماید: در خانه اش ناودانی داشت که به کوچه می‌ریخت، روزی «عمر بن خطاب» لباس مخصوص روز جمعه را پوشید، عباس هم دو مرغ سربریده بود، وقتی عمر از آنجا عبور کرد، لباسهایش به خون آلوده شد، او هم به خاطر صلاح مسلمانان که در این مسیر لباسهایشان آلوده نشود، تصمیم گرفت ناودان را بردارند، عمر نیز رفت و لباسهایش را عوض کرد و برگشت، عباس نزدش آمد و گفت: «به خدا سوگند آن چیزی که برداشتی را پیامبر خدا (ﷺ) در آنجا قرار داده بود.» عمر هم به عباس گفت: «باید بیایی و بر روی پشتم بالا بروی و آن را در همان جایی قرار دهی که پیامبر خدا (ﷺ)، قرار داده بود.» عباس هم به حرفهایش عمل کرد.<sup>(۲)</sup>

### وابستگی صحابه به دستورات پیامبر (ﷺ):

زمانی که «حفصه بنت عمر» بیوه شد، پدرش عمر تصمیم گرفت برای او مردی مناسب پیدا کند، پس او را به ابوبکر پیشنهاد کرد تا با او ازدواج

(۱) مصنف ابن ابی شیبۀ - کتاب الأدب - فی الرجل یسأل أنت أكبر أم فلان ما یقول، الرقم ۲۶۷۸۰.

(۲) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۸۱۵، حسنه شعيب الأرنؤوط.

کند، اما ابوبکر آن را نپذیرفت، پس او را به عثمان پیشنهاد کرد، او هم نپذیرفت و گفت فکر نکنم در این مدت بتوانم ازدواج کنم، عمر از این اتفاق ناراحت شد، سپس پیامبر خدا (ﷺ)، حفصه را خواستگاری کرد و به همسری برگزید. بعد از مدتی ابوبکر، عمر را دید و گفت: «از من دلگیر نباش، شنیده بودم که پیامبر خدا (ﷺ) از حفصه یاد کرده بود، به این خاطر - آن را به تو نگفتم - که راز پیامبر خدا (ﷺ) را برملا نکنم، قطعاً اگر پیامبر خدا (ﷺ) حفصه را به همسری نمی‌گرفت، من با او ازدواج می‌کردم.»<sup>(۱)</sup>

«عبدالله بن عمر» می‌گوید: روزی پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «لَوْ تَرَكَنا هَذَا الْبَابَ لِلنِّسَاءِ»، یعنی: «مناسب بود این در مسجد را به زنان اختصاص دهیم، یعنی مخصوص آنها باشد» نافع که سخن ایشان را از ابن عمر روایت می‌کند، می‌گوید: ابن عمر تا زمان وفاتش از آن در به مسجد نمی‌رفت.<sup>(۲)</sup>

هنگامی که «ابوبکر صدیق» به‌عنوان خلیفه مسلمانان انتخاب شد، تصمیم گرفت که لشکرش را «اسامه بن زید» رهبری کند و هیچ جنگجویی را در مدینه باقی نگذارد،<sup>(۳)</sup> لشکری که پیامبر خدا (ﷺ) پرچمش را به آنها سپرده بود و تصمیم داشت آن را رهسپار کند، منهج ابوبکر در تصمیماتش، پیروی از پیامبر خدا (ﷺ) بود، نه دیدگاه متفاوت خودش. چنانکه فرمود: «من پیرو (مطیع) هستم نه مبتدع»<sup>(۴)</sup>.

بسیاری از مسلمانان، از جمله عمر بن خطاب، نظرشان این بود که

(۱) مسند أبي يعلى الموصلي - مسند أبي بكر الصديق، الرقم ۶.

(۲) سنن أبي داود - كتاب الصلاة - باب اعتزال النساء في المساجد عن الرجال، الرقم ۴۶۲.

(۳) ابن كثير: البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۳۴.

(۴) ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۳۶.

لشکر اسامه بن زید فعلاً رهسپار نشود، دلیل هم داشتند و معتقد بودند که لازم است این سپاه برای میدان مهم تری استفاده شود که آن هم محافظت از مدینه و جلوگیری از مرتدین بود، می‌گفتند پیامبر خدا (ﷺ) زمانی تصمیم به فرستادن این سپاه را گرفتند که اوضاع آرام بود و شرایط اینگونه نبود، به عبارت دیگر، امنیت داخلی بر امنیت خارجی ارجحیت دارد و اگر پایتخت از دست برود، برای لشکری که نتوانسته پایتخت خود را حفظ کند چه ارزشی باقی می‌ماند، اما ابوبکر که بیشتر از همه به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیده بود و به تصمیمات و راهنمایی‌های ایشان واقف بود، حاضر نبود مانع این اقدام شود و به مردم جوابی قاطعانه داد: «به خدا سوگند لشکری را منحل نمی‌کنم که پیامبر خدا (ﷺ) آن را آماده کرده است، حتی اگر وضعیت به جایی برسد که پرند و حیوانات وحشی اطراف مدینه ما را شکار کنند، اگر سگ‌ها پایِ مادران ایمانداران را گاز بگیرند و قطع کنند، باید لشکر اسامه را به حرکت درآورم»<sup>(۱)</sup>، صحابه که فهمیدند موضوع فرمانبرداری از دستور پیامبر خدا (ﷺ) است، همه با ابوبکر هم رأی شدند و سخنی نگفتند.

### محترمانه اظهار نظر کردن

پیامبر خدا (ﷺ) صحابه را آموزش داده بودند که پیوسته در مورد پیرامون خود پیشنهادهای و نظر بدهند، چه در سطح فردی و محیطی، چه در سطح جامعه و حکومت، آنها را آموزش می‌داد که از اظهار نظرات خود نه هراس داشته باشند، و نه بخل و تنگ نظری نشان دهند. بدین خاطر در چند موضوع مهم و حساس می‌بینیم سرورمان به صحابه و اطرافیانش

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۳۵.

می فرمود: «أشيروا علي» یعنی: «نظر خود را به من بگوید»، به عنوان مثال: در جنگ بدر زمانی که پیامبر خدا (ﷺ) می خواست درباره اسیران تصمیم بگیرد، صحابه را جمع کرد و به آنان فرمود: «أشيروا علي فيهم»، یعنی: «نظر خود را درباره آنها به من بگوید».<sup>(۱)</sup>

در راه خروج از حدیبیه، زمانی که سرورمان می دانست قریش لشکری را جمع کرده اند و می خواهند جلوی ادای عمره ایشان را بگیرند، به صحابه فرمود: «أشيروا علي»، یعنی: «نظر خود را به من بگوید»، بنابراین ابوبکر معتقد بود که آنان نباید آغازگر جنگ باشند، چرا که برای ادای عمره آمده اند نه برای جنگ، پیامبر خدا (ﷺ) نیز نظر او را پذیرفت.<sup>(۲)</sup>

در جریان افک که به ام المؤمنین عایشه تهمت زدند، پیامبر خدا (ﷺ) با صحابه مشورت کردند.<sup>(۳)</sup>

حتی عرصه مشورت آنقدر برای صحابه باز بود که در مسائل مربوط به خانواده پیامبر خدا (ﷺ) نیز اظهار نظر می کردند، به عنوان مثال: روزی عمر بن خطاب به پیامبر خدا (ﷺ) پیشنهاد دادند که به همسرانشان امر کنند که حجاب را رعایت کنند، هدف آن بود که از پشت پرده از مهمان های پیامبر خدا (ﷺ) پذیرایی کنند و با مهمان ها رودررو نشوند، دلیل این پیشنهاد هم این بود که گروه های مختلفی از مردم به منزل محبوبمان رفت و آمد داشتند، اینگونه شد که در تأیید این پیشنهاد عمر،

(۱) المعجم الكبير للطبراني، الرقم ۱۰۲۸۹.

(۲) صحيح ابن حبان - كتاب السير - باب المواعدة والمهادنة - ذكر ما يستحب للإمام استعمال المهادنة بينه وبين أعداء الله، الرقم ۴۸۷۲.

(۳) صحيح البخاري - كتاب تفسير القرآن - سورة النور - باب إن الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا، الرقم ۴۷۵۷.



آیه فرضیت حجاب نازل شد.<sup>(۱)</sup>

و برعکس، همسران ایشان نیز درباره وضعیت مسلمانان اظهار نظر می کردند، به عنوان مثال «ام سلمه» در صلح حدیبیه، زمانی که پیامبر خدا (ﷺ) به صحابه امر کرد که قربانی های خود را ذبح کنند و سر خود را بتراشند، به دلیل نارضایتی از صلح که آن را به منزله شکست می دانستند، هیچ یک از صحابه دستور ایشان را انجام ندادند، «ام سلمه» گفت: «ای پیامبر خدا (ﷺ)، بروید و بدون اینکه با کسی حرفی بزنید، قربانی خود را ذبح کنید و آرایشگران را صدا بزنید و سرتان را بتراشید»، آن محبوب هم پیشنهاد ام سلمه را قبول کرد و همان کار را انجام داد، صحابه هم با دیدن این صحنه، قربانی های خود را ذبح نمودند.<sup>(۲)</sup>

اظهار نظر و دادن پیشنهاد مخصوص به صحابه بسیار نزدیک، مشهور و بزرگان شان نبود، بلکه بسیاری از صحابه ایشان هم که به چشم نمی آمدند و نقش فعالی نداشتند، به پیامبر خدا (ﷺ) پیشنهاد می دادند و اغلب پذیرفته و پیشنهادشان عملی می شد، به عنوان مثال:

پیامبر خدا (ﷺ) روزهای جمعه در زیر درخت خرمایی می ایستاد و خطبه ایراد می کرد، یکی از زنان انصار پیشنهاد داد و گفت: ای پیامبر خدا (ﷺ) چرا منبری برای شما درست نکنیم؟ سرورمان موافقت کردند، این بود که برای ایشان منبری درست کردند.<sup>(۳)</sup>

جالب اینجاست، صحابه وقتی پیشنهادی می دادند با کمال احترام آن

(۱) صحیح البخاری - کتاب تفسیر القرآن - سورة البقرة - باب واتخذوا من مقام إبراهيم مصلی، الرقم ۴۴۸۳.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الشروط - باب الشروط فی الجهاد، الرقم ۲۷۳۱.

(۳) صحیح البخاری - کتاب المناقب - باب علامات النبوة فی الإسلام، الرقم ۳۵۸۴.

را مطرح می‌کردند، انگار که پیامی دارند و می‌خواهند سودی برسانند نه اینکه خودشان را نشان دهند، و حتی در شرایط ضروری پیشنهادهایشان را هم در اوج احترام مطرح می‌کردند. به‌عنوان مثال:

در جنگ بدر زمانی که پیامبر خدا (ﷺ) موضع مسلمانان را انتخاب می‌کرد، یکی از صحابه به اسم «حباب بن منذر» پیشنهادی داشت، اما آن را مستقیم مطرح نکرد، بلکه با این مضمون شروع کرد: «ای پیامبر خدا (ﷺ)، این مکانی که در آن قرار می‌گیریم، فرمانِ خداست و اجازه نداریم در آن دخالت کنیم، یا تاکتیک و نقشه جنگی است؟»

محبوبمان (ﷺ) فرمود: «بَلْ هُوَ الرَّأْيُ وَالْحَرْبُ وَالْمَكِيدَةُ»، یعنی: «یک تاکتیک جنگی است»، سپس حباب پیشنهاد خود را مطرح کرد و گفت: «اینجا مکان مناسبی نیست، لشکر را به پایین آب ببرید، سپس چاه‌های دیگر را پر می‌کنیم و خودمان در پایین‌ترین چاه قرار می‌گیریم و حوضی درست کرده و پر از آب می‌کنیم، سپس با دشمن بجنگیم، با این کار ما آب در اختیار داریم اما آنها بدون آب می‌مانند»، پیامبر خدا (ﷺ) پیشنهاد او را مناسب دید و فرمود: «لقد أشرت بالرأي»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «به راستی نظر و پیشنهاد درستی دادی».

هنگامی که پیامبر (ﷺ) غنایم را تقسیم می‌کرد، تمامی آن را به قریش و قبیله‌های دیگر داد و به انصار چیزی ندادند، این بود که در میان انصار بگومگویی پیش آمد، تا اینکه شخصی گفت: «پیامبر (ﷺ) همه غنایم را به قوم خود بخشیدند»، «سعد بن عباد» تصمیم گرفت مسئله را نزد پیامبر (ﷺ) مطرح کند، به خدمت ایشان رفت و گفت: «ای پیامبر خدا (ﷺ) انصار درباره تقسیم غنایم جنگی از شما گله دارند و می‌گویند

(۱) ابن هشام: السيرة النبوية، شركة الطباعة الفنية المتحدة، ج ۲، ص ۱۹۲.

همه را به قوم و خویش خود بخشیده اند و انصار هیچ سهمی نداشتند» پیامبر (ﷺ) فرمود: «ای سعد در این میان نظر تو چیست؟» گفت: «ای پیامبر خدا (ﷺ) من هم جزئی از قومم هستم»، پیامبر (ﷺ) فرمود: «برو قوم و قبیله ات را برایم جمع کن»، سعد رفت و انصار را جمع کرد، بعضی از مهاجرین نیز آمدند ولی آنها را برگرداند، وقتی همه انصار جمع شدند سعد نزد پیامبر (ﷺ) رفت و گفت که همه جمع شده اند، پیامبر (ﷺ) نزد آنها رفت و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد و گفت: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا قَالَهُ بَلَّغْتَنِي عَنْكُمْ وَجِدْتُمُوهَا فِي أَنْفُسِكُمْ، أَلَمْ آتِكُمْ ضَلَالًا فَهَدَاكُمُ اللَّهُ، وَعَالَةً فَأَغْنَاكُمُ اللَّهُ، وَأَعْدَاءَ قَالَفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» یعنی: «ای گروه انصار از شما حرفی شنیده ام که در نفستان به وجود آمده است، مگر زمانی که نزد شما آمدم گمراه نبودید و خداوند شما را هدایت کرد؟ مگر فقیر نبودید و خداوند شما را بی نیاز کرد؟ مگر دشمن یکدیگر نبودید و خداوند دل‌های شما را پیوند داد؟»

گفتند: «بله ای پیامبر خدا (ﷺ) منت و فضل خدا و پیامبرش بر ماست»، آنگاه پیامبر (ﷺ) فرمود: «ای گروه انصار آیا پاسخ مرا نمی‌دهید؟» گفتند چگونه به شما جواب بدهیم درحالیکه به فضل و منت خدا و پیامبرش معترفیم؟ فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُمْ لَقُلْتُمْ فَلَصَدَقْتُمْ وَوَصَدَقْتُمْ أَتَيْنَّا مَكْذَبًا فَصَدَقْتَاكَ، وَمَخْذُولًا فَنَصَرْنَاكَ، وَطَرِيدًا فَأَوَيْنَاكَ، وَعَائِلًا فَأَسَيْنَاكَ، أَوْجَدْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ فِي لُعَاعَةٍ مِنَ الدُّنْيَا تَأَلَّفَتْ بِهَا قَوْمًا لِيُسْلِمُوا وَوَكَلْتَكُمْ إِلَىٰ إِسْلَامِكُمْ، أَفَلَا تَرْضَوْنَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ فِي رِحَالِكُمْ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ شِعْبًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شِعْبًا لَسَلَكَتِ شِعْبَ الْأَنْصَارِ، اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَأَبْنَاءَ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ» یعنی: «نه، سوگند به خدا شما هم می‌توانید بگویید که شما مورد تکذیب واقع شده بودید و ما شما را تصدیق کردیم،

بی یار و مددکار بودید! ما شما را نصرت دادیم، رانده و آواره بودید ما شما را پناه دادیم، بینوا بودید و ما شما را دلنواپی کردیم، ای جماعت انصار آیا دلگیری شما به خاطر این بود که اندکی از مال دنیا که به خاطر تألیف قلوب مردم بخشیدم تا مسلمان شوند درحالیکه به اسلام شما اعتماد داشتیم؟ ای گروه انصار آیا شما به این راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفندان و شتران برگردند و شما در کاروانتان پیامبر (ﷺ) را با خود ببرید؟ سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست اگر هجرت نمی‌بود من یکی از انصار می‌بودم، اگر همه مردم به یک وادی بروند و انصار به وادی دیگری، من همراه با انصار خواهم بود، خداوند بر انصار و فرزندان انصار و نوادگان انصار، رحم بفرما»، همه انصار گریستند تا جایی که محاسنشان خیس گردید و می‌گفتند: به اینکه پیامبر خدا (ﷺ) سهم ما شود راضی هستیم.<sup>(۱)</sup>

اگر گله و شکایتی که در دل انصار بود، پنهان می‌ماند و به پیامبر خدا (ﷺ) نمی‌رسید، و سرورمان نیز این روشنگری و نیت خیر خود را برای آنها شرح نمی‌داد، شیطان چه دلسردی و بدبینی ای را در دل گروه انصار ایجاد می‌کرد؟

غالباً به خاطر احترام و شرم، اجازه می‌دهیم آنچه در دل‌هایمان نسبت به کسی ایجاد شده و باید آن پیام به او برسد، پنهان بماند، و اگر آن پیام به او برسد از چند حالت خارج نمی‌شود:

به درست بودن آن پیام اعتراف می‌کند و موقف خود را تغییر می‌دهد  
برایتان توضیح می‌دهد و شما را متقاعد می‌کند که باید از زاویه دیگری به موضوع نگاه کنید.

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۱۹۰۹، حسنه شعيب الأرنؤوط.

از موضوع فرار می‌کند و حاضر نیست به آن اعتراف کند و کینه به دل می‌گیرد، یا اینکه برعکس، شما چنین واکنشی خواهید داشت.

در حالت اول و دوم، دو طرف مستفید می‌شوید، در حالت سوم گناه و خطا به کسی که به حق اعتراف نمی‌کند، بر می‌گردد، دلیل آن نیز به زودرنجی بر می‌گردد که در میان ماست و اغلب عامل اصلی غیبت شده است، چون اگر آنچه را که در دل هر کدام از ماست با قلبی صاف و سعه صدر به یکدیگر بگوییم، جایی برای غیبت و تهمت باقی نمی‌ماند.

## ارتباط میان صحابه

لازم است که موضوع ارتباط میان صحابه پیامبر (ﷺ) را بدانیم؛ زیرا در جلوی چشمان پیامبر خدا (ﷺ) آزمونی را ارائه می‌دادند که به مثابه یک پیام برای آنها آمده بود و هر اشتباهی که از آنان سر می‌زد، فوراً برایشان اصلاح می‌نمود؛ چرا که هدفشان به دست آوردن نتیجه ای عالی در این آزمون بود نه فقط گذراندن آن! به همین دلیل به دقت تلاش می‌کردند به درستی از پیام شریعت پیروی و اتباع کنند؛ چنانکه خداوند متعال درباره آنها می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [الفتح - ۱۸]

یعنی: «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان نهفته بود؛ لذا اطمینان خاطر به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را (فتح خیبر) پاداششان کرد».

در اینجا فقط چند نمونه از ارتباط میان صحابه را ذکر می‌کنیم که مورد نظر ماست و برای ما مسلمانان نیز سودمند خواهد بود.

### ایمان قبل از نَسَب:

این موضوع، پایه مهم ارتباط میان صحابه بود. آنها بر اساس اصل ایمان کنار هم جمع شده بودند و یکدیگر را دوست داشتند و پیام خداوند

را به خوبی درک کرده بودند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات - ۱۰] یعنی: «فقط مؤمنان برادران یکدیگر هستند». بدین سبب می‌بینی صحابه بر ضد بستگان کافر خود، پشت هم‌دیگر را می‌گرفتند و حتی آنها در مقابل پدر و برادر کافر خود هنگامی که دشمن پیام خدا و پیروانش می‌شدند، قد علم می‌کردند. و در این امر خجالت نمی‌کشیدند و بدون پرده آن را اعلام می‌کردند.

روزی عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه به سعید بن عاص رضی‌الله‌عنه فرمود: «احساس می‌کنم چیزی در دل داری و می‌پنداری که من پدرت را - در جنگ بدر - کشته‌ام. پس اگر او را کشته باشم، برای تو عذری نمی‌آورم. ولی من او را نکشتم؛ بلکه من دایی خودم عاص بن هشام را کشتم و پدر تو به دست پسرعمویش علی کشته شد»<sup>(۱)</sup>، سعید در مقابل کشتن پدرش بدینگونه به عمر پاسخ داد: «اگر تو نیز او را می‌کشتی، بدون شک تو بر حق بودی و پدر من نیز بر حق نبود»<sup>(۲)</sup>!

در میان زندگی صحابه، این رویداد و امثال اینها نتیجه همبستگی و وابستگی‌شان در زندگی به آن دسته از نصوص قرآن کریم است که مسلمانان را به مسئله ولاء و براء متوجه می‌سازد. از جمله:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

یعنی: «مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۵، ص ۱۴۴.

(۲) ابن الأثير: أسد الغابة، ج ۲، ص ۴۸۱.

باشند؛ ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند؛ چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخهٔ ربانی خود یاری و تقویتشان کرده است و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که زیر کاخ‌ها و درختانش رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود و ایشان نیز از خدا خشنودند. اینان حزب خداوند هستند! هان حزب الله، قطعاً پیروز و رستگار است».

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾

یعنی: «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به‌جای ایشان به دوستی گیرند و هر کس چنین کند در دوستی او با خداوند بهره‌ای نیست مگر اینکه به‌نوعی ناچار شوید و خویشتن را از اذیت و آزار ایشان مصون دارید و خداوند شما را از نافرمانی خود بر حذر می‌دارد و بازگشت همگان به‌سوی اوست».

### محبت و برادری:

پیامبر خدا (ﷺ)، صحابه را بر پایهٔ اصل محبت به یکدیگر تربیت کرده بود و این پیام از قرآن به گوش تمامی آنها رسیده بود که برادر یکدیگرند! و پیام خداوند، آنها را برادر یکدیگر کرد و پیوند برادری را در میانشان برقرار ساخت، ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ یعنی: «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید که دشمن همدیگر بودید و خداوند میان دل‌هایتان انس و



ألفت برقرار کرد و آنها را به هم پیوند داد. پس در پرتو نعمت او برادران همدیگر شدید».

صحابه اولین الگو در پیروی از این برادری بودند که پیامبر خدا (ﷺ) مسلمانان را متوجه آن کرده بود و فرموده است: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «مَثَل و نمونه مؤمنان برای یکدیگر در محبت و مهربانی همانند یک جسد هستند که هرگاه یک عضو از بدن به درد آید، فوراً اندامهای دیگر بدن با تب و شب بیداری او را همراهی می‌کنند و آرام و قرار ندارند».

عبدالله بن عمر رضی الله عنه فرموده است: «روزی در نزد پیامبر خدا (ﷺ) نشسته بودم که مردی آمد و به ایشان سلام کرد و سپس رفت، من نیز گفتم: ای پیامبر خدا (ﷺ)! من این مرد را به خاطر خدا بسیار دوست دارم، فرمود: «فَهَلْ أَعْلَمْتَهُ ذَاكَ» یعنی: «این موضوع را به او گفته ای؟». گفتم: نخیر. فرمود: «فَاعْلَمْ ذَاكَ أَخَاكَ» «پس این را به برادرت بگو»، من نیز رفتم و خود را به او رساندم، به او سلام کردم و گفتم: به خدا قسم؛ تو را به خاطر خدا بسیار دوست دارم! آن مرد نیز گفت: من هم به خاطر خدا تو را بسیار دوست دارم. من نیز به او گفتم: اگر پیامبر خدا (ﷺ) به من امر نمی‌کردند، این محبت و دوست داشتن را برای ابراز نمی‌کردم».<sup>(۲)</sup>

همین حکایت نیز برای یکی دیگر از صحابه به نام انس اتفاق افتاد که

(۱) صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب - باب تراحم المؤمنین وتعاطفهم وتعاضدهم، الرقم ۲۵۸۶.

(۲) صحیح ابن حبان، کتاب البر والإحسان - باب الصحبة والمجالسة - ذكر الاستحباب للمرء أن يعلم أخاه محبته إياه لله جل وعلا، الرقم ۵۶۹، قال الألبانی حسن صحیح.

در خدمت پیامبر خدا (ﷺ) بودند و به او امر فرمودند که نزد آن شخص برود و حُب و محبت خود را برای او ابراز کند.<sup>(۱)</sup>

حتی پیامبر (ﷺ) صحابه را چنان تربیت کرده بودند که در دوست داشتن یکدیگر رقابت کنند به گونه‌ای که یک صحابی تلاش می‌نمود که او بیشتر صحابی دیگر را دوست داشته باشد که این امر تحت تأثیر و انعکاس این حدیث پیامبر (ﷺ) بود که به ما رسیده است و می‌فرمود: «مَا تَحَابَّ رَجُلَانِ فِي اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّ حُبًّا لِصَاحِبِهِ»<sup>(۲)</sup> یعنی: «هرگاه دو نفر یکدیگر را به خاطر خدا دوست داشتند، بهترین آن دو؛ کسی است که محبتش برای طرف مقابل بیشتر باشد!»

محبت میان صحابه به مرحله ایی رسیده بود که شب را به شوق رسیدن به یکدیگر سپری می‌کردند همان گونه که ابن جوزی رحمه الله بیان می‌کند: «گاهی اوقات عمر بن خطاب رضی الله عنه در نیمه‌های شب به فکر یکی از برادران دینی اش می‌افتاد و می‌گفت: ای شب! چقدر طولانی هستی و به محض اینکه نماز صبح می‌رسید، نزدش می‌رفت و او را در آغوش می‌گرفت».<sup>(۳)</sup>

صحابه علاوه بر اینکه خودشان بر پایه محبت با هم رفتار می‌کردند؛ چون که دست پرورده پیامبر (ﷺ) در ایجاد محبت بر پایه ایمان و ابراز آن برای یکدیگر بودند، اطرافیان خود را نیز اینگونه تربیت می‌نمودند. مانند داستان أبو سالم جیشانی که به طور خصوصی به منزل «أبو أمیه»

(۱) صحیح ابن حبان - کتاب البر والإحسان - باب الصحبة والمجالسة - ذکر الخبر المدحض قول من زعم أن هذا الخبر لا أصل له أصلاً، الرقم ۵۷۱، صححه الألبانی

(۲) المستدرک علی الصحیحین، کتاب البر والصلة - إذا أحب أحدکم أخاه فلیعلمه إیاه، الرقم ۷۴۱۶ و صححه و وافقه الذهبی.

(۳) التبصرة، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۶م، ج ۲، ص ۲۷۷.

رفت و در آنجا نیت ملاقات خود را اظهار کرد و به او گفت: «من از ابوذر غفاری شنیدم که پیامبر اکرم (ﷺ) فرموده است: «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ صَاحِبَهُ، فَلْيَأْتِهِ فِي مَنْزِلِهِ، فَلْيُخْرِهُ أَنَّهُ يُحِبُّهُ لِلَّهِ» یعنی: «اگر یکی از شما رفیقش را دوست داشت، پس به خانه اش برود و خبر این را به او بدهد که به خاطر خدا او را دوست دارد»، بدین دلیل نیز من الان به خانه تو آمده ام تا این محبت و دوست داشتن خود را برای تو ابراز کنم».<sup>(۱)</sup>

أبو إدريس خولانی داستانی دقیق تر را برای ما تعریف می کند و می فرماید: «به مسجد حمص رفتیم و در یک حلقه درس نشستیم که سی و اندی از صحابه پیامبر (ﷺ) در آنجا بودند و حدیث روایت می کردند. یکی از آنها شروع به روایت حدیث نمود و بقیه ساکت شدند... شب که به خانه برگشتم، ساعت های طولانی شب از من نمی گذشت و با خود می گفتم: در چنین حلقه ای نشستیم؛ ولی هیچکدام از آنها را نمی شناختم. فردا صبح زود به مسجد رفتیم، دیدم که یکی از این جوانان در کنار ستونی نشسته است. نزد او نشستیم و به او گفتم: به خاطر خدا بسیار تو را دوست دارم! آن جوان نیز گفت: تو را به خدا قسم! مرا به خاطر خدا دوست داری؟ گفتم: بله به خدا قسم تو را به خاطر خدا دوست دارم. من را جلو آورد تا اینکه زانویمان به هم چسبیده شد و با اشتیاق همین سؤال را از من پرسید و من نیز همین پاسخ را به او دادم سپس گفت: حدیثی را برای نقل کنم که از پیامبر خدا (ﷺ) شنیده ام؟ گفتم: بله. گفت: از پیامبر خدا (ﷺ) شنیدم که می فرمود: «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» یعنی: «کسانی که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند، خداوند در روز قیامت آنها را در زیر سایه عرش خود قرار می دهد، روزی که سایه ای جز سایه او نیست»، در این هنگام مردی از کنارمان

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۱۶۸۹.

گذشت. بلند شدم و به نزدش رفتم و گفتم: فلان شخص حدیثی را برای من روایت کرد، شما چنین چیزی را شنیده اید؟ او نیز گفت: «آنچه را که برایت نقل کرده، صحیح است». وقتی که حدیث را برایش نقل کردم، گفت: بله، این را از رسول خدا (ﷺ) شنیده ام! حتی من بیشتر از آن را شنیده ام که پیامبر (ﷺ) آن را به خداوند نسبت می داد و می فرمود: «حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ»، یعنی: «محبت من برای کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند، خلق شده است». به او گفتم: رحمت خداوند بر تو باد، تو کیستی؟ گفت: من عبادۀ بن صامت هستم. سپس گفتم: پس آن مرد جوان کیست؟ گفت: معاذ بن جبل<sup>(۱)</sup>.

## ایثار:

خداوند متعال در قرآن کریم، مسلمان را اینگونه تربیت می نماید که به فکر خودگرایی نباشد و نیز هرآنچه که به دست می آورد را برای خود نخواهد؛ بلکه به او یادآوری می کند اطرافیانش نیز بر گردن او حقی دارند که این مهم با زکات شروع می شود تا اینکه به ایثار میان مسلمانان می رسد!

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۹۲]، یعنی: «به نیکی دست نمی یابید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا ببخشید و هر چه را ببخشید، خدا بر آن آگاه است». پیامبر خدا (ﷺ) بدینگونه صحابه را تربیت می نمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»<sup>(۲)</sup>، یعنی:

(۱) شرح مشکل الآثار، الرقم ۴۴۷۷.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الإيمان - باب من الإيمان أن يحب لأخيه ما يحب لنفسه، الرقم ۱۳.

«ایمان هیچ یک از شما کامل نیست تا آنچه را که برای خود می‌پسندد برای برادرش نیز بپسندد».

خودتعلیمی صحابه بر این حالت، آنها را به مرحله ایی رساند که خداوند متعال در قرآن کریم برای آنها شهادت دهد: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾، [الحشر: ۹]. یعنی: «کسانی که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند، کسانی را که به سویشان هجرت کرده اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند».

روزی مردی به منزل پیامبر (ﷺ) آمد و می‌خواست در آنجا بماند؛ اما رسول خدا (ﷺ) چیزی در خانه نداشت، بدین خاطر به صحابه فرمود؛ رحمت خدا بر کسی که از این شخص مهمانداری می‌کند! یکی از انصار بلند شد و گفت: من از ایشان مهمانداری می‌کنم. پس مرد را به خانه خود برد و به همسرش گفت: از مهمان پیامبر (ﷺ) پذیرایی کن. همسرش گفت: فقط برای فرزندانمان غذا داریم و کفاف او را نمی‌کند! زید گفت: زود باش غذا را آماده کن و چراغها را خاموش کن، و بچه‌ها را بخوابان! همسرش نیز غذا را آماده کرد و بچه‌ها را خواباند و به بهانه اینکه چراغ را تعمیر می‌کند، آن را دستکاری و خاموش کرد! بدین صورت به فرد مهمان چنان وانمود کردند که آنها نیز مشغول غذاخوردن هستند. فردا آن مرد انصاری به نزد پیامبر (ﷺ) رفت و ماجرا را برای ایشان بازگو کرد. محبوبمان (ﷺ) فرمود: «قَدْ عَجَبَ اللَّهُ مِنْ صَنِيعِكُمَْا بِصَيْفِكُمَْا اللَّيْلَةَ»<sup>(۱)</sup> یعنی:

(۱) صحیح مسلم - کتاب الأشربة - باب إكرام الضيف وفضل إيثاره، الرقم ۲۰۵۴.

«به راستی که خداوند از کاری که شما دو نفر نسبت به مهمانان انجام دادید، به شگفت آمد».

نافع می‌فرماید: «روزی ابن‌عمر مریض شد، دلش انگور خواست و فصل آغاز رسیدن انگور نیز بود. همسرش صفیه یک درهم را به نفری داد و او نیز یک خوشه انگور آورد. گدایی نیز او را دنبال کرد، همین که انگور را برای ابن‌عمر آوردند، مرد گدا انگور را طلب کرد. ابن‌عمر نیز از اشتهای خود دست کشید و گفت: انگور را به او بدهید و آنها نیز انگور را به گدا دادند. سپس صفیه یک درهم دیگر به آن شخص داد و خوشه انگوری خرید. مرد گدا دوباره آن شخص را دنبال کرد تا اینکه به نزد ابن‌عمر رسیدند و خوشه انگور را خواست! ابن‌عمر گفت: آن را به او بده. آنان نیز به او دادند. صفیه به مرد گدا خبر داد و گفت: «اگر این بار برگردی تا زمانی که زنده ای از دست من صدقه ای نمی‌بینی!» آنگاه درهم دیگری فرستاد و خوشه انگور دیگری برایش خریدند».<sup>(۱)</sup>

در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه، روزی خلیفه ۴۰۰ دینار را به نوجوانی داد و گفت: «این مبلغ پول را برای ابوعبیده بن جراح ببر، مدتی در نزدش بمان و ببین با این پول چکار می‌کند»، پسر نوجوان آن را برایش برد و به او گفت: «امیرالمؤمنین این مبلغ را فرستاده که برای برخی مایحتاج خود صرف کنی»، ابو عبیده نیز برای خلیفه دعای خیر نمود. وقتی پول را گرفت به خدمتکار خود گفت: «این هفت دینار را برای فلان نفر ببر و این پنج دینار را نیز برای فلانی ببر...»، بدین صورت همه آن را بخشید. پسر نوجوان برگشت و ماجرا را برای خلیفه تعریف کرد. ایشان نیز همین مقدار پول را دوباره به آن پسر داد که برای معاذ

(۱) السنن الكبرى للبيهقي، كتاب الزكاة، جماع أبواب صدقة التطوع، الرقم ۷۸۹۷.

بن جبل ببرد و از او خواست در کنارش بماند تا ببیند با این پول چکار می‌کند. او نیز همانند ابو عبیده همه پول را بخشید و جز دو دینار چیزی از آن باقی نماند. در این هنگام همسر معاذ بر او وارد شد و گفت: «به خدا قسم، ما نیز نیازمند هستیم. برای ما هم مقداری کنار بگذار»، معاذ نیز دو دینار را به او داد. پسر نوجوان برگشت و ماجرا را برای امام عمر رضی‌الله‌عنه تعریف کرد. ایشان نیز از این ایثار و خودگذشتگی صحابه بسیار دلخوش شدند و فرمود: «آنها برادر یکدیگرند، انگار که از یک اصل و ریشه هستند.»<sup>(۱)</sup>

### غمخواری برای یکدیگر:

صحابه سرمشق این امت در غمخواری برای همدیگر بودند. آنها نمونه‌ای از برادری را نشان دادند که در طول تاریخ، چشمان و دلها را به سوی خود جلب می‌کند. دو فرد ناشناس فقط به خاطر اصل ایمان، محبوب و عزیز یکدیگر می‌شوند حتی اگر یکی از آن دو سرمایه دار و ثروتمند و دیگری هیچ سرمایه‌ای نداشته باشد، با هم یه جیب داشته باشند و فرد سرمایه دار نصف ثروت خود را به دیگری بدهد بدون اینکه احساس ناراحتی و سنگینی کند.

هنگامی پیامبر خدا (ﷺ) پیوند برادری را میان مهاجرین و انصار برقرار نمود. انصار، مال و ثروت خود را با مهاجرین تقسیم کردند و حتی به پیامبر (ﷺ) پیشنهاد دادند و گفتند: «درختان نخل خود را میان ما و برادران مهاجر تقسیم کنید»، اما پیامبر (ﷺ) راضی نشدند؛ چون که صحابه اش را با تنبلی و مُفت خوری عادت نداده بود. انصار این موضوع را

(۱) تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۵۸، ص ۴۳۶.

درک کردند و این بار تلاش نمودند که فرصتی شغلی برایشان پیدا کنند، بدین خاطر دومین پیشنهاد را دادند و گفتند: «پس در کار کشاورزی ما را یاری دهید، ما نیز شما را در ثمر شریک می‌کنیم. سپس مهاجرین پیشنهادشان را پذیرفتند».<sup>(۱)</sup>

در دوران ایجاد پیوند برادری، عبدالرحمن بن عوف به دستور پیامبر خدا (ﷺ) برادر سعد بن ربیع انصاری شد. سعد، فرد ثروتمندی بود و به عبدالرحمن گفت: «مال و ثروتم را با تو تقسیم می‌کنم، نصفی از آن برای تو و نصف دیگرش برای من، و برای تو همسری اختیار می‌کنم». عبدالرحمن عکس العمل برادر انصاری اش را ارزشمند دانست و به او فرمود: «خداوند متعال در مال و ثروت و خانواده ات برکت بیندازد، راه بازار را به من نشان بده»، همین که راه به او نشان داده شد شروع به کار و کسابت کرد، و بیکار ننشست<sup>(۲)</sup>، عبدالرحمن آنقدر ثروتمند شد تا اینکه یکی از سرمایه داران مدینه شد. سپس خودش خیری برای مردم آن شهر شد و به آنها کمک می‌کرد و بار روی دوش آنها را سبک کرد، همانطور که طلحه پسرش می‌گوید: «مردم مدینه سه دسته بودند: دسته ای از عبدالرحمن قرض می‌گرفتند. دسته ای دیگر از طرف عبدالرحمن بدهی شان پرداخت می‌شد و به دسته دیگر نیز خودش کمک می‌کرد».<sup>(۳)</sup>

در دوران خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه، عبدالله بن حذافه در جنگی که حمله به روم بود و او نیز شرکت داشت، اسیر شد. سپس او

(۱) ۲۳۲۵. صحیح البخاری، کتاب الحرث والمزارعة، باب إذا قال اکفني مؤونة النخل وغيره وتشرکني في الثمر، الرقم.

(۲) صحیح البخاری، کتاب البیوع، باب ما جاء في قول الله تعالى فإذا قضيت الصلاة فانتشروا في الأرض، الرقم ۲۰۴۹.

(۳) الذهبي: سير أعلام النبلاء، ط الرسالة، ج ۱، ص ۸۸.



را به نزد پادشاهشان بردند و گفتند: او از اصحاب محمد (ﷺ) است! پادشاه گفت: به دین مسیح درمی آیی و نصف سامان خودم را به تو بدهم؟ عبدالله گفت: هرآنچه که داری و تمام ملک و سامان پادشاهان عرب را به من بدهی، به اندازه چشم برهم زدنی از آیین محمد (ﷺ) دست برنمی دارم. پادشاه گفت: پس تو را می گشتم. او نیز گفت: هر آنچه می خواهی بکن! چنان شد که دستور داد و به دار آویخته شد. سپس به تیراندازانش گفت: تیرها را به نزدیکی بدنش بزنی؛ ولی او را نکشید، زودبه زود به او می گفت: مسیحی می شوی؟ ولی او نمی پذیرفت. آنگاه او را از دار صلیب پایین کشیدند و دیگ بزرگی از آب جوشیده آوردند. دو اسیر از مسلمانان را صدا زد و آنان را آوردند. دستور داد و یکی از آنها را به داخل دیگ انداختند، سپس به عبدالله گفت: مسیحی می شوی؟ او نیز گفت: نه و همزمان نیز گریه می کرد، به پادشاه گفتند؛ در حال گریستن است. به این دلیل اینگونه تصور نمود که او ترسیده است. گفت: چرا گریه می کنی؟ عبدالله گفت: «من یک جان برای از دست دادن دارم؛ ولی ای کاش به اندازه تمام تارهای موی سرم، جان داشتم و در راه خدا به داخل آتش افکنده می شدم». پادشاه گفت: «حاضری سرم را بوس کنی و آزاد شوی؟» عبدالله گفت: «بله؛ اگر همه اسیران را آزاد کنی.» پادشاه گفت: «بله آزاد می کنم.» عبدالله نیز سرش را بوسید و اسیران را با خود به نزد امام عمر آورد و ماجرا را برای او تعریف کرد. خلیفه نیز گفت: «وظیفه هر مسلمانی است که سر عبدالله را بوسه بزند و من نیز اولین نفر هستم که این کار را انجام می دهم. این شد که سر عبدالله را بوسه زد.»<sup>(۱)</sup>

## ادب و احترام:

صحابه در میان خودشان به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و آموخته بودند:

به بزرگتر از خود احترام بگذارند.

به کوچکتر از خود نیز احترام بگذارند؛ چون که پیامبر (ﷺ) را دیده بودند که از کنار کودکان عبور می‌کردند و به آنان سلام می‌کرد.

برای شخص عالم و دانا احترام قائل شوند.

به افراد صاحب فضل و پیشینه احترام بگذارند.

به افراد نیازمند احترام بگذارند.

این ادب و احترام هم در کردارشان تجلی یافته بود و هم در گفتارشان تحقق پیدا کرده بود.

عمر بن خطاب هنگامی که از ابوبکر صدیق رضی الله عنهما سخن به میان می‌آورد، می‌گفت: «ابوبکر بزرگ ماست و بزرگ ما را نیز آزاد نمود، منظورش بلال بن رباح بود که برده بود و او را آزاد کرد».<sup>(۱)</sup>

ابوالحنفیه می‌گوید: به پدرم -علی بن ابی طالب- گفتم: «پس از رسول خدا (ﷺ) بهترین فرد چه کسی بود؟» گفت: «ابوبکر» گفتم: «بعد از او چه کسی؟» گفت: «عمر». ترسیدم از اینکه بگویم بعد از او بهترین فرد چه کسی است و او بگوید: عثمان، به همین دلیل گفتم: «سپس تو!» وی گفت: «من فقط یکی از مسلمانان هستم و دیگر هیچ».<sup>(۲)</sup>

(۱) صحیح البخاری - کتاب فضائل الصحابة - باب مناقب بلال بن رباح، الرقم ۳۷۵۴.

(۲) ابن الجوزی: صفة الصفة، دار الحدیث، القاهرة، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۹۵.

روزی «ابن عباس» افسار ألاغ «زید بن ثابت» را گرفت. زید نیز به او گفت: «ای پسرعموی پیامبر (ﷺ) کنار بروید و چنین کاری نکنید» ابن عباس فرمود: «به ما دستور داده شده که در برابر افراد دانا و بزرگانمان اینگونه باشیم». زید نیز به او گفت: «لطفاً دستت را به من نشان بده». همین که دستش را به زید نشان داد، آن را بوسید و آنگاه فرمود: «به ما نیز امر شده که با اهل بیت پیامبرمان (ﷺ) اینگونه باشیم».<sup>(۱)</sup>

وقتی که زید وفات کرد، ابوهریره می فرمود: «حبر این امت فوت کرد، بلکه خداوند متعال ابن عباس را جایگزین او قرار دهد».<sup>(۲)</sup>

### اختلافات میان صحابه:

اختلافات میان صحابه در دوران پیامبر خدا (ﷺ) وجود داشت؛ اما بسیار کم بود و در عین حال همه مشکلات و ناراحتی ها به نزد پیامبر (ﷺ) برده می شد و ایشان نیز حل و فصل می کردند.

بدین معنی که صحابه نیت حل نمودن مشکلات را داشتند نه اینکه در صدد نابودی یکدیگر باشند و زمانی هم که احساس خطا و اشتباه می کردند، زود توبه می کردند.

ابوذر غفاری می گوید: یکبار با شخصی که مادرش عجمی بود، جدال لفظی پیدا کردم و من نیز در بحبوحه و اوج جدال به مادرش طعنه زدم. آن شخص نیز به نزد پیامبر (ﷺ) رفت و از من شکایت کرد. پیامبر نیز به من فرمود: آیا به فلان نفر فحش داده ای؟ من هم گفتم: بله. فرمود:

(۱) الدینوری: عیون الأخبار، دار الکتب العلمیة - بیروت، ۱۴۱۸هـ، ج ۱، ص ۳۸۱.

(۲) الذهبی: تذکرة الحفاظ، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیة بیروت- لبنان، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۲۸.

«أَقْبَلْتِ مِنْ أُمِّهِ»، یعنی: «آیا به مادرش دشنام داده ای؟ گفتیم: بله. فرمود: «إِنَّكَ أَمْرٌ فَيْكَ جَاهِلِيَّةٌ»، یعنی: «پس تو کسی هستی که هنوز چیزی از بدی دوران جاهلیت در تو مانده است؟»<sup>(۱)</sup>

یا اینکه یکبار جدلی بین «خالد بن ولید» و «عبدالرحمن بن عوف» اتفاق افتاد. خالد به عبدالرحمن دشنام داد و این سخن به پیامبر (ﷺ) رسید و ایشان نیز فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي؛ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: به اصحابم دشنام ندهید؛ چون که هر کدام از شما اگر به اندازه کوه أحد طلا ببخشند، صدقه او به صدقه نصف مد<sup>(۳)</sup> یا یک مد اصحابم نمی‌رسد».

بُریده می‌گوید: رسول خدا (ﷺ)، «علی بن ابی طالب» را نزد «خالد بن ولید» فرستاد تا یک پنجم غنایم جنگ را تقسیم کند. وقتی که صبح شد، آب از سر امام علی می‌چکید. خالد به بُریده گفت: «می‌بینی «علی» چکار می‌کند یا می‌بینی چه کاری کرده است؟»، بُریده می‌گوید، من نیز از علی بدم می‌آمد و هنگامی که به نزد پیامبر (ﷺ) برگشتم به ایشان خبر دادم که علی چکار کرده است. وی نیز فرمود: «ای بُریده! آیا تو از علی بدت می‌آید؟»، گفتیم: بله. فرمود: «از علی بدت نیاید»<sup>(۴)</sup>.

در روایت دیگری آمده است، بُریده می‌گوید: آنقدر از علی بدم می‌آمد که از هیچکس دیگری به اندازه او بدم نمی‌آمد. حتی مردی از اهل مکه

(۱) صحیح البخاری - کتاب الأدب - باب ما ینهی من السباب واللعن، الرقم ۶۰۵۰.

(۲) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب تحريم سب الصحابة رضي الله عنهم، الرقم ۲۵۴۱.

(۳) مد به دو معنی می‌آید: یعنی یک مشت، همچنین پیمانه ایی برای غذا و خوراکی بوده در دوران پیامبر خدا که تقریباً یک چلیک حلبی امروزی می‌شود.

(۴) فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، الرقم ۱۱۳۵، معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، الرقم ۱۱۷۵، أسد الغابة، ج ۱، ص ۲۶۴.

بود فقط به این دلیل او را دوست داشتم که از علی بدش می‌آمد. سپس همدم و همراه این مرد در یک سپاه شدم فقط بدین خاطر که از علی بدش می‌آمد.

اینگونه شد که اندکی غنیمت به دست آوردیم. آن شخص نیز به پیامبر (ﷺ) خبر داد که نفری را بفرستد تا یک پنجم آن را تقسیم کند. پیامبر (ﷺ) علی را فرستاد. از طرف فرمانده نیز به خاطر تقسیم غنایم شکوه و گلایه ای به علی وارد شد. فرمانده نامه ای به پیامبر (ﷺ) فرستاد من نیز گفتم: «مرا به عنوان نماینده و تصدیق کننده به نزد پیامبر (ﷺ) بفرست»، هنگامی که نامه را می‌خواندم و می‌گفتم درست نوشته است! پیامبر (ﷺ) دستم را گرفت و نامه را نیز در دست گرفت و فرمود: «آیا از علی بدت می‌آید؟» گفتم: بله. فرمود: «فَلَا تُبْغِضُهُ، وَإِنْ كُنْتَ تُحِبُّهُ، فَازِدْ لَهُ حُبًّا»، یعنی: «پس از علی بدت نیاید و اگر او را دوست داری، بیشتر او را دوست بدار». بریده می‌گوید: «به خدا سوگند؛ بعد از این فرموده رسول خدا (ﷺ) کسی به اندازه علی در نزد من دوست داشتنی و محبوب نبود». (۱)

اختلافات میان صحابه پس از فوت پیامبر (ﷺ) از موارد زیر فراتر نمی‌رفت:

اول: بخشی از آن مربوط به اجتهادات متفاوت میان صحابه و غمخواری هر یک از آنها برای مسلمانان بود. به عنوان مثال: دو اجتهاد متفاوت جبهه «علی بن ابی طالب» و جبهه «ام المومنین عایشه» درباره مسئله قاتلان عثمان بن عفان<sup>(۲)</sup>، یا اجتهاد متفاوت جبهه «علی بن ابی طالب» و جبهه «معاویه بن ابی سفیان» درباره همین موضوع.

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۳۴۳۳، صححه شعيب الأرنؤوط.

(۲) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۳۸ وما بعدها.

دوم: اختلاف بر سر موضوعی که به دلیل برداشت اشتباه میان آنها اتفاق می‌افتاد که با توضیح و شفاف سازی آن، فوراً هر دو طرف به تصمیم درست برمی‌گشتند. به‌عنوان مثال: «عباس عموی پیامبر (ﷺ)، ناودانی بر پشت بام خانه اش داشت که به کوچه می‌ریخت. روزی «عمر بن خطاب» لباس مخصوص روز جمعه را بر تن کرد، عباس نیز دو مرغ را سربریده بود. هنگامی که عمر از آنجا عبور کرد، خونابه لباسهایش را کثیف کرد. او نیز به‌خاطر مصلحت مسلمانان که از این طریق لباسشان کثیف نشود، تصمیم گرفت که این ناودان را بردارند. عمر رفت و لباسش را عوض کرد و برگشت. عباس نزدش آمد و به او گفت: به خدا سوگند، آنچه را که برداشتی، خود پیامبر (ﷺ) در آنجا گذاشته بود. عمر نیز به عباس گفت: پس باید بر روی پشت من بروی و آن را در سر جایی که پیامبر (ﷺ) قرار داده بود، بگذاری. عباس هم حرف او را گوش داد.<sup>(۱)</sup>

سوم: اختلاف بر سر موضوعی که دو رأی و نظر مختلف برای آن مطرح می‌شد و به‌راحتی به تصمیمی درست که هر دو طرف بر آن متفق باشند، نمی‌رسیدند. به‌عنوان مثال: حادثهٔ دلخوری «فاطمه دختر پیامبر (ﷺ)» از «ابوبکر صدیق» مربوط به ارث پیامبر (ﷺ)<sup>(۲)</sup>، یا اجتهاد متفاوت «ابوبکر صدیق» و «عمر بن خطاب» دربارهٔ کشتن «مالک بن نویره» و سرپیچی «خالد بن ولید».

چهارم: بخشی دیگر از آن مربوط به مسائل روزمرهٔ زندگی بود و همانند یک انسان معمولی برایشان اختلاف پیش می‌آمد که این حالت نیز خیلی کم بود و به‌صورت یک مسئلهٔ موردی با آن برخورد می‌شد نه اینکه به

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۸۱۵، حسنه شعيب الأرنؤوط.

(۲) صحیح البخاری - کتاب فرض الخمس - باب فرض الخمس، الرقم ۳۰۹۲.

یک پدیده تبدیل شده باشد. مانند: اختلاف میان «عباس بن عبدالمطلب» و «علی بن ابی طالب» بر سر ارث و مراجعه به «عمر بن خطاب» که در آن زمان خلیفه مسلمانان بود.<sup>(۱)</sup>

## اختلاف نظر صحابه

صحابه پیامبر (ﷺ)، انسان بودند و انسان بودن نیز برخی ویژگیهای مخصوص به خودش را دارد و در میان صحابه نیز اختلاف نظر و دیدگاه متفاوت وجود داشت. رسول خدا (ﷺ) تا زمانی که در قید حیات بودند به آنها آموختند که حدود و جایز رأی و اختلاف نظر در چیست و آنچه را که از مرز می گذرد، خودشان را از آن دور نگه دارند.

گاهی اوقات دیدگاه متفاوت صحابه مربوط به مسائل دینی بود. به عنوان مثال در واقعه نماز عصر در هنگام جنگ بنی قریظه می بینیم وقتی که پیامبر (ﷺ) فرمود: «لَا يُصَلِّينَ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ»، یعنی: «هیچ کس نماز عصر را نخواند تا زمانی که خودش را به بنی قریظه نرساند». برخی در میانه راه نمازشان را خواندند و گفتند: منظور پیامبر (ﷺ) این بوده که عجله کنیم تا نمازمان قضا نشود.

برخی دیگر نیز نمازشان را نخواندند و گفتند: پیروی از دستور پیامبر (ﷺ) مقدم تر است.<sup>(۲)</sup> و هدف هر دوی آنها به دست آوردن رضایتمندی پروردگار بود و در عین حال نیز هر دو گروه عذری برای نظرشان داشتند

(۱) صحیح البخاری - کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة - باب ما یکره من التعمق والتنازع فی العلم، الرقم ۷۳۰۵.

(۲) صحیح البخاری - أبواب صلاة الخوف - باب حدثنا عبد الله بن محمد بن أسماء، الرقم ۹۴۶.

برخی اوقات نیز اختلاف نظر مربوط به مسائل سیاسی یا اجتهادی مربوط به گذران زندگی بوده است. برای مثال: «ابوبکر صدیق» وقتی به عنوان خلیفه مسلمانان بر سرکار آمد، تصمیم گرفت سپاه «اسامه بن زید» را به حرکت درآورد و هیچ یک از سربازان داخل سپاه را در مدینه به جا نگذارد. بسیاری از مسلمانان و حتی «عمر بن خطاب» نیز معتقد بودند که در فرستادن سپاه عجله نشود، برای این کار عذر و دلیل هم داشتند و بر این معتقد بودند که این سپاه بایستی برای میدان مهم تری بکار گرفته شود که حفاظت از مدینه و دفاع در برابر مرتدین بود و نیز می گفتند: پیامبر خدا (ﷺ) در حالت آرامش و امن و امان این تصمیم را گرفته و شرایط مثل الان نبوده است. به معنایی دیگر امنیت داخلی بر امنیت خارجی مقدم تر است و اگر پایتخت از دست برود برای سپاهی که نتوانسته از پایتخت خود محافظت کند چه بها و ارزشی باقی می ماند. اما ابوبکر چون بیشتر از همه در نزد پیامبر (ﷺ) مانده بود و به تصمیمات و راهنمایی های ایشان نیز بیشتر آشنا بودند، حاضر نشدند از اصل پیروی دست بکشند و پاسخی یکطرفه به مردم دادند: «به خدا سوگند، سپاهی که رسول خدا (ﷺ) تشکیل داده است را منحل نمی کنم حتی اگر کار به جایی برسد که پرنده و حیوانات درنده اطراف مدینه ما را فراری دهند و سگها از پاهای مادران مؤمنان گاز بگیرند و آنها را بکشند، باید سپاه اسامه را به حرکت درآورم».<sup>(۱)</sup>

سپاه به راه افتاد و در مدت کمتر یا بیشتر از دو ماه با پیروزی وظیفه خود را به انجام رساند و چند دستاورد بزرگ را نیز به دست آورد، از جمله:

در همان ابتدا که سپاهی به این بزرگی از میان مناطق عبور می کرد،

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۳۴-۳۳۵.



ترس و وحشت را در میان قبایل به راه می‌انداخت که وارد جبههٔ مرتدین نشوند.<sup>(۱)</sup>

مرتدین نمی‌توانستند با چشم کم به مسلمانان نگاه کنند و می‌گفتند: آنها آنقدر نترس و شجاع اند که مشغول رقابت‌های خارجی هستند! مسلمانان با آزمون و تجربه بر این اصل تربیت شده بودند که در غیاب رسول خدا (ﷺ) نیز پیروی از تصمیم ایشان را بر نظر و دیدگاه خود مقدم بدانند.

مسلمانان از مرحلهٔ غمخواری و مشغول شدن به سوگواری برای فوت رسول خدا (ﷺ) وارد مرحلهٔ پیشروی و حذف موانع شدند.

علاوه بر اینها، اختلاف نظر صحابه در مسائل علمی در بعضی از موضوعات بوده است و جزئیات این اختلاف نظرات، ثبت شده است، و صحابه نیز شایستهٔ اجتهاد بودند.

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۳۵.

## رابطه صحابه با غیرمسلمانان

موضوعی مهم در مرحله زندگی صحابه مربوط به رابطه و تعاملشان با غیرمسلمانان، چه کافران پیرامون خود یا اهل کتاب مانند یهودی و مسیحیان است؛ چون که همیشه ارتباط مستقیمی با هم داشتند.

آنچه را که می‌دانیم این است که نکته اساسی در ارتباط نزد صحابه مسئله ایمان بود، موضوعی که بیشتر اوقات کافران قریش به‌عنوان طعنه در برابر رسول خدا (ﷺ) آن را به کار می‌بردند که پدر و مادر، فرزند و خویشاوندان را از هم جدا می‌کند و آنها را دشمن هم می‌گرداند.

به‌طور کلی رابطه صحابه با غیرمسلمانان نشأت گرفته از راهنمایی‌های دینشان بود، یعنی قرآن و سنت رسول خدا (ﷺ) از مسلمانان هر چیزی را که درخواست می‌کرد همان کار را انجام می‌دادند. اسلام برای اوضاع و احوال متفاوت نیز راهنمایی ویژه ای داشت، برای مثال:

راهنمایی اسلام برای تعامل یک مسلمان با پدر و مادر کافرش با تعامل همین شخص با یک فرد غریبه متفاوت بود.

تعامل یک مسلمان با هم پیمان کافرش با تعامل همین شخص با کافری که هیچ پیمانی با او نداشت، متفاوت بود.

تعامل یک مسلمان با یک کافر صلح طلب با کافری که به دنبال مبارزه طلبی و دشمنی با اسلام بود و موضع توطئه چینی در مقابل مسلمانان و اسلام از خود نشان می‌دادند، تفاوت داشت.

تعامل یک مسلمان با یک جوان و پیر کافر، عابد، زن و کودک متفاوت بود و برای همه یک حکم صادر نمی‌شد.

اینها و چندین حالت دیگر که هر کدام از آنها حکم مخصوص به خود را دارد و صحابه پایبند به آن حکم‌ها بودند.

### پایبندی به اسلام:

پیروان دین خدا در طول تاریخ، در راه پایبندی به دینشان، ناراحتی و انواع شکنجه را تجربه کرده‌اند؛ اما در نزد آنها از همه اینها مهم‌تر، دست نکشیدن از دین خداوند بوده است. رسول خدا (ﷺ) به صراحت منهج خداشناسی گذشتگان را برای ما بیان می‌کند و می‌فرماید: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَسْقُ بِأَثْنَتَيْنِ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ. وَيُمَشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «پیش از شما، مؤمن را می‌گرفتند و در زمین چالی برای او می‌کنند و او را در آنجا می‌گذاشتند سپس اهره را بر وسط سر مؤمن می‌گذاشتند و او را تا پایین به دونیم تقسیم می‌کردند؛ ولی این شکنجه او را از دینش منصرف نمی‌کرد، و حتی شانه‌های آهنین را بر بدن او می‌کشیدند و گوشت و رگهایش را جدا می‌کردند؛ اما این شکنجه وی را از دینش باز نمی‌داشت».

اصحاب رسول خدا (ﷺ) در راه دینشان حاضر بودند به هر نوعی خود را فدا کنند، و از درآمد و مال و خاک و شهر و خویشاوندان خود دست بکشند حتی اگر یکی از اینها مانع پایبندی آنها به دینشان می‌شد.

(۱) صحیح البخاری، کتاب المناقب - باب علامات النبوة في الإسلام، الرقم ۳۶۱۲.

هنگامی که زندگی صحابه را می‌خوانید آنگاه به خوبی متوجه می‌شوید به خاطر حفظ دینشان چه قربانیهایی که ندادند، در دوران مکه دهها داستان از اذیت و آزار و ناراحتی های صحابه، کتابهای تاریخ را پر کرده است، چه تک تک صحابه و چه آن دسته از صحابه ای که همگی شان به یکباره در شعب ابوطالب بودند.

به چند نمونه صحابه می‌نگریم که به خاطر دینشان اذیت و آزار چشیدند؛ اما حاضر نبودند از آن دست بکشند:

«خاب بن ارت» هنگامی که مسلمان شد، کافران او را تحت فشار می‌گذاشتند که از اسلام برگردد؛ اما او حاضر به چنین کاری نبود، گاهی لباس آهنین بر تن او می‌کردند و در گرمای سوزان مکه او را می‌بردند و در زیر نور خورشید می‌گذاشتند، آنگاه گرمای خورشید و گرم شدن آهن با هم بدن او را می‌سوزاند.<sup>(۱)</sup>

آن زنی که «خاب» را خریده بود، آهن را گرم می‌کرد و سر او را داغ می‌زد.<sup>(۲)</sup>

یکبار «عمر بن خطاب» خباب را نشاند و گفت: در این مجلس تنها یک نفر هست که از تو بیشتر شایسته این جایگاه است. خباب گفت: چه کسی است ای امیرالمؤمنین؟ خلیفه فرمود: بلال. خباب گفت: ای امیرالمؤمنین! بلال از من اولی تر نیست، بلال در میان کافران کسی را داشت که از او دفاع کند؛ اما من کسی را نداشتم، یک روز مرا بردند و آتشی برایم روشن کردند و مرا در آن می‌غلتاندند، سپس یکی از آنها پایش را بر روی سینه ام گذاشت و زمینی که با آن آتش گرم شده بود

(۱) أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴۱.

(۲) أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴۱.

با پشت من سرد شد، سپس خباب پشت خود را نشان داد و همهٔ پوست پشتش پُر از لکه و جای سوختگی بود.<sup>(۱)</sup>

### در دوران مکه:

صحابه در دوران مکه با کافران معاملهٔ روزانه داشتند، آنها هیچ طعنهٔ شخصیتی به کسی نمی زدند، هدفشان شکستن شخصیت های مهم شهر نبود بلکه خواستار ایمان آوردن هر یک از آنان بودند و در همان جایگاه بالای شخصیتی خود در شهر نیز بمانند. تنها نکته ای که صحابه در این دوران بر روی آن کار می کردند، ضربه زدن بر ریشهٔ عقیدهٔ بت پرستی و خدانشناسی کافران قریش بود و در این امر نیز هیچ گونه چشم پوشی نداشتند هر چند که آن شخص پدر و مادر و برادر و دایی و عمو یا هر فامیل دیگری باشد، درحالی که کافران بسیار تند با مسلمانان رفتار می کردند. اذیت و آزار، تهمت زدن، شکنجه دادن، عدم مصاحبت و همنشینی با آنها، تحریم اختلاط و پیوند اجتماعی، مشکل اقتصادی، اینها و چندین نمونهٔ دیگر از رفتار تند و دشمنی را در برابر مسلمانان از خود نشان دادند.

«زبیر بن عوام» وقتی که مسلمان شد، از جانب عمویش به خاطر دینداری اش شکنجه می شد و به او می گفت باید از اسلام دست بکشی، او را در داخل حصیری آویزان می کرد و سپس در زیرش آتش روشن می نمود و برایش شرط می گذاشت که از اسلام دست بردارد، زبیر نیز حاضر نبود به حرف عمویش گوش دهد.<sup>(۲)</sup>

(۱) الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۳، ص ۱۶۵.

(۲) المستدرک علی الصحیحین کتاب معرفة الصحابة- ذکر مناقب حواری رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، الرقم ۵۵۹۳.

هنگامی که «عثمان بن عفان» مسلمان شد، عمویش حکم نزدش آمد و او را گرفت و بست، به او می‌گفت: از آیین آبا و اجدادیت دست برمی‌داری برای آیین کسی که دین تازه ای آورده است؟ به خدا تو را باز نخواهم کرد تا از این دین دست نکشی، او هم می‌گفت: به خدا هرگز از آن دست برنمی‌دارم. حکم وقتی که اصرار و پافشاری عثمان بر آیینش را دید، آنگاه از روی ناچار او را رها کرد.<sup>(۱)</sup>

«سعد بن ابی‌وقاص» نیز هنگامی که مسلمان شد، مادرش ناراضی بود، سعد نسبت به مادرش بسیار به نیکی رفتار می‌کرد؛ اما حاضر نبود این درخواست مادرش که دست کشیدن از اسلام بود را قبول کند، مادرش نیز سوگند خورد تا زمانی که از اسلام دست بردارد با او سخن نخواهد گفت و اعتصاب غذا می‌کند، سپس با طعنه به سعد می‌گفت: مثلاً اینکه ادعا می‌کنی که خداوند تو را راهنمایی نموده که با پدر و مادرت به نیکی رفتار کنی، من نیز مادرت هستم و به تو دستور می‌دهم که از اسلام دست برداری، مادرش سه روز غذا نخورد تا اینکه از ضعف بیهوش شد، پسر دیگرش عماره مقداری آب به او داد تا اینکه به هوش آمد، مادرش شروع به دعا از سعد کرد، این شد که خداوند در اینباره آیه نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾<sup>(۲)</sup> [لقمان ۱۵-۱۴]، یعنی: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده ایم که در حق ایشان نیک باشد و نیکی کند، به‌ویژه مادر، چرا که مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار آمده است. پایان شیرخوارگی او

(۱) ابن سعد: الطبقات الكبرى، ط العلمية، بيروت، ج ۳، ص ۴۰.

(۲) صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة باب في فضل سعد بن أبي وقاص، الرقم ۱۷۴۸.

دو سال است؛ لذا به انسان توصیه ما این است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش، و بدان که سرانجام بازگشت به سوی من است\*هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و کوچکترین دلیل بر اثبات آن را سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن، اما با ایشان در دنیا به شیوه شایسته و بایسته رفتار کن».

در روایت دیگری آمده است هنگامی که سعد مادرش را دید که اینگونه پریشان احوال شده است، به او گفت: «مادر عزیزم! به خدا سوگند بدان اگر هزار جان داشته باشی و یکی یکی همه آن را از دست بدهی، از دینم دست نمی کشم، پس اگر دوست داری چیزی بخور، اگر هم نمی خواهی نخور».<sup>(۱)</sup>

### در دوران مدینه:

رسول خدا (ﷺ) هنگامی که وارد مدینه شد، در یک کاغذ نوشته‌ای برای صلح با مردم مدینه تنظیم کرد که همه اهل مدینه از مهاجرین، انصار و یهودیان به آن راضی بودند.

این نامه فقط گفتار نبود، بلکه نوشته شده بود، به طور کلی بخش رابطه میان مسلمانان را جداگانه بیان کرده بود، و همچنین بخش رابطه میان یهودیان و مسلمانان را نیز جداگانه ذکر کرده بودند، و بخش رابطه همه ساکنان مدینه با حکمرانان و نیروهای خارجی و قریش را نیز به طور

(۱) ابن عساکر: تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

خصوصی بیان کرده بود.<sup>(۱)</sup>

گروه‌های غیرمسلمانی که در این دستور مشارکت داشتند و بعداً تعامل مسلمانان با آنها طبق این اصول بود از جمله:

یهودیان مدینه: یهودیان مدینه شامل (بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه) بودند، جدای از این در اطراف مدینه در فدک و خیبر یهودیان نیز ساکن بودند. آنها به‌طور کلی مشغول اقتصاد بودند و در این زمینه بسیار موفق بودند.

کافران مدینه: تعداد بسیار زیادی از ساکنان مدینه تا هنگام نوشتن دستور مدینه هنوز کافر بودند، یا اینکه بت پرست بودند،<sup>(۲)</sup> یا به آیین دیگری غیر از اسلام و مسیحیت و یهودیت معتقد بودند.<sup>(۳)</sup>

در اینجا به چند پاراگراف از متن این نامه اشاره می‌کنیم:

«به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، این نامه از طرف محمد پیامبر خداست. هر کس از یهودیان ما را پیروی کند، پس پیروزی و رهبری او را شامل می‌شود، به آنها ستم نمی‌شود و بر علیه آنها از کسی حمایت نمی‌شود. مصارف یهودیان بر عهدهٔ مسلمانان می‌باشد تا وقتی که همراه با مسلمانان بجنگند، یهودیان بنی‌عوف همراه با مسلمانان یک امت هستند، یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان نیز دین خود را دارند، چه خودشان و چه موالی هایشان، مگر کسی که ستم یا جرمی مرتکب شود، که فقط خود او و خانواده اش را شامل می‌شود. یهودیان هزینه‌هایشان بر

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۲۶.

(۲) البخاري: م، س، ص ۱۱۱۵.

(۳) ابن هشام: م، س، ص ۲۷۸.



عهده خودشان است و مسلمانان نیز هزینه‌هایشان بر عهده خودشان است، باید یکدیگر را پشتیبانی کنند بر علیه هر کسی که با مردم داخل این نامه می‌جنگد. مسلمانان و یهودیان می‌توانند یکدیگر را نصیحت کنند، هیچگاه نیکی با بدی پاسخ داده نمی‌شود، هیچ کس بخاطر هم پیمانانش مجازات نمی‌شود، باید مظلوم حمایت شود، یهودیان همراه با مسلمانان می‌بخشند تا آن هنگام که در جنگ هستند، نام یثرب -تخریب آن- بر مردم داخل این نامه حرام است. یهودیان اوس، خودشان و دوستانشان مانند مردم داخل این نامه با مردم نیکوکار داخل این نامه یکی هستند، نیکی با بدی پاسخ داده نمی‌شود، و در صورت تخطی هر کس به تنهایی جور آن را می‌کشد، خداوند متعال راستگوترین و بهترین شخص این نامه را می‌پذیرد، این نوشته مانع -از شکنجه- هر مجرم و ستمکاری نیست. هر کس از مدینه خارج شود، پناه داده می‌شود و بر او غمی نیست. هر کس نیز در مدینه بماند به او پناه داده می‌شود و بر او هم غمی نیست مگر کسی که ستم یا جرمی مرتکب شود»<sup>(۱)</sup> سپس از جانب رسول خدا (ﷺ) و اصحابش پایبندی به بندهای این متن صورت گرفت، برای مثال «ابو عامر» که پدر حنظله -یکی از اصحاب رسول خدا- بود، نه مسلمان بود و نه یهودی، پس از یک نشست و مناظره با پیامبر (ﷺ)، حاضر نشد به ایشان ایمان بیاورد. سپس تصمیم گرفت شهر مدینه را ترک کند، این شد که بدون هیچ برخوردی یا مانع تراشی در برابر او به سوی مکه رفت.<sup>(۲)</sup>

«عبدالله بن ابی بن سلول» نیز کافر بود،<sup>(۳)</sup> هیچ برخوردی با او نشد تا

(۱) ابن هشام: السیرة النبویة، ص ۲۳۲-۲۳۴.

(۲) ابن هشام: م، س، ص ۲۷۸.

(۳) البخاری: م، س، ص ۱۱۱۵.

اینکه بعداً مسلمان شد، هرچند که سرکرده منافقین نیز بود، اما حتی برای یکبار هم که شده اقدامی بر علیه او از توهین، زندانی و کشتن صورت نگرفت؛ بلکه زمانی که فوت کرد رسول خدا (ﷺ) لباس خود را کفن او کرد.<sup>(۱)</sup>

### روابط خانوادگی:

رسول خدا (ﷺ) به صحابه آموخته بود که روابط خویشاوندی خود را با غیرمسلمانان قطع نکنند مادامی که به دینشان آسیبی نمی‌رساند، بلکه مسلمان در این حالات اگر به لحاظ ایمانی قوی بود باید برقراری روابط را برای دعوتشان به کار بگیرد، وگرنه باید رفتار زیبای مسلمانی را با آنها در پیش بگیرد.

یکبار «أسماء بنت ابوبکر» به نزد پیامبر (ﷺ) آمد و گفت: ای رسول خدا (ﷺ) مادرم به نزد من آمده است - در آن زمان مادرش کافر بود - آیا او را راه دهم و به او احترام بگذارم؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: «نَعَمْ صَليهَا»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «بله با او به نیکی رفتار کن».

در فتح مکه «ام هانی دختر ابوطالب» به یکی از خویشاوندان کافر خود در مکه پناه داد، یکی از صحابه این کار بر دلش گران آمد و می‌گفت این کافر را می‌کشم. ام هانی نیز به خدمت رسول خدا (ﷺ) رفت و موضوع را با ایشان در میان گذاشت، پیامبر (ﷺ) نیز فرمود: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتَ يَا

(۱) م، ن، ص ۴۳۷.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الجزية، الرقم ۳۱۸۳.

«أُمَّ هَانِيٍّ»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «ای ام هانی! کسی را که تو پناه می‌دهی، ما نیز پناه می‌دهیم».

### روابط شخصی:

رابطه شخصی بین مسلمانان و کافران برقرار بود، حتی خود پیامبر (ﷺ) با یهودیان نیز رابطه شخصی داشتند، آنها می‌آمدند و با پیامبر ملاقات می‌کردند، معامله و قرض هم در میانشان وجود داشت.

«زید بن سعه» زمانی که یهودی بود، می‌خواست رسول خدا (ﷺ) را امتحان کند، بر سر مقداری خرما با ایشان برای مدتی معین معامله کرد، هنوز چند روز به موعد پرداخت قرض مانده بود، زید با چهره‌ای خشمگین به نزد رسول خدا (ﷺ) رفت و به ایشان گفت: ای محمد، آیا حق مرا نمی‌دهی؟ من قبلاً با خانواده شما برخورد داشته‌ام و ندیدم کسی را سرکار بگذارید. عمر بن خطاب وقتی این را شنید، چشمانش پر از اشک شد و بر روی گونه‌هایش جاری شد. با خشم به او نگریست و گفت: ای دشمن خدا، چطور اینگونه با رسول خدا (ﷺ) صحبت می‌کنی؟ سوگند به آن کسی که پیامبر (ﷺ) را به حق فرستاده است اگر به خاطر او نبود، با این شمشیرم گردنت را می‌زدم. رسول خدا (ﷺ) به آرامی به عمر نگریست و فرمود: ای عمر! ما به رفتار دیگری از تو نیاز داریم، بایستی به من می‌گفتی به نیکی قرضم را پرداخت کنم و به او نیز می‌گفتی با نرمی قرضش را درخواست کند. ای عمر، او را ببر و حقش را پرداخت کن و بیست صاع بیشتر از حقش به او بده در مقابل اینکه او را ترساندی. عمر نیز دستور پیامبر (ﷺ) را عملی ساخت، زید نیز از این رفتار تعجب کرد

(۱) صحیح البخاری - کتاب الصلاة - باب الصلاة في الثوب الواحد ملتحقاً به، الرقم ۳۵۷.

و مسلمان شد.<sup>(۱)</sup>

«عایشه مادر مؤمنان» می‌گوید: روزی چند نفر از یهودیان درخواست ملاقات با رسول خدا (ﷺ) را کردند، آنگاه که داخل شدند گفتند: السام علیک، یعنی مرگ بر تو. من نیز که این را شنیدم، گفتم؛ بلکه مرگ و نفرین بر شما باد. فوراً پیامبر (ﷺ) فرمود: «مَهْلًا يَا عَائِشَةُ، عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ، وَإِيَّاكَ وَالْعُنْفَ وَالْفُحْشَ، إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «آرام باش عایشه! نرمخو و مهربان باش و خود را از دشنام دادن و عصبانیت دور بدار، خداوند متعال مهربان است و نرمش و مهربانی در هر کاری را دوست دارد، من نیز گفتم: مگر نشنیدید چه گفتند. ایشان نیز فرمود: من هم گفتم: بر خودتان».<sup>(۳)</sup>

## جلوگیری از تجاوز:

صحابه در مقابل تلاش غیرمسلمانان برای تجاوز نسبت به رسول خدا (ﷺ) و پیامی که با خود آورده بود بسیار هشیار بودند، همراه با اولین اقدام حاضر بودند مانع از تجاوزشان شوند حتی اگر آن اشخاص از نزدیکان خودشان نیز باشند، همانطور که در حادثه «غزوه‌ی مریس» هنگامی که عبدالله بن ابی سرکرده منافقین اخطار بازگشت به مدینه را داد، سپس این شایعه پخش شد که رسول خدا (ﷺ) می‌خواهد عبدالله را بکشد، این فرد منافق پسری به نام عبدالله داشت که صحابی درستکار بود، خودش

(۱) صحیح ابن حبان، الرقم ۲۸۸، المستدرک علی الصحیحین، الرقم ۶۵۴۷ وقال صحیح الإسناد، قال الحافظ ابن حجر فی الإصابة: رجال الإسناد موثقون.

(۲) صحیح البخاری، کتاب استتابة المرتدین، الرقم ۶۹۲۷.

(۳) صحیح البخاری، کتاب استتابة المرتدین، الرقم ۶۹۲۷.

به نزد پیامبر (ﷺ) رفت و به ایشان فرمود: اگر تصمیم گرفته اید که پدرم کشته شود آن را به خودم بسپارید که سرش را برایتان بیاورم، به خدا سوگند خزرج می‌دانند که در میانشان کسی از من نیکوکارتر نسبت به پدرش وجود ندارد، رسول خدا (ﷺ) در جواب فرمود: «بَلْ تَرَفَّقَ بِهِ وَنَحْسِنُ صُحْبَتَهُ مَا بَقِيَ مَعَنَا»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «بلکه با نرمش و مهربانی با او تعامل می‌کنیم و تا زمانی که با ما بماند به نیکی با او رفتار می‌کنیم».

ماه شوال سال دوم هجری، اولین نقض صلحنامه میان رسول خدا (ﷺ) و یهودیان بنی‌قینقاع بود، چون که یک زن مسلمان در بازارشان مشغول فروش بود، آنها به او اصرار می‌کردند که صورت خود را نشان دهد و او نیز راضی نمی‌شد، سپس کاری کردند وقتی که بلند شد بدنش نمایان شود، آنها نیز شروع به خنده و تمسخر کردند، آن زن هم دادو فریاد زد و یکی از مسلمانان نیز مردی که این کار را کرده بود، کشت. آنها نیز مرد مسلمان را کشتند، با این کار جنگ میان مسلمانان و بنی‌قینقاع در گرفت. پیامبر (ﷺ) نیز به مدت پانزده شبانه روز آنها را محاصره کرد، عبدالله بن ابی به نزد پیامبر (ﷺ) رفت و به ایشان گفت: ای محمد! با هم پیمانان من به نیکی رفتار کن، چون که بنی‌قینقاع هم پیمان خزرجیان بودند، سپس رسول خدا (ﷺ) درخواست او را پذیرفت.<sup>(۲)</sup> یهودیان در ابتدا با خیانت کوچک شروع کردند تا اینکه به خیانت بزرگ رسید، خیانت بنی‌قینقاع با شکستن شکوه مسلمانان و توهین به یک زن مسلمان شروع شد و بیرون رانده شدند،<sup>(۳)</sup> بنی‌نضیر برای ترور رسول خدا (ﷺ) تلاش کردند<sup>(۴)</sup> که

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۶، ص ۱۸۸.

(۲) ابن هشام: م، س، ص ۳۷۰.

(۳) ابن هشام: السيرة النبوية، ج ۳، ص ۳۱۴-۳۱۵.

(۴) سنن أبي داود، الرقم ۲۶۲۶، صححه الألباني.

رهبر دولت مدینه بود، آنها نیز مجازات شدند و بیرون رانده شدند،<sup>(۱)</sup> بنی قریظه نیز در کشاکش تجاوز دشمن خیانت کردند و با دشمنان برای نابودی دولت مدینه هم پیمان شدند، آنها نیز مجازات شدند.

هر یک از اینها که مجازات می‌شدند رو به سوی خیبر می‌کردند و در آنجا جمع می‌شدند و با گروه‌های دیگر هم پیمان می‌شدند و سپاهی را برای حمله به مدینه تشکیل می‌دادند، به همین دلیل رسول خدا (ﷺ) تصمیم گرفتند که این پایگاه اصلی آنها را نابود کند و با فتح خیبر خطرشان را نیز خاتمه دهد<sup>(۲)</sup>، پیامبر خطر یهود را در منطقه باقی نگذاشت، سپس بدون هیچ کُشت و کُستاری با یهودیان فدک صلح نمود و همان شروط خیبر را نیز برای آنها وضع نمود<sup>(۳)</sup>، در همهٔ این اقدامات به اندازهٔ یک تار مو صحابه از فرمان و راهنماییهای رسول خدا (ﷺ) سرپیچی نمی‌کردند و آن دستورات را عیناً انجام می‌دادند.

### در حالت جنگ:

حالت جنگ از زندگی عادی متفاوت است، چون که در آن یک گروه برای نابودی طرف مقابل اقدام می‌کند، می‌خواهد وجودش را در زمین پاک کند، یا شکوهش را بشکند، یا تحت سلطهٔ خودش قرار دهد، یا ضعیفش کند، یعنی اهداف برای طرف مقابل منفی هستند، به همین دلیل سازش و سستی ورزیدن در این حالات عقلانی نیست، بدین خاطر می‌بینیم صحابه در حالت جنگ در مقابل جنگجویان نامسلمان رفتار

(۱) ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۴.

(۲) سنن أبي داود، الرقم ۲۶۲۸، حسن إسناده الألباني.

(۳) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۳۰.

مسالمت‌آمیز از خود نشان ندادند باوجود اینکه آنها از خویشاوندان نزدیکشان بودند.

روزی «عمر بن خطاب» به «سعید بن عاص» فرمود: احساس می‌کنم چیزی در درونت هست و گمان می‌کنی که من پدرت را - در جنگ بدر- کشته‌ام، اگر من کشته باشم برایت هیچ عذری نمی‌آورم؛ اما من او را نکشتم؛ بلکه من دایی خودم «عاص بن هشام» را کُشتم و پدر تو به دست پسرعمویش «علی» کشته شد،<sup>(۱)</sup> سعید در برابر کشتن پدرش اینگونه به عمر پاسخ داد: اگر تو نیز او را می‌کشتی، بدون شک تو بر حق بودی و پدر من بر حق نبود.<sup>(۲)</sup>

این واقعه و امثال آن در میان زندگی صحابه نتیجه زندگی و وابستگی به آن دسته از نصوص قرآن کریم است که در مسئله ولاء و براء، مسلمانان را متوجه آن می‌سازد، از جمله:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، [المجادلة - ۲۲]

یعنی: «مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند؛ ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله ایشان باشند چرا که مؤمنان، خدا بر دل‌هایشان رقم ایمان زده است، و با نفخه ربانی خود یاریشان داده و تقویتشان کرده است، و ایشان را به

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۵، ص ۱۴۴.

(۲) ابن الأثير: أسد الغابة، ج ۲، ص ۴۸۱.

باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که زیر آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خداوند هستند. هان! حزب الله قطعاً پیروز و رستگار است».

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾  
 [آل عمران: ۲۸] یعنی: «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند، وی را در چیزی از رحمت خدا نیست مگر آن که ناچار شوید و خویشتن را از اذیت و آزار ایشان مصون دارید و به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید و خداوند شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد و بازگشت همگان به سوی اوست».

## هم زیستی:

علاوه بر اینکه یهودیان طی چند مرحله و جداگانه عهدنامه را نقض کردند، اما آن متن دستوری برای آن دسته از یهودیانی که پایبند به صلحنامه بودند همچنان باقی بود، به همین دلیل تا هنگام وفات رسول خدا (ﷺ)، تعدادی یهودی در مدینه زندگی می‌کردند و به دین خودشان نیز پایبند بودند، برای مثال:

«انس بن مالک» می‌گوید: یک نوجوان یهودی به پیامبر (ﷺ) خدمت می‌کرد که مریض شد و رسول خدا (ﷺ) به عیادتش رفت، و بالای سر آن نوجوان نشست.<sup>(۱)</sup>

«ابن عباس» از این سخن می‌گوید که پیامبر (ﷺ) مقداری خوراکی از

(۱) صحیح البخاری کتاب الجنائز باب إذا أسلم الصبي فمات هل يصلى عليه، الرقم ۱۳۵۶.



یک مرد یهودی خرید، و زره خود را به رهن در نزد او گذاشت، و خوراک هم یک مُشت جو بود.<sup>(۱)</sup>

پس از شکست یهودیان در خیبر و صلحشان با رسول خدا (ﷺ)، مسلمانان کماکان به خیبر می‌رفتند و با یهودیان قاتی می‌شدند، یکی از انصار که به خیبر رفته بود، در آنجا کشته شد. انصار به یهودیان می‌گفتند: شما دوست ما را کشته اید. آنها نیز می‌گفتند: ما او را نکشته ایم و نمی‌دانیم چه کسی نیز او را کشته است. اینطور شد که به نزد رسول خدا (ﷺ) رفتند. انصار گفتند: ای پیامبر (ﷺ) به خیبر رفتیم و دیدیم یکی از ما در آنجا کشته شده بود. رسول خدا (ﷺ) فرمود: از کسی که او را کشته است، مدرکی دارید؟ انصار گفتند: ما هیچ مدرکی نداریم. پیامبر (ﷺ) فرمود: پس آنها - یعنی یهودیان قسم بخورند - که او را نکشته‌اند، با این کار از آنها رفع اتهام می‌شود. انصار گفتند: ما به سوگند یهودیان راضی نیستیم، رسول خدا (ﷺ) بر ضد یهودیان حکم ندادند و از درآمد مسلمانان دینۀ صحابۀ انصاری را به انصار دادند.<sup>(۲)</sup>

«اشعث بن قیس» می‌گوید: با یک مرد یهودی سر موضوع یک قطعه زمین با هم مشکل داشتیم، اینطور شد که به نزد رسول خدا (ﷺ) رفتیم، پیامبر (ﷺ) به من فرمود: مدرکی داری؟ گفتم: نه، سپس به مرد یهودی فرمود: قسم بخور.<sup>(۳)</sup>

به دقت در این دو داستان با من همراه شوید، رسول خدا (ﷺ) هر

(۱) جام الترمذی أبواب البيوع عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - باب ما جاء في الرخصة في الشراء إلى أجل، الرقم ۱۲۱۴ وقال هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ

(۲) صحيح البخاري، كتاب الديات، الرقم ۶۸۹۸.

(۳) صحيح البخاري، كتاب الخصومات، الرقم ۲۴۱۶.

چند که می‌دانستند یهودیان به او ایمان ندارند و دست از دروغ گفتن نیز دست برنمی‌دارند، بلکه آنها بر خدا دروغ می‌پستند، اکنون این امر در نزد آنها عادی است که بر یک انسان دروغ ببندند، همچنین انصار عامل ترقی و پیشرفت دینش بودند و در راه اسلام جان و مال خود را فدا کردند، با این وجود دادپروانه اصل مدرک و سوگند خوردن را در برابر انصار و یهودیان به کار برد، درحالی‌که تصمیمات به نفع یهودیان بود. البته می‌توانست با تهمت خیانت یکی پس از دیگری به یهودیان بر علیه آنها حکم دهد و بگوید: این اولین کار شما نیست، می‌خواستید مرا بکشید، پیمان را نقض کردید؛ اما اعلام آمادگی می‌کند از درآمد مسلمانان دینه مقتولی را بدهد که پس از جنگ و در خاک یهودیان کشته شده است، و یهودیان را حتی مورد طعن و سرزنش قرار نداد.

این حالت هم زیستی با غیرمسلمانان در دوران خلفای راشدین دیده می‌شود، به‌گونه‌ای که «عمر بن خطاب» از درآمد بیت المال برای افراد غیرمسلمان از کارافتاده خرج می‌کرد.

## علم و صحابه

روش زیبای صحابه این بود که پس از آن دوران جاهلیتی که پشت سر گذاشته بودند، بسیار مشتاقانه به دنبال علم واقعی بودند، برای آن تلاش می‌کردند، به علما احترام می‌گذاشتند، آنچه را که خود می‌دانستند به دیگران نیز می‌آموختند؛ زیرا رسول خدا (ﷺ) به آنها آموخته بود که بهترین شما کسانی هستند که قرآن را بیاموزد و به دیگران نیز آموزش دهند. سرورمان می‌فرمودند: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»<sup>(۱)</sup>، آنقدر مشتاقانه آنان را به نشر علمی که در نزد خود داشتند، تشویق می‌کردند، و به آنها نیز توصیه می‌نمودند اگر که علم اندکی در نزد خود دارند، یا اگر خواستند اندکی از آن را نشر دهند، دریغ نورزند. بدین خاطر به آنها می‌فرمود: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «از من به دیگران برسانید، حتی اگر آیه ای باشد». صحابه به خوبی اهمیت علم و میدان کسب علم را درک کرده بودند، بدین خاطر اگر به هر کدام از آنها گوش فرا دهید، پیامی در باب تشویق به علم و طلب علم دارند، به عنوان مثال:

«سلمان فارسی» می‌گوید: «تا زمانی که دو نفر باقی بماند و یکی از آنها دیگری را علم بیاموزد، هنوز در میان مردم خیر و نیکی باقیمانده است»<sup>(۳)</sup>.

(۱) صحیح البخاری کتاب فضائل القرآن باب خیرکم من تعلم القرآن وعلمه، الرقم ۵۰۲۷.

(۲) صحیح البخاری کتاب أحادیث الأنبياء باب ما ذکر عن بني إسرائيل، الرقم ۳۴۶۱.

(۳) مسند الدارمی - مقدمة المؤلف باب في ذهاب العلم، الرقم ۲۴۸.

«ابودرداء» می گوید: «ساعتی مشغول شدن به علم و مجلس علم بسیار بهتر از یک شب کامل نماز شب است».<sup>(۱)</sup>

«عبدالله بن مسعود» می گفت: «دو مشتاق هرگز سیر نمی شوند، طالب علم و طالب دنیا که این دو با یکدیگر یکسان نیستند، طالب علم رضایت پروردگار را کسب می کند و طالب دنیا نیز سرکشی و طغیان خود را زیاد می کند».<sup>(۲)</sup>

### منبع علم:

منبع علم صحابه، قرآن و سنت بود، آنها بسیار مشتاقانه به دنبال دانش و گوهر آشکار و پنهان این دو منبع بودند که رسول خدا (ﷺ) آنان را راهنمایی کرده بود که اگر به آن دو چنگ بزنند هرگز گمراه نمی شوند (تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ)،<sup>(۳)</sup> یعنی: «در میان شما دو چیز را به جا گذاشته ام که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش».

### هدف از آموختن علم:

هدف صحابه از آموختن علم، کسب رضایت خداوند بود، نه شهرت یافتن، یا استفاده از آن به عنوان منبع درآمد، یا برای قدرتنمایی در میان

(۱) الخطيب البغدادي: الفقيه و المتفقه الطبعه الثانيه، دار ابن الجوزي، (السعوديه-۱۴۲۱هـ)، ج ۱، ص ۱۰۲.

(۲) الآجري: أخلاق العلماء، ص ۶۸.

(۳) موطأ الإمام مالك - كِتَابُ الْقَدْرِ - النهي عن القول بالقدر، الرقم ۶۷۸.

مردم و شکست طرف مقابل.

«ابن مسعود» می‌گفت: «بر حذر باشید از اینکه علم را به خاطر این سه چیز بیاموزید: به وسیله آن با افراد نادان و جاهل مجادله کنید، با علما به جدل لفظی بپردازید، و توجه مردم را به خود جلب کنید، بلکه هدف از گفتارتان به دست آوردن آنچه باشد که در نزد خداوند است؛ چرا که آنچه در نزد خداوند است فقط باقی می‌ماند و بقیه فنا می‌شوند».<sup>(۱)</sup>

در روایت دیگری فرموده است: «هر کس علم را به خاطر چهار چیز بیاموزد، وارد دوزخ می‌شود: برای اینکه به وسیله آن در نزد علما تکبر ورزد، یا با جاهلان مجادله کند، یا اینکه توجه مردم را به خود جلب کند، یا در نزد رهبران چیزی را به دست آورد».<sup>(۲)</sup>

## آموختن علم:

اصحاب پیامبر (ﷺ) الگویی والا در یادگیری علم بودند، تا زمانی که رسول خدا (ﷺ) در قید حیات بودند، تمام توان خود را به کار می‌بستند تا بیشترین راهنمایی را از ایشان فراگیرند، حتی کار و زمان خود را با این امر مهم تنظیم می‌کردند.

موقف «عمر بن خطاب» و یکی از همسایه‌های انصاریش در باب کسب علم و دانش در زمان رسول خدا (ﷺ) را ببینید، عمر می‌گوید: **وَكَانَ لِي جَارٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَكَانَا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيُنزِلُ يَوْمًا**

(۱) مسند الدارمی - مقدمة المؤلف - باب العمل بالعلم وحسن النية فيه، الرقم ۲۶۱.

(۲) مسند الدارمی - مقدمة المؤلف - باب التوبخ لمن يطلب العلم لغير الله، الرقم ۳۷۹.

وَأَنْزَلَ يَوْمًا، فَيَأْتِينِي بِخَبَرِ الْوَحْيِ وَعَیْرِهِ، وَآتِيهِ مِثْلَ ذَلِكَ<sup>(۱)</sup> یعنی: «همسایه ای انصاری داشتم که ما برای رفتن به محضر رسول خدا (ﷺ) آن را نوبتی انجام می‌دادیم، روزی او به حضورشان مشرف می‌شد و روزی من، او اخبار وحی و هر معلومات دیگری را برای من بازگو می‌کرد و من نیز به همان شیوه عمل می‌کردم».

پس از وفات محبوبمان (ﷺ) نیز تلاش می‌نمودند آنچه از علم را که در شهر مدینه و یا در دل صحابه وجود داشت، به دست آورند، و اگر به قسمتی از آن در مدینه دست پیدا نمی‌کردند، حاضر بودند برای کسب آن به شهرهای دیگر نیز بروند.

«ابن عباس» همان صحابه ای بود که پیامبر خدا (ﷺ) برای او دعای علم و دانش کرد، و به حبر امت نیز شهرت یافت و اصحابی است که در دوران پیامبر (ﷺ) کم سن و سال بود. به همین دلیل پس از وفات رسول خدا (ﷺ) تصمیم گرفت از نظر علمی گام مهمی بردارد که آن نیز جمع آوری علمی بود که در نزد سایر صحابه یافت می‌شد. ایشان خود موضوع را تعریف کرده و می‌گوید: هنگامی که پیامبر (ﷺ) وفات کردند به یکی از انصار گفتم: ای فلانی بیا با هم برویم و از دیگر صحابه شروع به سؤال پرسیدن کنیم؛ چرا که آنها تعدادشان زیاد است و در قید حیات هستند. او نیز گفت: چقدر جای تعجب است ای ابن‌عباس! آیا گمان می‌کنی تا زمانی که یاران پیامبر (ﷺ) زنده باشند، این مردم به تو نیاز پیدا می‌کنند؟ بدین سبب درخواست مرا نپذیرفت؛ ولی من دست برنداشتم و به دنبال خواسته و آرزویم رفتم، گاهی اوقات وقتی میشنیدم که در نزد صحابه ای روایتی هست به منزلش می‌رفتم و هرگاه میدیدم که وقت استراحت اوست، جلوی در خانه اش می‌ایستادم تا زمانی که متوجه

(۱) صحیح مسلم - کتاب الطلاق - باب فی الإیلاء واعتزال النساء وتخییرهن، الرقم ۱۴۷۹.

حضور من می‌شد و می‌گفت: ای پسرعموی پیامبر خدا برای چه آمده اید؟ به دنبال من می‌فرستادید تا به خدمتتان می‌رسیدم. من نیز می‌گفتم: نه! وظیفه من است که به نزد شما بیایم، سپس آن حدیث را از او درخواست می‌کردم و از ایشان می‌آموختم، روزها گذشت و اصحاب رسول خدا (ﷺ) تعدادشان کمتر شد و مردم به من احتیاج پیدا کردند، فلان شخص به من گفت: ای ابن عباس! تو از من عاقل تر بودی.<sup>(۱)</sup>

روزی «عروه بن زبیر» خواهرزاده ام المؤمنین عایشه در نزدش بود که شنید «عبدالله بن عمر» به قصد حج به سمت مکه می‌آید و از آنجا عبور می‌کند، عایشه به عروه گفت: ای خواهرزاده! شنیده ام عبدالله می‌خواهد به حج برود و از کنار ما عبور می‌کند، خود را به او برسان و از او علم یاد بگیر؛ چون که او علم زیادی از رسول خدا (ﷺ) آموخته است.<sup>(۲)</sup>

صحابه برای یادگیری و اخذ علم ترسی از دوری راه نداشتند، علاوه بر اینکه گاهی اوقات مسافت زیادی را طی می‌کردند تا از صحت علمی که آموختند، اطمینان حاصل کنند؛ چون که آنها یاد گرفته بودند با عجله و سرپایی علم نیاموزند؛ بلکه با دقت به دنبال حقیقت بگردند.

یکبار «جابر بن عبدالله» شنیده بود که شخصی از رسول خدا (ﷺ) حدیثی را روایت نموده است، آن شخص مسیرش طولانی و در شام بود، جابر فوراً شتری را خرید و توشه یک ماه را جمع کرد و خود را به منزل آن شخص رساند. دید که آن شخص صحابه رسول خدا (ﷺ) «عبدالله

(۱) المستدرک علی الصحیحین - کتاب العلم - الأصل فی طلب الحدیث وتوقیر المحدث، الرقم ۳۶۳ وصححه الحاكم و وافقه الذهبي و قال علی شرط البخاري.

(۲) صحیح مسلم - کتاب العلم - باب رفع العلم وقبضه وظهور الجهل والفتن فی آخر الزمان، الرقم ۲۶۷۳.

بن انیس» است. جابر می‌گوید: به نگهبانش گفتم: به او بگو جابر جلوی در است! او نیز گفت: جابر بن عبدالله؟ من هم گفتم: بله، فوراً با شتاب به سویم آمد و همدیگر را در آغوش گرفتیم. به او گفتم: شنیدم که درباره انتقام حدیثی از رسول خدا (ﷺ) روایت کرده اید، ترسیدم شما بمیرید، یا من بمیرم و این حدیث را از شما نشنوم، بدین خاطر خود را به نزد شما رساندم. او نیز حدیث را برایش نقل کرد.<sup>(۱)</sup>

این تنها حال و وضع میان صحابه نبود که اینگونه با شتاب به دنبال علم و دانش بگردند؛ بلکه چندین نمونه دیگر وجود دارد، از جمله: «عبدالله بن بریده» روایت می‌کند که یکی از اصحاب پیامبر (ﷺ) شنید که «فضال بن عبید» در مصر است و حدیثی از رسول خدا (ﷺ) را در نزد خود دارد، از مدینه به راه افتاد و خود را به او رساند.

فضاله خواست از او پذیرایی کند، صحابی به او گفت: برای مهمانی نیامده‌ام؛ بلکه برای حدیثی از پیامبر (ﷺ) نزد شما آمدم که امیدوارم چیزی درباره آن بدانید.<sup>(۲)</sup>

## ادب در فراگیری علم:

یکی از جلوه‌های زیبای صحابه در فراگیری علم، نشان دادن نهایت ادب و احترام بود در برابر کسی که علم را از او می‌آموختند. فقط این را هم از صحابه انتظار می‌رفت؛ چون که آنها دست پرورده سرور عالم هستند؛ اما به‌طور کلی این ادب و احترام مانع فراگیری علم در آنها نشد

(۱) مسند أحمد بن حنبل - مسند المکین رضی الله عنهم - حدیث عبد الله بن انیس، الرقم ۱۶۲۸۸.

(۲) مسند أحمد بن حنبل - مسند الأنصار رضی الله عنهم - مسند فضالة بن عبید الأنصاری، الرقم



همان گونه که عایشه فرموده است: بهترین زنان، زنان انصار بودند که شرم و حیا مانع نمی‌شد از اینکه در دین علم و آگاهی کسب کنند.<sup>(۱)</sup>

«عبدالله بن عباس» می‌گوید: به مدت یک سال می‌خواستم دربارهٔ آیه ای از عمر بن خطاب سؤال بپرسم؛ اما شرم داشتم از او بپرسم، بعداً که از او پرسیدم و به من پاسخ داد، گفتم: به مدت یک سال می‌خواستم این سؤال را از شما بپرسم؛ ولی به خاطر هیبت و شکوه شما جرئت نمی‌کردم. او نیز فرمود: هرگز چنین مکن، هرگاه دانستی که در نزد من علمی هست، از من بپرس اگر دربارهٔ آن آگاهی داشتم به تو می‌گویم.<sup>(۲)</sup>

همچنین ابن عباس می‌گفت: گاهی اوقات وقتی میشنیدم که در نزد صحابه ای روایتی هست به منزلش می‌رفتم و هرگاه میدیدم که وقت استراحت اوست، جلوی در خانه اش می‌ایستادم تا زمانی که متوجه حضور من می‌شد و می‌گفت: ای پسرعموی پیامبر خدا برای چه آمده اید؟ به دنبال من می‌فرستادید تا به خدمتان می‌رسیدم.<sup>(۳)</sup>

## حفظ علم:

یکی از هم‌وغم‌های صحابه حفظ و مراقبت از علمی بود که یاد گرفته بودند مبدا که آن را فراموش نکنند، برخی از آنها از رسول خدا (ﷺ)

(۱) صحیح مسلم - کتاب الحيض - باب استحباب استعمال المغتسلة من الحيض فرصة من مسك في موضع الدم، الرقم ۳۳۲.

(۲) صحیح البخاری - کتاب تفسیر القرآن - سورة المتحرم - باب تبغی مرضاة أزواجك قد فرض الله لكم تحلة أيمانكم، الرقم ۴۹۱۳.

(۳) المستدرک علی الصحیحین - کتاب العلم - الأصل في طلب الحديث وتوقیر المحدث، الرقم ۳۶۳ وصححه الحاكم و وافقه الذهبي و قال علی شرط البخاری.

طلب دعای خیر می‌کردند، و برخی نیز بسیار آن را تکرار می‌کردند تا آن را فراموش نکنند و برخی هم آن را مینوشتند.

«انس بن مالک» می‌گوید: ما در خدمت رسول خدا (ﷺ) بودیم و حدیث را از ایشان میشنیدیم، بعداً که بلند می‌شدیم در میان خودمان حدیث را تکرار می‌کردیم برای اینکه آن را حفظ کنیم.<sup>(۱)</sup>

«ابن عباس» نیز که حدیث را برای مردم نقل می‌کرد، آنان را راهنمایی می‌نمود: اگر حدیثی را از من شنیدید در میان خودتان آن را تکرار کنید.<sup>(۲)</sup>

«ابوهریره» درباره «عبدالله بن عمر» می‌گوید: او احادیث رسول خدا (ﷺ) را مینوشت؛ ولی من نمی‌نوشتم.<sup>(۳)</sup>

## تخصص:

پیامبر (ﷺ) استعداد یارانش را مشخص می‌نمود و می‌دانستند که هر کدام در چه زمینه‌ای توانمندتر و بااستعدادتر هستند و این را نیز به آنها اعلام می‌کرد تا برایشان چشم روشنی باشد، برای مثال می‌فرمود: «وَأَقْرَبُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ أَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَأَقْرَبُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ»، یعنی: «ابی بن کعب از همه بهتر قرآن را تلاوت می‌کند، زید بن ثابت از همه بهتر به واجبات فقیه‌تر است، معاذ بن جبل به حلال و حرام از همه فقیه‌تر است».

(۱) الخطیب البغدادی: الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع، مكتبة المعارف - الرياض، ج ۱، ص ۲۳۶.

(۲) الخطیب البغدادی: الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع، مكتبة المعارف - الرياض، ج ۱، ص ۲۳۷.

(۳) صحیح البخاری - كتاب العلم - باب كتابة العلم، الرقم ۱۱۳.

برخی از صحابه نیز خودشان دوست داشتند که در زمینه ای به خصوصی تخصص داشته باشند. برخی از آنها علاقه‌مند به این بودند که بیشترین حدیث را بیاموزد مثل «ابوهریره»، برخی از آنها هم علاقه‌مند بودند که بیشتر به علمی اهمیت بدهند که به فتنه اشاره می‌کند مثل: حذیفه بن یمان.

«ابوهریره» می‌گفت: برادران مهاجرم به کار در بازار مشغول بودند و برادران انصارم نیز به کار در منزل مشغول بودند؛ اما من فردی ندارم از اهل صفه بودم که همیشه همدم و همراه رسول خدا (ﷺ) بودم، هنگامی که آنها حاضر نبودند من در آنجا بودم، هنگامی که آنها فراموش می‌کردند من تمرکز و توجه خود را به پیامبر (ﷺ) معطوف می‌کردم، روزی رسول خدا (ﷺ) فرمود: هر کس لباسش را پهن کند تا تمام سختم را تمام می‌کنم و بعداً آن را جمع کند، پس همه آنچه که گفته ام را فراموشی گیرد. من نیز عبايي داشتم و آن را پهن کردم تا اینکه پیامبر (ﷺ) صحبت هایش تمام شد، سپس آن را به سینه ام چسپاندم و دیگر آنچه را که پیامبر (ﷺ) فرمود را فراموش نکردم.<sup>(۱)</sup>

«حذیفه بن یمان» نیز می‌گفت: مردم همیشه در مورد خیر و نیکی از رسول خدا (ﷺ) سؤال می‌پرسیدند؛ اما من درباره فتنه سؤال می‌پرسیدم از ترس اینکه مبدا دچار فتنه شوم.<sup>(۲)</sup>

«ابن مسعود» نیز می‌گفت: سوگند به خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، در قرآن هیچ سوره ای نیست که ندانم کی نازل شده است، هر آیه ای هم که نازل شده، می‌دانم که به چه دلیل نازل شده است. اگر

(۱) سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۹۵ و صححه.

(۲) صحیح البخاری، الرقم ۳۴۳۰.

حدس می‌زدم کسی عالم تر از خودم وجود دارد به نزدش میروم هر کجا که باشد مادام که بشود با شتر خودم را به او میرسانم.<sup>(۱)</sup>

## امانتداری:

اصحاب رسول خدا (ﷺ) همیشه در نقل علم بسیار هشیار بودند، و کاملاً مراقب بودند که هر علمی را همانند خودش برسانند؛ چون که پیامبر (ﷺ) آنها را راهنمایی کرده بود آنچه را که فرا می‌گیرند همانند خودش نقل کنند.

«نَضَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا شَيْئًا فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَ، قَرَبَ مُبَلِّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «خداوند آن شخص را زیبا و محترم گرداند آنچه را که از ما می‌شنود همانطور که آن را شنیده، نقل کند؛ چون که ممکن است شخصی که برایش نقل شده بهتر از کسی که شنیده، آن را بفهمد».

در این زمینه نیز صحابه بهترین الگو را تقدیم کردند، چون تمام اسلامی که امروزه در دسترس ماست از صحابه به ما رسیده است، حتی بیشتر اوقات برخی از صحابه از ترس اینکه مبادا در نقل یک علم اشتباه کنند، خود را دور نگه می‌داشتند که برای مردم سخن بگویند و به آنها برخی معلومات را بدهند. برای مثال:

«ابی خلد» می‌گوید: «میمون کوردی» در نزد «مالک بن دینار» بود،

(۱) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل عبدالله بن مسعود وأمه رضي الله تعالى عنهما، الرقم ۲۴۶۳.

(۲) جامع الترمذي - أبواب العلم عن رسول الله (ﷺ) - باب ما جاء في الحث على تبليغ السماع، الرقم ۲۶۵۷ و قال حسن صحيح.

مالک به وی گفت: معلم حدیث از پدرش حدیثی برای ما روایت نمی‌کند؛ چون که پدر تو به خدمت رسول خدا (ﷺ) رسیده و از ایشان حدیث روایت نموده است؟! میمون گفت: پدرم از پیامبر (ﷺ) حدیثی برای ما نقل نمی‌کرد از ترس اینکه مبدا در آن کم و زیاد کند، پدرم می‌گفت: از رسول خدا (ﷺ) شنیدم که می‌فرمود: «من کذب علی متعمدا فلیتوبوا مقعده من النار»<sup>(۱)</sup> یعنی: «هرکس عمداً بر من دروغ بندد خودش را برای آتش دوزخ آماده کند».

### عمل به علم:

خداوند متعال در قرآن کریم، امت را راهنمایی فرموده که اشتباه است شخصی چیزی به مردم بگوید و خود به آن عمل نکند؛ یعنی علم باید همراه با عمل باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا به آنچه که می‌گویید عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان به آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد».

پیامبر خدا (ﷺ) نیز صحابه را راهنمایی می‌کرد که علم را فرا بگیرند و به آن عمل کنند؛ چنانکه حذیفه بن یمان را اینگونه نصیحت نمودند: «يَا حَذِيفَةُ، تَعَلَّمَ كِتَابَ اللَّهِ، وَاعْمَلَ بِمَا فِيهِ»، یعنی: «ای حذیفه! قرآن را یاد بگیر و به چیزی که در آن است عمل کن»، سه بار پشت سر هم این جمله را به او فرمود.<sup>(۲)</sup>

(۱) المعجم الاوسط للطبراني، الرقم ۶۳۲۲، معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، الرقم ۶۴۷۶.

(۲) السنن الكبرى للنسائي - كتاب فضائل القرآن - الأمر بتعلم القرآن والعمل به، الرقم ۲۹۷۹.

بدین خاطر صحابه به آن علمی که یاد می‌گرفتند، عمل می‌کردند نه همانند برخی از افراد امروزی که از نصوص سیر شده‌اند؛ اما هنوز دل و درونشان به درک صحیح از این نصوص تشنه است و نشان نیز از عمل به آن تنبل است.

«ابن مسعود» می‌گوید: «هر نفر از ما - صحابه - اگر ده آیه می‌آموخت، آن را رد نمی‌کرد تا اینکه معنیش را به‌خوبی درک می‌کرد و به آن نیز عمل می‌نمود.»<sup>(۱)</sup>

«علی بن ابی‌طالب» می‌گفت: «ای منحرفان دانش! به علم، عمل کنید؛ چون که دانا کسی است که عامل به علمش باشد و علم و عملش مثل هم باشد، مردانی می‌آیند که علمشان از گلوهایشان پایین تر نمی‌رود و کردارشان برخلاف علمشان است، حال و وضع پنهانشان برخلاف حالت آشکارشان است، در مجلس علم مینشینند و بر یکدیگر تکبر می‌ورزند، طوری که این یکی از دیگری عصبانی می‌شود و ترک می‌کند، اینها در مجالستان با هم، کردارشان به‌سوی خداوند بلند نمی‌شود.»<sup>(۲)</sup>

«ابو درداء» می‌گفت: «بیشترین چیزی که از آن می‌ترسم این است در روز قیامت به من گفته شود؛ چیزی یاد گرفتی؛ اما به آنچه که آموختی عمل نکردی.»<sup>(۳)</sup>

(۱) الطبري: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، الطبعة الأولى، دار هجر، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۷۴.

(۲) مسند الدارمي مقدمة المؤلف باب التوبيخ لمن يطلب العلم لغير الله، الرقم ۳۹۴

(۳) مصنف عبد الرزاق كتاب الجامع باب العلم، الرقم ۲۰۶۷.

## انفاق علم:

اصحاب پیامبر (ﷺ) علاوه بر اینکه علم را یاد می‌گرفتند و به آن عمل می‌کردند، درعین حال نیز آنچه را که فراگرفته بودند با شیوه ای جایز و صحیح نشر می‌کردند و خساست به خرج نمی‌دادند، و انفاق آنها در علم بود که جزئیات پیام خداوند را به این امت رساند.

«سعید بن مصیب» که یکی از تابعین است، می‌گوید: یکبار به «سعد بن ابی وقاص» - که صحابه رسول خداست - گفتم: بعضی اوقات می‌خواهم درباره حدیثی از تو سؤال بپرسم؛ اما خجالت می‌کشم، او نیز به من گفت: «برادرزاده ام این کار را نکن! اگر فهمیدی در نزد علم می‌است از من درخواست کن و در این مورد از من سؤال بپرس.»<sup>(۱)</sup>

«مجاهد» که یکی از عالمان بزرگ در زمینه تفسیر و از تابعین است، می‌گوید: «سه بار تمام قرآن را از اول تا آخر در نزد ابن عباس خواندم، بر سر هر آیه ای توقف می‌کردم و درباره آن از ایشان سؤال می‌پرسیدم.»<sup>(۲)</sup>

## هر علمی به همه گفته نمی‌شود

یکی از ویژگیهای ابلاغ علم در نزد صحابه این بود که بر اساس فهم و سطح فراگیری مردم، علم را در اختیارشان قرار داده اند، یعنی فرد درس خوانده و دارای استعداد را از فرد درس ناخوانده و ناآگاه جدا می‌کردند و برای هر کدام علمی را اختصاص می‌دادند.

(۱) مسند أحمد بن حنبل مسند العشرة المبشرين بالجنة وغيرهم مسند أبي إسحاق سعد بن أبي وقاص، الرقم ۱۵۰۸.

(۲) الطبري: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، الطبعة الأولى، دار هجر، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۸۵.

«ابن مسعود» می‌گفت: «اگر سخنی برای مردم بگویی که در سطح عقلشان نباشد، برای برخی از آنها مایهٔ فتنه می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

«علی بن ابی طالب» نیز می‌گفت: «آن‌گونه با مردم سخن بگویند که بفهمند، مگر دوست دارید که خدا و رسولش دروغگو شناخته شوند؟»<sup>(۲)</sup>

«ابوهریره» نیز می‌گفت: «دو ظرف علم از رسول خدا (ﷺ) از بر کرده ام؛ یک ظرف آن را منتشر کردم و ظرف دیگرش را اگر بیان کنم، گردنم زده می‌شود.»<sup>(۳)</sup>

### دربارهٔ همه چیز صحبت نکردند:

اصحاب رسول خدا (ﷺ) اگرچه برایشان مهم بود آن علمی را که در نزد خود دارند ابلاغ کنند اما پرهیز می‌کردند از اینکه دربارهٔ چیزی صحبت کنند که کمترین گمان به آن وارد است یا در هر موضوعی فتوا دهند.

«عبید بن جریح» می‌گوید: «روزی در مکه در مجلس عبدالله بن عمر نشستم، هر سؤالی که از ایشان می‌پرسیدند، بیشترین پاسخ وی این بود که دربارهٔ آن چیزی نمی‌دانم.»<sup>(۴)</sup>

مردمانی دربارهٔ مسئلهٔ ازدواج از «ابن مسعود» سؤال پرسیدند و از

(۱) صحیح مسلم - مقدمة - باب النهي عَنْ الحديث بكل ما سمع، الرقم ۵.

(۲) صحیح البخاری - کتاب العلم - باب من خص بالعلم قوما دون قوم کراهية أن لا يفهموا، الرقم ۱۲۷.

(۳) صحیح البخاری - کتاب العلم - باب حفظ العلم، الرقم ۱۲۰.

(۴) مسند الدارمی مقدمة المؤلف باب من هاب الفتيا وكره التنطع والتبدع، الرقم ۱۵۷.



ایشان طلب فتوا کردند، وی فرمود: «نزد شخص دیگری بروید» ولی آنها دست بردار نشدند و به مدت یک ماه مداوم به نزد ایشان می آمدند، سپس او را راضی کردند که به آنها پاسخ دهد و به وی گفتند: «تو از بزرگان صحابه هستی پس اگر از تو سؤال نپرسیم از چه کسی سؤال کنیم به جز تو کسی را سراغ نداریم». سپس از روی ناچاری به آنها فرمود: «من نظر شخصی خودم را می گویم اگر درست بود از جانب خداوند متعال بوده و اگر اشتباه بود از جانب من و شیطان بوده است، و خداوند و رسولش از آن به دور و مبرا هستند».<sup>(۱)</sup>

(۱) سنن النسائي كتاب النكاح باب إباحة التزوج بغير صداق، الرقم ۳۳۶۰.

## زندگی اقتصادی صحابه

در مورد زندگی اقتصادی صحابه باید تحقیق دقیق و گسترده ای صورت بگیرد، زیرا همانطور که قبلاً اشاره کردیم آنها دست پرورده کسی بودند که خداوند تعالی پذیرفته است که الگوی همه ما باشد. ما در اینجا فقط سرفصل هایی را در این زمینه ارائه می دهیم، زیرا نوشته ما به عنوان یک منهج درسی است و قصد داریم اطلاعات اولیه بسیار مختصری در این زمینه در اختیار خوانندگان قرار دهیم تا دروازه ای برای بررسی بیشتر باشد.

### تشویق به کار

اصحاب پیامبر (ﷺ) بر کار کردن پرورش شده بودند، به این معنی که هرکس روی پای خود بایستند و به حرفه ای مشغول شود و سربار جامعه نشود، بدین ترتیب بیکاری در بینشان باقی نمی ماند و هم توسعه کشور به وسیله آنها صورت می گرفت. از این رو، در زندگی صحابه شاهد انواع مشاغل در جامعه از جمله تجارت، کشاورزی، دامداری، آهنگری، خیاطی و... هستیم.

خداوند متعال در قرآن کریم به صحابه امر فرمود و این فرمان برای مسلمانان بعدی نیز باقی ماند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾، [الجمعة - ۹]، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در روز جمعه برای نماز اذان گفته شد به سوی [نماز و] ذکر الله بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است. و هنگامی که نماز پایان یافت، [برای کسب رزق و روزی] در زمین پراکنده شوید و از فضل الله طلب کنید؛ و الله را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.»

شغل انبیاء این بود که در کنار امر دعوت به کار و فعالیت پرداخته و برای خود و خانواده خود امرارمعاش کرده اند، چنانکه در حدیث آمده است که همه پیامبران چوپانی کرده اند: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ. فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ، فَقَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر اینکه شبانی کرده است». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! شما نیز (چوپانی کرده اید)؟ فرمود: «بله، گوسفندان مردم مکه را در برابر چند قیراط، میچرانیدم.»

پیامبر اکرم (ﷺ) برای تشویق به کار، به یاران خود می فرمود: «مَا أَكَلَّ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ، حَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «هرگز کسی غذایی بهتر از غذای دسترنج خود، نخورده است و همانا داوود؛ پیامبر خدا؛ همیشه از دسترنج خود، غذا می خورد.»

روزی یکی از صحابه با سرعت از کنار رسول خدا (ﷺ) رد شد، وقتی صحابه دیدند که او با این سرعت به سرکار خود می رود، از شوق و جدیت او شگفت زده شدند. سپس رو به رسول خدا (ﷺ) کردند و پرسیدند:

(۱) صحیح البخاری - کتاب الإجارة - باب رعي الغنم على قرايط، الرقم ۲۲۶۲.

(۲) صحیح البخاری - کتاب البيوع - باب كسب الرجل وعمله بيده، الرقم ۲۰۷۲.

«چه می‌شد اگر این شوق را برای رضای خدا می‌داشت!» پیامبر خدا (ﷺ) به سرعت فهم آنها را اصلاح کرد و فرمود: «إِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَىٰ وَلَدِهِ صِغَارًا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَىٰ أَبَوَيْنِ شَيْخَيْنِ كَبِيرَيْنِ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَ يَسْعَى عَلَىٰ نَفْسِهِ يُعْفُهَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَ خَرَجَ رِيَاءً وَمُقَاخَرَةً فَهُوَ فِي سَبِيلِ الشَّيْطَانِ»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «اگر بیرون آمده تا برای فرزند خردسالش چیزی به دست آورد، [پس بیرون آمدنش] برای رضای خداست، و اگر برای کسب چیزی برای پدر و مادر سالخورده اش بیرون آمده، [پس] برای رضای خداست و اگر هم برای حفظ پاکی خود و دوری از حرام بیرون آمده است، برای رضای خداست، اگر برای ریا و فخرفروشی بیرون آمده، آن برای شیطان است.»

پیامبر اکرم (ﷺ) به صحابه خود می‌آموخت که از هیچ کار مشروعی خجالت نکنند؛ مهم این است از ثمره دست رنج خود بخورند و از مردم گدایی نکنند، بدین دلیل آنها را رهنمایی می‌کرد و می‌فرمود: «لَأَنْ يَخْتَبَطَ أَحَدَكُمْ حُزْمَةٌ عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا، فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْتَنِعَهُ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «اگر یکی از شما هیزم جمع نموده و آن را بر پشت خود حمل کند، بهتر از کسی است که گدایی کند، حال به او چیزی داده شود یا داده نشود.»

هنگامی که رسول خدا (ﷺ) میان مهاجرین و انصار پیوند برادری برقرار کرد، انصار مال و درآمد خود را با مهاجرین تقسیم می‌کردند، انصار گزینه ای در اختیار پیامبر خدا (ﷺ) قرار دادند و گفتند: «درختان خرماي ما را میان ما و برادران مهاجرمان تقسیم کنید.» پیامبر خدا (ﷺ) راضی نشد، چون که ایشان صحابه خود را به تنبلی و مفت خوری تربیت نکرده

(۱) المعجم الكبير للطبراني، الرقم ۲۸۲، صححه الألباني في صحيح و ضعيف الجامع الصغير و زيادته، الرقم ۱۴۲۸.

(۲) صحيح البخاري، كتاب البيوع، باب كسب الرجل و عمله بيده، الرقم ۲۰۷۴.

بود. انصار این را فهمیدند و سعی کردند برای آنها شغلی پیدا کنند، برای همین گزینه دوم را در اختیارشان قرار دادند و گفتند: «شما در کشاورزی ما را کمک کنید و ما هم در محصول آن شما را شریک می‌گردانیم»، سپس مهاجرین با این گزینه موافقت کردند<sup>(۱)</sup>.

زنان صحابی علاوه بر وظایف خانوادگی، در امور خارجی نیز به شوهران خود کمک می‌کردند و یا سرمایه‌ای برای خود جمع می‌کردند، زیباترین نمونه دو همسر پیامبر (ﷺ) بودند. همسر اولش خدیجه، تاجری ثروتمند بود و همسر دیگرش زینب که در خانه صنایع دستی انجام می‌داد و سپس آن را در بازار می‌فروخت و درآمد حاصل از آن را در راه خدا می‌بخشید.<sup>(۲)</sup>

«عمر بن خطاب» می‌گفت: «إِنِّي لَأَرَى الرَّجُلَ فَيُعْجِبُنِي فَأَقُولُ هَلْ لَهُ حِرْفَةٌ فَإِنْ قَالُوا لَا سَقَطَ مِنْ عَيْنِي»<sup>(۳)</sup>، یعنی: «گاهی مردی را می‌بینم و از او خوشم می‌آید، سپس می‌گویم: حرفه‌ای دارد؟ اگر بگویند: نه، از چشمم می‌افتد.»

## بخشش مال

رسول اکرم (ﷺ) به صحابه خود می‌آموخت که به همان اندازه که برای به‌دست‌آوردن مال می‌کوشند، به همان اندازه هم از تمایل به مال اندوزی پرهیزند و تا جایی که می‌توانند در آن سخاوتمند باشند، زیرا درد پول دوستی تا زمانی که انسان را به بخل نرساند، متوقف نمی‌شود. بخل نیز یکی از بدترین دردهایی است که گریبانگیر آدم‌ها می‌شود.

(۱) صحیح البخاری، کتاب الحرث والمزارعة، باب إذا قال اكفني مؤونة النخل وغيره وتشركني في الثمر، الرقم ۲۳۳۵.

(۲) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل زینب، الرقم ۲۴۵۲.

(۳) ابن الجوزي: غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۰۵.

خداوند متعال در مورد بخشش می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾، [البقرة: ۲۶۱] یعنی: «مثل کسانی که اموال خود را در راه الله انفاق می‌کنند، همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد، و الله برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند و الله گشایشگر داناست.»

پیامبر رحمت (ﷺ) نیز می‌فرماید: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد.»

همچنین به صحابه خود می‌فرمود (ﷺ): «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ، وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «دست بالا بهتر از دست پایین است؛ دست بالا همان دست بخشنده و دست پایین، دست درخواست کننده [گیرنده] است.»

«ابوذر غفاری» روایت می‌کند: با پیامبر (ﷺ) بودم و چون به سوی کوه اُحُد نگریست، فرمود: «مَا أَحَبُّ أَنْهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا، يَمُكُّثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ»، یعنی: «اگر این کوه از بهر من طلا بگردد، دوست ندارم که دیناری از آن، بیش از سه روز در نزد من باقی بماند، به جز دیناری که برای ادای قرض نگاه می‌دارم» و سپس فرمود: «إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمُ الْأَقْلُونَ، إِلَّا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا، وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»<sup>(۳)</sup>، یعنی: «همانا، آنهایی را که ثروت بیشتر است، ثواب کمتر است به جز کسی که با مال خویش چنین و چنان کند.»

(۱) صحیح مسلم، کتاب البر والصدقة، الرقم ۲۵۸۸.

(۲) صحیح البخاری، کتاب الزکاة، باب لا صدقة إلا عن ظهر غنی، الرقم ۱۴۲۹.

(۳) صحیح البخاری، کتاب الاستقراض، الرقم ۲۳۸۸.

از ام المؤمنین عایشه روایت است که آنها گوسفندی ذبح کردند. رسول الله (ﷺ) پرسید: «از گوسفند چه باقیمانده است؟» عایشه پاسخ داد: «فقط دست آن مانده است»، زیرا بقیه را صدقه داده بودند، رسول الله (ﷺ) فرمود: «بَقِيَ كُلُّهَا غَيْرَ كَتِفِهَا»<sup>(۱)</sup>: «همه اش مانده است، جز دست آن». منظورش این بود که ثواب همه آنچه که بخشیده اند در نزد خداست و باقی می ماند.

## ایثار نزد صحابه

خداوند متعال می فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾﴾

[الحشر: ۸، ۹]

یعنی: «[بخشی از این اموال]، برای فقرای مهاجری است که از خانه و اموالشان بیرون رانده شدند، [همان کسانی که] فضل و رضامندی الله را می طلبند و الله و پیامبرش را یاری می کنند. آنها راستگویانند و [نیز انصار، همان] کسانی که پیش از آنان، [در مدینه] وطن گزیده و ایمان آورده اند، افرادی را که به سویشان هجرت می کنند دوست دارند، و در دل‌های خود، از آنچه [به مهاجران] داده شده احساس حسادت نمی کنند، و آنان را بر خود مقدم می دارند، حتی اگر خود [سخت] نیازمند باشند؛

(۱) سنن الترمذی، أبواب صفة القيامة والرقائق والورع عن رسول الله، الرقم ۲۴۷۰.

و کسانی که از بخل [و حرص] نفسِ خویش در امان بمانند [و در راه الله انفاق کنند]، آنان رستگارند.»

«عبدالرحمن بن عوف» در دوران پیوند برادری میان مهاجرین و انصار، به دستور پیامبر (ﷺ) پیمان برادری با «سعد بن ربیع انصاری» بست. سعد مرد ثروتمندی بود، به عبدالرحمن گفت: «نیمی از ثروت خود را به تو می‌دهم و زنی را به ازدواج تو درمی‌آورم.» عبدالرحمن از حمایت برادر انصاری خود قدردانی کرد و فرمود: «خداوند به تو و خانواده و ثروت تو برکت دهد، راه بازار را به من نشان دهید»، وقتی راه به او نشان داده شد، دست به کار شد و بیکار نشست<sup>(۱)</sup>، عبدالرحمن آنقدر ثروتمند شد که به یکی از سرمایه داران بزرگ مدینه تبدیل شد. سپس کمک حال مردم آن شهر شد و آنان را یاری می‌کرد، چنانکه فرزندش «طلحه» می‌گوید: «مردم مدینه به سه دسته تقسیم شده بودند: برخی از عبدالرحمن قرض می‌گرفتند، برخی عبدالرحمن بدهی‌هایشان را پرداخت می‌کرد و خودش هم به برخی کمک می‌کرد.»<sup>(۲)</sup>

«انس بن مالک» می‌گوید: مهاجران گفتند: «ای رسول خدا (ﷺ)، ما قومی را ندیده ایم که همانند کسانی که به نزد آنها آمده ایم (یعنی انصار)، به مردم دلداری دهند و با این میزان از سخاوت انفاق کنند. آنها حاجت ما را برآورده و در اموال خود شریک ساخته‌اند، به طوری که گمان می‌کنیم همل ثواب را برای خود گرفته و برای ما سهمی باقی نگذاشته‌اند»، پیامبر خدا (ﷺ) در جواب فرمود: «لَا، مَا أَتَيْتُمْ عَلَيْهِمْ وَدَعَوْتُمْ

(۱) صحیح البخاری، کتاب البیوع، باب ما جاء فی قول الله تعالی فإذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الأرض، الرقم ۲۰۴۹.

(۲) الذهبی: سیر أعلام النبلاء، ط الرسالة، ج ۱، ص ۸۸.



اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ] لَهْمُ»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «نه، شما برای شکر و سپاسگذاریتان پاداش دارید و برای آنها دعای خیر کنید.»

یکبار «عمر بن خطاب» خواست چند تن از صحابه را در زمان خلافت خود بیازماید، اما اوج ایثار را در هر یک از آنها دید. داستان به این صورت بود: عمر چهارصد دینار را در کیسه ای گذاشت و به غلامش گفت که آن را برای «ابوعبیده بن جراح» ببر و مدتی نزد او بمان تا بفهمی با آن چه می‌کند، غلام نزد او رفت و گفت: امیرالمؤمنین این را برای شما فرستاده است تا با آن، مقداری از حاجات خود را برآورده کنید. ابوعبیده نیز برای او دعای خیر کرد و غلام خود را خواند و شروع به بخشیدن آن کرد، می‌گفت: این هفت دینار را به فلانی و آن را به فلانی بده. بدین ترتیب همه را بخشید و چیزی برای خود نگذاشت، غلام امام عمر برگشت و ماجرا را برای او تعریف کرد، سپس امام عمر کیسه ای برای «معاذ بن جبل» آماده کرد و از طریق همان خادم برای او فرستاد و به خادم گفت که از او مراقبت کند، معاذ نیز همانند ابوعبیده همه را انفاق کرد و چیزی برای خود باقی نگذاشت، فقط دو دینار باقیمانده بود، زن معاذ بیرون آمد و گفت: پس ما چه؟ ما هم فقیر هستیم، معاذ دو دینار را به او داد، چون خادم برگشت و ماجرا را به او گفت، عمر خوشحال شد و گفت: آنها برادرند و با هم برادری می‌کنند.<sup>(۲)</sup>

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۳۲۷۵، مصنف ابن أبي شيبة - كتاب الأدب - في الثناء الحسن، الرقم ۲۷۰۴۱.

(۲) ابن عساکر: تاریخ دمشق، ج ۵۸، ص ۴۳۶.

## تعادل بین کار و عبادات:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۗ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ۗ لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۗ ﴾، [النور: ۳۶-۳۸]

یعنی: «[این چراغ هدایت]، در مساجدی است که الله امر کرده است تا [قدر و منزلتشان] گرامی داشته شود و نامش در آنها برده شود [و] در آنجا بامدادان و شامگاهان او را به پاکی بستایند. مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد الله و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات غافل نمی‌کند [و] از روزی که دلها و چشمها در آن دگرگون می‌شود بیم دارند. تا الله بهتر از آنچه انجام داده اند به آنها پاداش دهد، و از فضل خود بر پاداش آنها بیفزاید، و الله هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.»

و نیز می‌فرماید: ﴿ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۗ ﴾ [القصص: ۷۷]، یعنی: «(و با آنچه الله به تو بخشیده است، [ثواب] سرای آخرت را بجوی و [در عین حال]، بهره‌ات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن.»

«انس بن مالک» می‌گوید: «مردی نزد رسول الله (ﷺ) آمد و عرض کرد: فلانی درخت خرمایی دارد و من هم دیواری هم‌سطح آن درخت خرما دارم، بلکه از او بخواهید آن را به من بدهد، پیامبر خدا (ﷺ) از آن مرد خواست که درخت خرما را به او بدهد، اما آن مرد موافقت نکرد، سپس ابودحداح آمد و به مرد گفت: آن درخت خرما را در ازای باغ خرمای من به من بفروش، مرد هم موافقت کرد، سپس ابودحداح نزد رسول خدا

(ﷺ) آمد و گفت: من آن درخت خرما را در ازای باغ خرماى خود خریدم و اکنون آن را به شما مى‌دهم تا آن را به مردى که درخت را خواسته بود بدهید، رسول خدا (ﷺ) نیز به او مژده داد که در بهشت با درخت خرما پاداش داده خواهد شد، ابودحداح به سرعت به خانه خود بازگشت و به همسرش گفت: برخیز و از باغ برو، من این باغ را به درخت خرماىی در بهشت فروخته ام. همسرش بدون هیچ شکایتى گفت: سود خوبى است.»<sup>(۱)</sup>

این زندگى اگرچه کوتاه است، اما فریبنده است و آخرت اگرچه ابدى است، اما به چشم نمى‌آید، انسان عاقل و فهيم مى‌خواهد که در معامله بين این دو زندگى، سهم خود را از هر دو به دست آورد.

## انواع فعاليتهاى اقتصادى صحابه:

### تجارت:

به‌طور کلی تعدادى از صحابه مکه به دلیل موقعیت اقتصادى شهر مکه، در تجارت مهارت داشتند و وقتى به مدینه رفتند، دیدند که تجارت شهر در دست يهوديان است، آنها به سرعت وارد عرصه تجارت شدند و سعى کردند با کار، نه با زور و مصادره، کنترل این حوزه را نیز به مسلمانان بازگردانند.<sup>(۲)</sup> نمونه آن «عبدالرحمن بن عوف» بود که وقتى به مدینه آمد چیزی با خود نیاورد، چون کفار قریش سرمایه مسلمانان را تصرف کرده

(۱) المستدرک على الصحيحين - كتاب البيوع - النهي عن بيع الحب حتى يشتد وعن بيع العنب حتى يسود وعن بيع التمر حتى يحمر ويصفر، الرقم ۲۲۰۷ و صححه ووافقه الذهبي.

(۲) صحيح البخاري، كتاب البيوع، باب ما جاء في قول الله تعالى فإذا قضيت الصلاة فانتشروا في الأرض، الرقم ۲۰۴۹.

بودند، دست خالی به بازار رفت و شروع به کار کرد، کم کم تجارت را آغاز نمود، سرمایه او به حدی افزایش یافت که در مدت کوتاهی به هشت هزار دینار و سپس به هشتاد هزار دینار رسید، به طوری که پس از رحلت پیامبر (ﷺ) صدها اسب را برای جهاد در راه خدا می بخشید، وی در اواخر عمر خود ۱,۵۰۰ اسب را وقف جهاد در راه خدا کرد.<sup>(۱)</sup>

«ابومنهل» می گوید: «من از براء بن عازب و زید بن ارقم درباره مبادله طلا و نقره سؤال کردم. آن دو نفر گفتند: ما در زمان رسول الله (ﷺ) تاجر بودیم.»<sup>(۲)</sup>

## کشاورزی:

پیامبر خدا (ﷺ) می فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ، أَوْ إِنْسَانٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»<sup>(۳)</sup>، یعنی: «هر مسلمانی درختی بکارد یا کشت و زراعتی را به ثمر برساند و انسان یا حیوان و یا پرنده ای از آن بخورد، برای صاحبش صدقه ای به حساب می آید».

این امر باعث می شد صحابه به کشاورزی توجه زیادی داشته باشند و به ثواب اخروی نیز فکر کنند، مثال ابودحداح هم زیباترین نمونه است که در یکی از باغهایش ششصد درخت خرما داشت و همه را در راه خدا بخشید.<sup>(۴)</sup>

(۱) ابن الجوزی: صفة الصفة، ج ۱، ص ۱۳۳.

(۲) صحیح البخاری - کتاب البیوع - باب التجارة فی البر، الرقم ۲۰۶۱.

(۳) صحیح البخاری - کتاب الحرث والمزارعة - باب فضل الزرع والغرس إذا أكل منه، الرقم ۲۳۲۰.

(۴) المعجم الكبير للطبرانی، الرقم ۷۶۴.

انصار عموماً در مدینه به کشاورزی مشغول بودند، درحالیکه یهودیان آن شهر بر بخش تجارت تسلط داشتند تا زمانی که مهاجرین به شهر آمدند و توانستند دوباره کنترل تجارت را هم به دست گیرند.

«جابر بن عبدالله» می‌گوید: «خاله ام طلاق داده شد و خواست که برای چیدن خرمایش بیرون برود. مردی وی را از این کار بازداشت و سرزنش کرد. او نیز در اینباره از رسول‌الله (ﷺ) سوال پرسید، پیامبر نیز فرمود: «بله، برای چیدن خرمای خویش برو؛ شاید با آن صدقه ای دادی یا کار پسندیده ای کردی.»<sup>(۱)</sup>

### دامپروری:

برخی از صحابه اعم از مهاجرین و انصار به دامپروری می‌پرداختند و هرازگاهی آنقدر وظایفشان زیاد بود که زنان مجبور به کمک به آنها می‌شدند. به‌عنوان مثال، «اسماء بنت ابوبکر» به شوهرش «زبیر» در علف دادن، آبدهی و برداشت محصول کمک می‌کرد.<sup>(۲)</sup>

کثرت تعداد حیواناتی که در متون ذکر شده بیانگر میزان توجه به زمینۀ دامپروری است، حتی فراورده‌های حیوانی که وجود داشته باز هم حکایت از این وضعیت دارد، حتی خود پیامبر (ﷺ) در مدینه نیز به این زمینۀ توجه داشته است، همانطور که در حدیث عایشه آمده است که محبوب ما خودش در خانه شیر میدوشید.<sup>(۳)</sup>

(۱) صحیح مسلم - کتاب الطلاق - باب جواز خروج المعتدة البائن والمتوفی عنها زوجها فی النهار لحاجتها، الرقم ۱۴۸۳.

(۲) صحیح البخاری - کتاب النکاح - باب الغیره، الرقم ۵۲۲۴.

(۳) صحیح ابن حبان، باب التواضع والکبر والعجب، الرقم ۵۶۷۵، قال شعیب الأرنؤوط إسناده قوی علی شرط مسلم.

## صنایع:

این رشته شامل صنایع مختلفی بود که در آن زمان رایج بود، چه صنایع جنگی مانند ساخت شمشیر، تیر و نیزه، چه ساخت لوازم موردنیاز مانند نجاری و آهنگری، پوشاک و دباغی که تعدادی از صحابه بودند که در یکی از این زمینه‌ها فعالیت می‌کردند ولی ما نام آنها را در اینجا ذکر نمی‌کنیم.

## خیاطی و صنایع دستی:

عده ای از صحابه نیز به خیاطی و صنایع دستی می‌پرداختند که این هم فقط مختص به مردان نبود، بلکه برخی از زنان نیز به این کار مشغول بودند،<sup>(۱)</sup> از جمله زینب همسر پیامبر (ﷺ) که کاردستی انجام می‌داد و از آن درآمد کسب می‌کرد، و آنچه را هم که کسب می‌کرد صدقه می‌داد همچنین «رائته» همسر «عبدالله بن مسعود» نیز به صنایع دستی اشتغال داشت، می‌گفت: «ای رسول خدا (ﷺ) من زنی هستم که مشغول به کار صنایع دستی هستم و خرج خودم، شوهرم و فرزندانم را از آن درمی‌آورم.»<sup>(۲)</sup>

«انس بن مالک» می‌گوید: «مرد خیاطی، رسول الله (ﷺ) را به صرف غذا دعوت کرد و من با رسول الله (ﷺ) به این دعوت رفتم.»<sup>(۳)</sup>

(۱) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل زینب أم المؤمنین رضی الله عنها، الرقم ۲۴۵۲.

(۲) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۶۲۶۴.

(۳) صحیح البخاری - کتاب البیوع - باب ذکر الخیاط، الرقم ۲۰۹۲.

## پيامبر (ﷺ) و تصحيح صحابه در زمينه اقتصاد

با ورود پيامبر (ﷺ) به مدينه تا رحلت آن حضرت، جامعه مدينه به سمت اوج خود، از جمله در حوزه اقتصادي رسيد.

«ابن عباس» مي گويد: هنگامي که رسول الله (ﷺ) به مدينه آمد، مردم آن شهر پست ترين مردم به لحاظ وزن و پيمانه بودند، به همين دليل خداوند آيه ﴿وَيَلِّ لِلْمُطَفِّينَ﴾ [المطففين: ۱]: «وای بر کم فروشان»، را نازل کرد. ديگر بعد از آن وزن و پيمانه را به درستي انجام مي دادند.<sup>(۱)</sup>

از «ابوهريره» نقل است که رسول خدا (ﷺ) از کنار خوراكي گذر کرد، پس دستش را در آن داخل کرد و آن را خيس يافت، سپس فرمود: «ای صاحب طعام! اين تری و نم از چيست؟»، گفت: يا رسول الله! باران بر آن باريده است. فرمود: «چرا آن را به گونه ای قرار نداده ای تا همگان آن را ببينند؛ هر کس فريب در کار آورد، از من نيست.»<sup>(۲)</sup>

(۱) سنن ابن ماجه - أبواب التجارات - باب التوقي في الكيل والوزن، الرقم ۲۳۰۵.

(۲) صحيح مسلم - كتاب الإيمان - باب قول النبي صلى الله عليه تعالى وسلم من غشنا فليس منا، الرقم ۱۰۲.

## زنان صحابی

اسلام از همان ابتدای ظهورش سعی در از بین بردن تبعیض جنسیتی بین زن و مرد بر اساس برتری یکی و پست بودن دیگری نمود؛ بلکه اصول روشنی را برای آنها قرار داد که در آن عظمت و شکوه مبتنی بر تقوا و تقرب به خداوند بود؛ به همین دلیل همسر فرعون به خاطر ایمانش نزد خداوند از فرعون برتر بود. همچنین ابولهب نیز به اندازه‌ی ام ایمن حبشی که یک پیرزن سیاه پوست بود قابل احترام و بزرگ نبود؛ چون که ابولهب کافر و ام ایمن خداپرستی راستگو بود.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [التحریم: ۱۱]، یعنی: «او خداوند نمونه‌ی زن فرعون را برای کسانی که ایمان آورده اند به عنوان مثال می‌آورد، زمانی که گفت: ای پروردگارم! نزد خودت در بهشت قصری برایم بساز و از فرعون و کردارش و از این گروه ستمکار مرا نجات بده».

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ﴾ [آل عمران: ۱۹۵]، یعنی: «پس پروردگارشان دعایشان را اجابت نمود که: یقیناً من عمل هیچ عمل کننده‌ی ای از شما را تباه و بدون پاداش نمی‌گذارم».

زنان صحابی تنها زنان عرب نبودند؛ همانطور که همه‌ی زنان عرب مکه و مدینه صحابی رسول خدا (ﷺ) نبودند؛ بدین خاطر زنان مهاجرین و انصار و فارس و بنی اسرائیل و حبشی توانستند به مرتبه‌ی صحابیت پیامبر (ﷺ) نائل شوند؛ درحالی که زن عمومی پیامبر عزیزمان (ﷺ) به دلیل



کفرش از صحابیت ایشان محروم شد و آیات خداوند بر علیه او نازل شد و مورد سرزنش و تهدید قرار داد. سن و سال نیز تعیین کننده صحابی شدن نبود، چرا که هم زنان مسن و هم زنان جوان، صحابی پیامبر خدا (ﷺ) بودند.

جامعه ای که رسول خدا (ﷺ) بر اساس وحی تشکیل داده بود، فضایی سالم و مناسب را برای فعالیت و نقش آفرینی زنان ایجاد کرده بود؛ زیرا در آن جامعه ماهیت تفکر شخصی و منطقه ای افراد نقشی نداشت، بلکه تنفیذ وحی و تغییر ماهیت تفکر شخصی و منطقه ای طبق پیام خداوند در آن جامعه رایج و حاکم بود، به عنوان مثال سخن عمر بن خطاب نیز زیبایی این ادعا را برایمان آشکار می سازد که از این سخن می گوید آنان در مکه بر زنان تسلط داشتند و زنان در آنجا سرکوب می شدند اما هنگامی که به مدینه - یعنی مرحله نزول آیات احکام - هجرت کردند زنان اهل مدینه صاحب نظر بودند و زنانشان نیز خصلت آنها را به خود گرفتند، و مسئله نیز صرفاً به فرمانبرداری مردان و زنان از وحی ارتباط داشت.

رسول خدا (ﷺ) اهمیت حضور زن در جامعه را آشکار ساخت. تولد دختران را هدیه ای از جانب خدا معرفی نمود، نارضایتی از به دنیا آمدن نوزاد دختر را نیز به صفت دوران جاهلیت نسبت داد و همچنین پاداش خداوند برای کسی که دختری بزرگ کند، حقیقتش را بدهد و به او ستم نکند را برای مردم بیان کرد.

حق آزادی در انتخاب همسر را برای زنان ضمانت کرد؛ بنابر این دیگر زنان مانند گذشته به زور به عقد کسی در نمی آمدند، بلکه از خواستگار مهلت گرفته می شد و هر زمان که دختر راضی می شد، به آن ازدواج رسمیت داده می شد.

احترام به زنان و معاشرت نیکو با آنها به بخشی از به‌دست‌آوردن رضایت و خشنودی خداوند و به خصلت زیبای مسلمانان تبدیل شد، همچنین دیگر همانند کودکی دم دست و خدمتکار با زن رفتار نمی‌شد؛ بلکه وظیفه و مسئولیت مهمی در خانواده به او سپرده شد: «وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا، وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا».<sup>(۱)</sup> یعنی: «زن در خانه شوهرش سرپرست، و در قبال خانواده مسئول می‌باشد».

### ایمان آوردن به اسلام و استقامت بر آن:

همزمان با نزول وحی و آمدن آخرین پیام خدا، زنان در مسلمان شدن پیش قدم بودند، سردسته آنها که اولین کسی بود به رسول خدا (ﷺ) ایمان آورد، خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر (ﷺ) بود.

ام المومنین خدیجه الگوی شامخ دعوت اسلامی بود؛ زمانی که در اولین لحظه پریشانی پیامبر (ﷺ) او را دلنوازی داد و سپس در ادامه مسیر، ثروت و قدرت و زندگی خود را در خدمت دعوتش به سوی اسلام به کار برد، آخرین سال عمر خود را نیز در سخت‌ترین مرحله محاصره در شعب ابیطالب به پایان رساند و با آن مشقت سر بر آستان خاک سپرد.

بزرگی و فداکاری اش، او را به جایی رساند که از جانب جبرئیل به او سلام و مژده خانه ای در بهشت داده شود. همچنین امثال رقیه دختر پیامبر (ﷺ) و ام سلمه و أسماء دختر ابوبکر و چندین نفر دیگر در دوران مکه را می‌بینیم؛ همانطور که در دوران مدینه نیز مثال و نمونه های بیشتری ثبت شده اند.

(۱) صحیح البخاری - کتاب الجمعة - باب الجمعة في القرى والمدن، الرقم ۸۹۳.

ام المومنین عایشه می فرمود: «رحمت خداوند بر نخستین زنان مهاجر، هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱]، یعنی: «و چارقد و روسری های خود را بر یقه ها و گریبان هایشان آویزان کنند تا گردن و سینه و اندام هایی که احتمالاً از لابه لای چاک پیراهن نمایان می شود در معرض دید مردم قرار نگیرند» فوراً تکه ای پارچه از لباس تنشان را برای پوشاندن سر و گردنشان یا (صورتشان) پاره کردند»<sup>(۱)</sup> به دنبال آن نیز زنان دیگری هم اسلام می آوردند و در راه عقیده شان دچار سختی و مشقت می شدند و هر اذیت و آزاری را تحمل می کردند، اولین شهادت در راه خدا در اسلام نیز نصیب بانویی به نام سمیه شد.

سمیه زنی سالخورده و ضعیف بود،<sup>(۲)</sup> زمانی که مسلمان شد ابوجهل به خاطر اسلام آوردنش او را بسیار آزار داد، لباس آهنین بر تنش می کرد و زیر آفتاب سوزان مکه او را شکنجه می داد.

هنگامی که سمیه و همسرش یاسر و پسرش عمار به خاطر اسلام آوردنش شکنجه می شدند، پیامبر (ﷺ) می فرمود: «صبرا یا ال یاسر، موعدمک الجنة»<sup>(۳)</sup>، یعنی: «ای خانواده یاسر! صبر پیشه کنید که وعده شما بهشت است».

یکبار که ابوجهل سمیه را شکنجه می داد، خنجر بر شکمش فرو کرد

(۱) صحیح البخاری - کتاب تفسیر القرآن - سورة النور - باب ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن، الرقم ۴۷۵۸.

(۲) الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۷، ص ۷۱۲.

(۳) المستدرک علی الصحیحین، الرقم ۵۶۲۶، قال الألبانی فی فقه السیره (۱۱۱/۱) حدیث حسن صحیح.

و او را شهید کرد.<sup>(۱)</sup> داغ این مصیبت در دل پیامبر (ﷺ) ماند تا اینکه در جنگ بدر که ابوجهل کشته شد، به عمار رضی الله عنه فرمود: «خداوند قاتل مادرت را کشت».<sup>(۲)</sup>

## عبادت زنان صحابی

زنان اطراف پیامبر (ﷺ) اهمیت زیادی به عبادات می‌دادند، و به دنبال هر راهی می‌گشتند که آنها را به رضایتمندی خداوند برساند، و راهنمایی مسیر را نیز از رسول خدا (ﷺ) می‌گرفتند و به زیبایی آن را اجرا می‌کردند. یکی از راه‌های فراوان رسیدن به این رضایتمندی، اهمیت دادن آنها به پرستش خدای متعال و اجرای فرامین اش و پرهیز از محرّمات بود.

آنها برای نمازهای فرض در نماز جماعت حاضر می‌شدند، پیامبر (ﷺ) نیز اصحابش را راهنمایی می‌کرد که مانع زنانشان برای حضور در نماز جماعت نشوند «لَا تَمْنَعُوا نِسَاءَكُمْ الْمَسَاجِدَ إِذَا اسْتَأْذَنَكُمْ إِلَيْهَا»،<sup>(۳)</sup> یعنی: «زن‌هایتان را از آمدن به مساجد منع نکنید اگر درخواست و اجازه رفتن به مسجد را از شما گرفتند».

همسر عمر بن خطاب در مسجد نمازش را می‌خواند و خیلی طول می‌کشید، عمر نیز به او گفت؛ تو که می‌دانی من دوست ندارم که به مسجد بروی، او نیز گفت: تا زمانی که مانع من نشوی به مسجد می‌روم، عمر نیز

(۱) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۷، ص ۷۱۲.

(۲) الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۸، ص ۲۶۴.

(۳) صحيح مسلم - كتاب الصلاة - باب خروج النساء إلى المساجد إذا لم يترتب عليه فتنة، الرقم ۴۴۲.

به خاطر فرموده پیامبر (ﷺ) مانع او نمی شد، به همین دلیل تا آن روزی که عمر در نماز زخمی شد و به سبب آن هم شهید شد، همسرش همیشه برای نماز به مسجد می رفت و آن روز هم در مسجد بود.<sup>(۱)</sup>

همچنین در نمازهای عید شرکت می کردند، حتی پیشنهاد شده بود آنهايي هم که در دوران قاعدگی هستند، در عیدگاه حاضر شوند با وجود اینکه نماز نمی خوانند.

«أم عطیه» می گوید: به ما دستور داده می شد که برای نماز عید خارج شویم، حتی آنهايي هم که قاعده بودند، می رفتند و در پشت سر مردم می ایستادند و تکبیر می گفتند و همانند مردم حاضر در جمع دعا می کردند و امیدشان این بود که برکت این روز نصیبشان شود.<sup>(۲)</sup>

علاوه بر این، زنان صحابی در اعتکاف مساجد نیز شرکت می کردند، عایشه مادر مومنان به این اشاره می کند که پس از وفات پیامبر (ﷺ) همسرانش اعتکاف می کردند.<sup>(۳)</sup>

و همچنین در مراسم حج و عمره نیز شرکت می کردند، مانند حضور همسران پیامبر (ﷺ) در حج و حضور فاطمه دختر پیامبر (ﷺ) در حج الوداع و چندین نمونه دیگر که در کتابهای تاریخ، دهها نصوص صحیح در اینباره آمده است.

زنان لیالی قدر را شب زنده داری می کردند چون که محبوبان آنها را اینگونه پرورش داده بود، عایشه می گوید: هرگاه ده شب پایانی ماه رمضان

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۴۶۱۰.

(۲) صحیح البخاری - کتاب العیدین - باب التکبیر أيام منی وإذا غدا إلى عرفة، الرقم ۹۷۱.

(۳) صحیح البخاری - أبواب الاعتکاف - باب الاعتکاف في العشر الأواخر، الرقم ۲۰۲۶.

می‌رسید، پیامبر خدا (ﷺ) خود را آماده می‌کرد و شب را زنده می‌کردند و همسرانشان را نیز بیدار می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

زنان صحابی به خواندن قرآن و تدبر در آن اهمیت بسیاری می‌دادند، چنانکه عباد بن حمزه می‌گوید: به نزد أسماء رفتیم و دیدیم که این آیه را می‌خواند ﴿فَمَنْ لَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾، [الطور: ۲۷] یعنی: «پس خداوند با لطف خود بر ما منت نهاد و از عذاب باد گرم و سوزان شما را نجات داده است». بر سر این آیه ایستاد و دعا می‌کرد و از خداوند درخواست می‌کرد که او را از دوزخ محفوظ بدارد، من نیز برخاستم و به بازار رفتم و کار خود را در بازار تمام کردم و سپس برگشتم، می‌بینم که هنوز به تلاوت این آیه و دعا و درخواست از خدا و پناه بردن به او از عذاب دوزخ مشغول است.<sup>(۲)</sup>

### اذیت و آزارشان در راه خدا:

اذیت و آزاری که مسلمانان از جانب کافران متحمل می‌شدند، یا آن سختی‌هایی که به‌خاطر شرایط سخت مسلمانان، صحابه دچار می‌شدند، صرفاً مختص به مردان نبود، بلکه زنان نیز در مسیر دعوت دچار سهم بزرگی از سختی و شکنجه شدند.

سمیه اولین شهید اسلام، آن زنی بود که در راه باور و عقیده اش همه سختیها و ناراحتیها را تحمل کرد تا اینکه شهید شد.

(۱) صحیح البخاری - کتاب فضل لیلۃ القدر - باب العمل فی العشر الأواخر من رمضان، الرقم ۲۰۲۴.

(۲) مصنف ابن ابی شیبۃ - من أبواب صلاة التطوع - فی الرجل یصلی فیمر بآیة رحمة أو آیة عذاب، الرقم ۶۰۹۲.

هر دو دختر رسول خدا (ﷺ)، رقیه و ام کلثوم، به خاطر دعوت پدرشان طلاق داده شدند، دختر دیگرش زینب بعداً که خواست هجرت کند، به گونه ای مورد شکنجه قرار گرفت که جنین داخل شکم خود را سقط کرد، دخترش فاطمه نیز شکایت گذران سخت زندگی خود را نزد پیامبر خدا (ﷺ) بُرد.

همسران پیامبر (ﷺ) نیز از این سختی و ناراحتیها بی نصیب نبودند، چنانکه تا ۲ ماه در منزلشان آتشی برای پختن غذا روشن نمی‌شد، برخی اوقات اوضاع اقتصادی شان به حدی می‌رسید که همگی شان با هم نمی‌توانستند از یک نفر پذیرایی کنند، در حالی که پیامبر خدا (ﷺ) نادر و فقیر نبودند، اما با آن درآمدی که داشتند به مسلمانان خدمت می‌کرد و سختیها را برای خود و همسران و خانواده اش باقی می‌گذاشت.

عایشه همسر پیامبر (ﷺ) می‌گوید: «از زمانی که رسول خدا (ﷺ) به مدینه رفتند تا زمانی که وفات کردند، خانواده و همسران پیامبر (ﷺ) سه شبانه روز پشت سر هم شکم سیر غذا نخوردند».<sup>(۱)</sup>

وقتی که مهاجرین حبشه به مدینه آمدند، أسماء بنت عمیس یکی از مهاجرین حبشه بود که برای ملاقات به نزد حفصه همسر پیامبر (ﷺ) رفت، عمر به نزد حفصه آمد و أسماء را در آنجا دید، به حفصه گفت: این زن کیست؟ گفت: أسماء بنت عمیس. عمر گفت: این از حبشی هاست، یکی از مهاجرین کشتی؟ (یعنی آن مهاجرانی که از طریق کشتی از حبشه به مدینه آمدند)، مادر مومنان گفت: بله. عمر گفت: با هجرت از شما سبقت گرفتیم، پس ما به نسبت پیامبر خدا (ﷺ) از شما مقدم تر و شایسته تر هستیم، أسماء نیز عصبانی شد و گفت: نه به خدا قسم، شما همراه

(۱) متفق علیه.

رسول خدا (ﷺ) بودید و نیازمندان شما را سیر می‌کرد و جاهل شما را نصیحت می‌کرد ولی ما در سرزمینی - یا کشوری - دوردست و سخت در حبشه بودیم، آن هم به خاطر خدا و رسولش، قسم به خدا آب و غذا نمی‌خورم تا آنچه را که گفתי برای رسول خدا (ﷺ) بازگو نکنم، ما دچار سختی می‌شدیم و می‌ترسیدیم، به نزد ایشان می‌روم و برایش می‌گویم و از ایشان سوال می‌کنم، و دروغ نمی‌گویم و خیانت هم نمی‌کنم و حتی به آن کم و زیاد هم نمی‌کنم. اَسْمَاءُ به نزد پیامبر (ﷺ) رفت و موضوع را برای ایشان تعریف کرد، رسول خدا (ﷺ) نیز فرمود: پس تو به او چه گفتی؟ اَسْمَاءُ هم گفت: چنین و چنان گفتم. پیامبر (ﷺ) فرمود: (لیس بأحق بی منکم، وله ولأصحابه هجرة واحدة، ولکم أُنتم - أهل السفینة - هجرتان) یعنی: «او به من از شما شایسته تر نیست، او و دوستانش یک بار هجرت کردند، ولی برای شما - اهل کشتی - دو هجرت است»<sup>(۱)</sup>.

## نقش زنان در جامعه:

زنان در جامعه مدینه در خانه‌هایشان زندانی نمی‌شدند و دولت اسلامی نیز از نقش زن در جامعه غافل نبود، به همین دلیل می‌بینیم که در زمینه‌های مختلف زندگی و جامعه زنان صحابی نقش برجسته و به سزائی داشته‌اند.

## نقش علمی

غم بزرگ زنان مسلمان مرزبندی راه‌های ورودشان به بهشت بود، به

(۱) متفق علیه



همین دلیل برای بدست آوردن رضایت و خشنودی خداوند متعال با مردان رقابت می‌کردند. برای این امر نیز نماینده‌ای از طرف آنها به نزد رسول خدا (ﷺ) رفت و نتیجه دیدارشان هم این بود که روزی را برای خود اختصاص دادند تا اینکه پیامبر (ﷺ) به طور خصوصی به آنها علم بیاموزد و پاسخ سؤال هایشان را بدهد.

چنانکه یکی از زیبایی‌های زنان انصار صحابی این بود که بسیار مشتاق آگاهی از دینشان بودند، بدین خاطر هرگاه سؤالی برایشان پیش می‌آمد فوراً خود را به دم در خانه رسول خدا (ﷺ) می‌رساندند و جوابش را می‌گرفتند، آنقدر به دنبال جزئیات پاسخ می‌رفتند که برخی اوقات خود پیامبر (ﷺ) شرم می‌کردند که بیشتر توضیح بدهد و به جزئیات وارد شود، این از بی‌شرمی زنان صحابی نبود بلکه از غمخواری زیاد آنها برای آگاهی از دینشان بود.

یکبار زنی نزد رسول خدا (ﷺ) آمد و گفت: ای پیامبر! مردان به موعظه‌های شما گوش می‌دهند، پس یک روز هم برای ما اختصاص بدهید که به خدمت شما برسیم و آنچه را که خداوند به تو آموخته است را به ما هم بیاموزی، پیامبر نیز مکان و زمان معینی برایشان تعیین نمود. پس از این ماجرا، زنان نیز جمع می‌شدند و رسول خدا (ﷺ) به آنها علم می‌آموخت.<sup>(۱)</sup>

یکی از دختران حارث بن نعمان می‌گوید: سوره قاف را از زبان پیامبر (ﷺ) حفظ کردم وقتی که هر جمعه آن را تلاوت می‌نمود.<sup>(۲)</sup>

(۱) صحیح البخاری - کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة - باب تعليم النبي أمته من الرجال والنساء، الرقم ۷۳۱۰.

(۲) صحیح مسلم - کتاب الجمعة - باب تخفيف الصلاة والخطبة، الرقم ۸۷۳.

عایشه مادر مؤمنان نمونه ای عالی از میدان علم است که بخش زیادی از راهنمایی اسلام از طریق ایشان به امت رسیده است، یعنی اگر عایشه را از فرهنگ اسلامی خارج سازیم، دهها مسئله و آگاهی شرعی از ریشه از دست مسلمانان خارج می‌شود، ابن کثیر درباره وی می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ فِي الْأُمَّةِ مِثْلُ عَائِشَةَ فِي حِفْظِهَا وَعِلْمِهَا وَفَصَاحَتِهَا وَعَقْلِهَا»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «در میان امتهای به لحاظ حفظ، علم و فصاحت و عقل نمونه به مانند عایشه وجود نداشته است».

## نقش اقتصادی

به زنان صحابی فرصت فعالیت اقتصادی داده می‌شد، حتی حق استقلال اقتصادی داشتند. خدیجه مادر مؤمنان سرمشق و الگوی زنان بازرگان مسلمان بود، بعداً این نوع الگوبرداری در میان زنان مسلمان رواج یافت، به همین دلیل زنان صحابی به بازار می‌رفتند و به معامله و خریدوفروش می‌پرداختند اما در این رابطه نیز پایبند رهنمودهایی بودند که شریعت خداوند برای آنها تعیین کرده بود. و بایستی مردم داخل بازار و عرصه های اقتصادی نیز پایبند به آن راهنمایی ها باشند که به حضور زن در میانشان اختصاص داشت. بدین دلیل وقتی که یهودیان در حضور یک زن مسلمان در داخل بازارشان حدودحدود خود را شکستند، به آنها اعلان جنگ شد و پیامبر (ﷺ) و مردان مسلمان به این موضوع، بی اهمیت و کم ارزش نگاه نکردند.

گاهی چنین زنی هم پیدا می‌شد که آنقدر سرمایه داشت که از شوهرش ثروتمندتر می‌شد، اقتصاد مستقلی داشت و شوهرش نیز حق این را نداشت

(۱) البدایة والنهایة، دار هجر، ج ۴، ص ۳۲۲.

که سرمایه او را برای خودش تصاحب کند، تفاوت در این است زنان امروزی هنگامی که به لحاظ مادی مستقل می‌شوند به فکر بی‌منت شدن از همسر می‌افتند، ولی زنان صحابه در فکر کمک به شوهرانشان بودند، بدین خاطر می‌بینیم راتئه همسر «عبدالله بن مسعود» که زنی ثروتمند بود به نزد رسول خدا (ﷺ) می‌رود و پس از سخن درباره سرمایه و درآمد خودش و نشان دادن سطح نداری شوهرش، از وی این سؤال را می‌پرسد اگر به شوهرش از لحاظ مادی کمک کند، آیا برای او پاداشی هست، پیامبر (ﷺ) نیز با تایید پاسخ او را می‌دهد، در حالی که شوهرش یکی از اولین افراد مسلمان شده و شخصیتی بسیار مشهور در میان صحابه می‌باشد.

راتئه که به وسیله هنر دست امرارمعاش می‌کرد و در غم این بود که به خاطر نداری شوهرش و احتیاجات فرزندانش نمی‌تواند صدقه و انفاق کند، صراحتاً این را به شوهرش گفت، عبدالله نیز به او گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر کمک به ما پاداشی بدست نیاوری، دوست ندارم که این کار را انجام دهی» راتئه نیز به نزد رسول خدا (ﷺ) رفت و گفت: «ای پیامبر! من زنی هستم که هنر دستی انجام می‌دهم و نفقه خودم و شوهرم و فرزندم از طریق آن تامین می‌شود، اما مصروفات آنها سبب شده که نتوانم صدقه و انفاق کنم، آیا از آنچه که برای آنها خرج می‌کنم پاداش می‌گیرم؟» رسول خدا (ﷺ) فرمود: «أَنْفَقِي عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ لَكَ فِي ذَلِكَ أَجْرٌ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ»<sup>(۱)</sup>، یعنی: «برای آنها خرج کن، چون از هر آنچه که برای آنها خرج می‌کنی پاداش بدست می‌آوری».

زینب همسر پیامبر (ﷺ) نیز هنر دستی انجام می‌داد و از این طریق درآمد به دست می‌آورد، درآمدش را نیز به خودش اختصاص نمی‌داد، بلکه

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۶۲۶۴.

همانطور که سایر همسران رسول خدا (ﷺ) برای او شهادت می‌دهند، آنچه را که بدست می‌آورد انفاق می‌کرد و صدقه می‌داد.<sup>(۱)</sup>

زنان صحابی در کارها به شوهرانشان کمک می‌کردند، به عنوان مثال أسماء دختر ابوبکر در علف دادن به حیوان و آبیاری و چیدن محصولات کشاورزی به همسرش زبیر کمک می‌کرد.<sup>(۲)</sup>

زنان صحابی هنگامی که بیوه می‌شدند تلاش می‌کردند که باری بر دوش مردم نشوند، چنانکه جابر بن عبدالله می‌گوید: «خاله ام طلاق داده شد، سپس به کشت خرما مشغول شد، مردی او را از بیرون رفتن به خاطر مشغولیت به چنین کارهایی سرزنش کرد، او نیز به نزد رسول خدا (ﷺ) رفت، ایشان به او اجازه داد و همچنین او را راهنمایی کرد که از درآمدش صدقه و انفاق کند».<sup>(۳)</sup>

## نقش زنان در جهاد

زنان صحابی دوشادوش سایر صحابه در میدان جهاد نیز سهم خود را فراموش نکرده بودند، اگرچه این وظیفه بر مردان واجب بود، اما در میان صحابه مثل و نمونه چند زن را می‌بینیم که در میادین جهاد شرکت می‌کردند، و مشارکت شان در این قسمت ها بود:

### حمایت دارایی جهاد برای تهیه ضروریات

(۱) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل زینب أم المؤمنین رضي الله عنها، الرقم ۲۴۵۲.

(۲) صحیح البخاری - کتاب النکاح - باب الغيرة، الرقم ۵۲۲۴.

(۳) صحیح مسلم - کتاب الطلاق - باب جواز خروج المعتدة البائن والمتوفى عنها زوجها في النهار لحاجتها، الرقم ۱۴۸۳.

تهیه ضروریات مجاهدان و خدمت به آنها

مداوای زخم مجروحان

پرستاری از کسانی که مریض می شدند.

جنگ بر علیه کافران و شرکت مستقیم در میدان جنگ.

«ربیعہ بن تمعوز» می گوید: «ما همراه رسول خدا (ﷺ) در غزوات شرکت می کردیم و در آنجا به مردم آب می دادیم و به آنها خدمت می کردیم، و مجروحان و کشته شدگان را به مدینه برمی گردانیدیم.»<sup>(۱)</sup> «أم عطیہ انصاری» می گوید: همراه رسول خدا (ﷺ) در هفت غزوه شرکت کردم، در غزوه‌ها در کنار تدارکات و باروبنه می ماندم، و برای آنها غذا تهیه می کردم و نیز مجروحان را مداوا می کردم و بیماران را نیز پرستاری می کردم.<sup>(۲)</sup>

پس از غزوة خندق که سعد بن معاذ توسط یهودیان مجروح شد، برای مداوای زخمش او را به نزد زنی به نام «رفیده» بردند که در درمان زخم‌ها چیره دست و ماهر بود.<sup>(۳)</sup>

خود همسران پیامبر (ﷺ) نیز هر بار یکی از آنها در غزوات شرکت می کردند، ام المومنین عایشه و أم سلیم در بحبوبة جنگ احد و به هنگام شکست مسلمانان و زیادشدن خطرات برای مجاهدان آب می آوردند.<sup>(۴)</sup>

«أم عماره انصاری» یکی از زنانی بود که در جنگ احد مستقیماً وارد

(۱) صحیح البخاری - کتاب الجهاد والسير - باب رد النساء الجرحی والقتلی إلى المدینة، الرقم ۲۸۸۳.

(۲) صحیح مسلم - کتاب الجهاد والسير - باب النساء الغازیات یرضخ لهن ولا یسهمن والنهی عن قتل صبیان أهل الحرب، الرقم ۱۸۱۲.

(۳) ابن سعد: الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۶.

(۴) صحیح البخاری - کتاب الجهاد والسير - باب غزو النساء وقتالهن مع الرجال، الرقم ۲۸۸۰.

میدان جنگ شد و تقریباً ۱۲ زخم بر تنش بود، هر چند در ابتدا برای تهیه آب برای مجاهدان رفته بود ولی پس از شکست، خود را به رسول خدا (ﷺ) رساند و گاهی با شمشیر و گاهی نیز با تیراندازی از محبوبمان پیامبر (ﷺ) دفاع می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

این حالت فقط مختص به دوران پیامبر (ﷺ) نبود، بلکه در دوران خلفای راشدین نیز مشارکت زنان در جنگ‌ها را می‌بینیم، به عنوان مثال اَسْمَاء بنت یزید انصاری که در جنگ یرموک شرکت کرد و چند نفر رومی را نیز کُشت، همچنین مشارکت اُم حرام بنت ملحان در اولین حمله دریایی مسلمانان، که این زن برای چاره اندیشی مسلمانان و برداشتن سختی و ناراحتی از دوش مسلمانان خود را وقف کرده بود.<sup>(۲)</sup>

### جایگاه زنان صحابی در جامعه اسلامی

زنان صحابی در نزد رسول خدا (ﷺ) و مسلمانان به خاطر پیام اسلام جایگاه ویژه و مهمی به آنها داده شده بود. آنان در مسائل و موضوعات، سخنی برای گفتن داشتند، رأی و نظراتشان را می‌پذیرفتند، قدرت تصمیم‌گیری داشتند و مسلمانان نیز بایستی مطیع تصمیم آنها می‌شدند مادامی که مخالف پیام خدا نباشد.

در صلح حدیبیه که مسلمانان آن را شکست می‌پنداشتند و حالت درونی شان به گونه‌ای شد که حتی حاضر نبودند دستور رسول خدا (ﷺ) را اجرا کنند زمانی که به آنها دستور داد که قربانی هایشان را ذبح

(۱) ابن سعد: الطبقات الكبرى، دار الکتب العلمیة، ج ۸، ص ۳۰۳.

(۲) ابن عبدالبر: الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۳۸.

کنند و سرشان را بتراشند، که این هم برای اولین بار بود صحابه اینگونه در تصمیم پیامبر (ﷺ) دلسرد باشند (به دلیل آنکه صلح حدیبیه را شکست می‌دانستند)، ام سلمه پیشنهادی به رسول خدا (ﷺ) دادند که سبب شد این حالت برطرف شود. راه حل این بود که پیامبر (ﷺ) بدون اینکه با کسی حرف بزند در میان صحابه قربانی خود را ذبح کند و موی سر خود را بتراشد، اینطور مردم از او تقلید می‌کنند، ایشان هم به طور دقیق این پیشنهاد را اجرا کرد و سرانجام هم اینگونه شد.<sup>(۱)</sup>

در فتح مکه نیز ام هانئ دختر ابوطالب یکی از کافران مکه را پناه داده بود، این کار بر دل یکی از صحابه گران آمد و می‌گفت آن کافر را می‌کشم، ام هانئ نیز به نزد رسول خدا (ﷺ) رفت و موضوع را با ایشان در میان گذاشت، پیامبر نیز فرمود: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «ام هانئ به کسی که تو پناه داده ای، ما نیز پناه می‌دهیم».

«شفاء بنت عبدالله» که یکی از زنان مهاجر بود و بسیار زود مسلمان شد، امیرالمومنین عمر بن خطاب احترام ویژه ای برای او قائل می‌شد و رأی و نظرش را ارزشمند تلقی می‌کردند تا جایی که مسئولیت بخشی از بازار مدینه به او سپرده شد.<sup>(۳)</sup>

«سمراء بنت نهیک» یکی از آن زنانی بود که وظیفه مراقبت از بازار به او واگذار شده بود، که امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و مردم را به خاطر ارتکاب گناه و انحرافی که در بازار انجام می‌شد، مجازات می‌کرد.<sup>(۴)</sup>

(۱) مسند احمد بن حنبل، الرقم ۱۹۲۱۲.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الصلاة - باب الصلاة في الثوب الواحد ملتحقا به، الرقم ۳۵۷.

(۳) ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۸۶۹.

(۴) ابن عبدالبر: الاستيعاب في معرفة الأصحاب، الطبعة الأولى، دار الجیل، بیروت، ج ۴، ص ۱۸۶۳.

## جوانان صحابی

جوانان اطراف رسول خدا (ﷺ)، افراد نمونه تاریخ هستند. آنان به حاشیه رانده شده، تنبل و نازپرورده‌های تربیت نشده نبودند. همانطور که نازشان را می‌کشیدند و به آنها احترام می‌گذاشتند، وظایفی نیز به آنان سپرده می‌شد و به آنها نیز اعتماد می‌کردند و زمام بسیاری از وظایف و مسئولیت‌های مهم و حساس را نیز به آنها محول می‌کردند.

جوانان صحابی در نزد پیامبر (ﷺ) پرورش می‌یافتند، درست و غلط را برای آنها مشخص می‌کرد و به پیروی از راه درست تشویق می‌شدند و مسیر بد را نیز از آنها دور می‌نمودند و اگر اشتباهی مرتکب می‌شدند، آنان را متوجه می‌ساختند و راه درست را به آنها نشان می‌دادند.

### ثبات و پایداری بر اسلام

گروه اول جوانان این امت، بسیار زیبا معنا و پیام اسلام را درک کرده بودند، بدین سبب رضایت کامل داشتند که اسلام را به‌عنوان یک دین بپذیرند و حاضر بودند برای آن قربانی بدهند و بر آن ثابت قدم باشند. تلخی و شیرینی و پستی و بلندی زندگی آنان را از پیروی اسلام سرد نکرد و همچنین شرم و قدرت و ضعف و ناراحتی و انتقاد، سبب نشد که از باور و اعتقاد خود دست بکشند.

«سعد بن ابی‌وقاص» وقتی که ایمان آورد هنوز سنش به بیست سال



نرسیده بود و مادرش نیز از اسلام آوردن او ناراضی بود. سعد با مادرش بسیار به نیکی رفتار می‌کرد ولی هیچ‌گاه حاضر نشد درخواست مادرش که ترک اسلام بود را بپذیرد. مادرش نیز سوگند یاد کرد تا زمانی که از اسلام دست نکشد با او سخن نخواهد گفت و از خوردن و آشامیدن پرهیز کند، و با طعنه به سعد می‌گفت: مثل اینکه خودت دعوت به این می‌کنی که خداوند تو را به نیکی با پدر و مادر توصیه نموده است. من نیز مادرت هستم و به تو دستور می‌دهم که از اسلام دست بکشی و آن را رها کنی. سه روز غذا نخورد تا اینکه از شدت ضعف بیهوش شد. پسر دیگرش عماره مقداری آب به او داد تا اینکه به هوش آمد و مادرش شروع به دعای از سعد کرد، که چنین شد خداوند متعال در اینباره آیاتی نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتُهُ أُمَّهُ وَهَنًا عَلَيَّ وَهْنٍ وَفَصَّالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ۝ وَإِن جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾<sup>(۱)</sup> [لقمان: ۱۴-۱۵] یعنی: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده ایم که در حق ایشان نیک باشد و نیکی کند، به ویژه مادر چرا که مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است. لذا توصیه ما به انسان این است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش و بازگشت بسوی من است. و هرگاه آن دو تلاش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و کوچکترین دلیل بر اثبات آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. ولی با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته ای رفتار کن.»

در روایتی دیگر آمده است هنگامی که سعد مادرش را اینگونه پریشان حال و ناخوش احوال دید به او گفت: مادر عزیزم بدان، سوگند به خداوند

(۱) ابن عساکر: تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

مادر جان اگر هزار جان داشته باشی و یکی یکی همه آنها را از دست بدهی، از دینم دست نخواهم کشید. اگر دوست داری چیزی میل کن و اگر دوست نداری نخور.<sup>(۱)</sup>

## راهنمایی صحابه

رسول خدا (ﷺ) جوانان صحابی را چه در مسائل عمومی و چه در جزئیات مربوط به زندگی شخصی از راهنمایی های خود محروم نمی کردند

## در ارزش سن جوانی

عبدالله بن مسعود از پیامبر (ﷺ) روایت می کند که فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا ابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ خَمْسٍ؛ عَنْ عُمَرِهِ فِيْمَ أَفْتَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَمَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيْمَ أَنْفَقَهُ، وَمَاذَا عَمَلَ فِيْمَا عَلِمَ»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «پاهای آدمیزاد در روز قیامت نزد پروردگارش به حرکت در نمی آید تا در مورد پنج چیز از او سؤال نشود:

درباره عمرش که در چه چیزی سپری کرده است، جوانی اش که در چه چیزی گذرانده است، و مال و ثروتش که از چه راهی آن را بدست آورده و در چه راهی صرف نموده است و نیز به علمی که داشت چگونه عمل کرد».

(۱) جامع الترمذی - أبواب صفة القيامة والرقائق والورع عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - باب في القيامة، الرقم ۲۴۱۶، حسنه الألبانی.

(۲) جامع الترمذی - أبواب البر والصلة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - باب ما جاء في رحمة الصبيان، الرقم ۲۰۵۷ و قال حسن صحيح.

## در رفتار

رسول خدا (ﷺ) به آنها می‌آموخت که احترام افراد بزرگتر از خودشان را بگیرند و می‌فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا، وَيُوقِّرْ كَبِيرَنَا»،<sup>(۱)</sup> یعنی: «کسی که نسبت به کودکان رحم نداشته باشد و به بزرگسالانمان نیز احترام نگذارد، از ما نیست».

جوانان صحابی همچون عایشه و أبوهریره روایت می‌کنند که پیامبر اکرم (ﷺ) می‌فرمود: «مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرَّفْقِ فَقَدْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الْخَيْرِ، وَمَنْ حَرِمَ حَظَّهُ مِنَ الرَّفْقِ فَقَدْ حَرِمَ حَظَّهُ مِنَ الْخَيْرِ»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «به هر کس چیزی از نرمش و مهربانی عطا شده باشد، بخت خوبی به او بخشیده شده، و هر کس نرمش و مهربانی نداشته باشد از بخت نیک محروم شده است».

## در مسائل اجتماعی

پیشوایمان (ﷺ) جوانان را راهنمایی می‌نمودند که ازدواج کنند و آن را پشت گوش نیاندازند و برای انجام ندادن آن بهانه نیاورند و می‌فرمود: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ؛ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ»،<sup>(۳)</sup> یعنی: «ای گروه جوانان! هر کدام از شما که توانایی دارد، ازدواج کند و هر یک از شما هم که نمی‌تواند ازدواج کند، روزه بگیرد چون که روزه محافظ است».

(۱) جامع الترمذی - أبواب البر والصلة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - باب ما جاء في رحمة الصبيان، الرقم ۲۰۵۷ و قال حسن صحيح.

(۲) سنن الترمذی، الرقم ۲۰۱۳ وقال حسن صحيح.

(۳) صحيح البخاري - كتاب النكاح - باب قول النبي صلى الله عليه وسلم من استطاع منكم الباءة فليتزوج، الرقم ۵۰۶۵.

## در پرستش و عبادت

ابن عمر روایت می‌کند که پیامبر (ﷺ) از طریق حفصه او را به اهمیت نماز شب توصیه نموده و فرموده است: «عَمَّ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّيَ مِنَ اللَّيْلِ»، یعنی: «عبدالله مرد بسیار خوبی است، ای کاش نماز شب داشته باشد»، بدین ترتیب پس از این ماجرا ابن عمر به نماز شب اهمیت می‌داد.<sup>(۱)</sup> یا اینکه یکبار محبوبمان (ﷺ) آخر شب به منزل علی بن ابی طالب و فاطمه که هر دو در اوان جوانی بودند، سر زدند و در قالب تذکر و هشدار به آنها فرمود: «أَلَا تُصَلِّيَانِ؟»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «آیا شما نماز نمی‌خوانید؟»

## در مشکلات و چاره اندیشی

جوانان صحابی هرگاه مشکل و گرفتاری داشتند، فوراً به خدمت رسول خدا (ﷺ) می‌رسیدند و به دنبال راه چاره می‌گشتند. و آنها در نزد پیشوایمان آنقدر راحت بودند و در به رویشان باز بود که از ابراز امیال و آرزوهای خود خجالت نمی‌کشیدند هر چند که آن موضوع در نزد مردم مایه شرم می‌بود. به عنوان مثال:

جوانی نزد پیامبر (ﷺ) آمد و گفت: ای پیامبر خدا به من اجازه دهید که زنا بکنم، مردم چشم هایشان خیره ماند و شروع به سرزنش او کردند. پیامبر (ﷺ) فرمود: «مَهْ مَهْ»، یعنی: «بایستید، بایستید» سپس از آن جوان خواست که نزدیکتر شود، او نیز نزدیک شد. فرمود: بنشین، او نیز نشست. محبوبمان فرمود: «أَتَجِبُهُ لِأَمَلِكْ»، یعنی: «این را برای مادرت می‌خواهی؟»، گفت: فدایت شوم؛ نه به خدا سوگند. عزیزمان فرمود: «وَلَا النَّاسُ يُجِبُونَهُ»

(۱) صحیح البخاری - أبواب التهجد - باب فضل من تعار من الليل فصولی، الرقم ۱۱۵۷.

(۲) صحیح البخاری - أبواب التهجد - باب تحريض النبي صلى الله عليه وسلم على صلاة الليل والنوافل، الرقم ۱۱۲۷.

**لَأُمَّهَاتِهِمْ**»، یعنی: «پس مردم نیز آن را برای مادرشان نمی‌پسندند». سپس به او فرمود: آیا این را برای دخترت می‌پسندی؟ گفت: بخدا سوگند نه ای رسول خدا (ﷺ)! خداوند مرا فدای تو کند. فرمود: پس مردم نیز این را برای دخترشان دوست ندارند. سپس فرمود: آیا این را برای خواهرت نیز می‌پسندی؟ گفت: نه بخدا، فدایتان بشوم. فرمود: پس مردم نیز آن را برای خواهرشان دوست ندارند. برای خاله اش نیز همین سخن را به او گفت، سپس دستش را بر روی سینه او گذاشت و برایش این چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ، وَطَهِّرْ قَلْبَهُ، وَحَصِّنْ فَرْجَهُ»، یعنی: «خدایا گناهش را ببخش، و قلبش را پاک بگردان و دامانش را حفظ کن».<sup>(۱)</sup>

عبدالله بن عمر که یکی از جوانان صحابی بود، دربارهٔ مشکل زندگی شخصی خود می‌گوید: پدرم، دختری صاحب نَسب را به عقدم درآورد و پس از مدتی احوال مرا از همسرم پرسید، او نیز گفت: مرد بسیار خوبی است، تا به الان با من نخواییده و از وقتی که با او ازدواج نموده ام همدیگر را در آغوش نگرفته ایم. این موضوع به پیامبر (ﷺ) رسید و از پدرم خواست که مرا به نزد ایشان بفرستد. من نیز به خدمت پیامبر رسیدم و فرمود: چگونه روزه می‌گیری؟ گفتم: هر روز. فرمود: چگونه قرآن را ختم می‌کنی؟ گفتم: هر شب. فرمودند: هر ماه، سه روز روزه بگیر و یکبار قرآن را ختم کن. گفتم: بیشتر از این را می‌توانم! فرمود: هر هفته، سه روز روزه بگیر. گفتم: بیشتر از این را می‌توانم! فرمود: دو روز، روزه بگیر و یک روز روزه بگیر. گفتم: بیشتر می‌توانم! فرمودند: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ، صَوْمَ دَاوُدَ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «پس بهترین روزه را

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۲۶۴۱.

(۲) صحیح البخاری - کتاب فضائل القرآن - باب فی کم یقرأ القرآن وقول الله تعالی فاقراءوا ما تیسر منه، الرقم ۵۰۵۲.

بگیر که روزهٔ داوود پیامبر است و یک روز در میان روزه بگیر، و در هفت شبانه روز نیز یکبار قرآن را ختم کن».

و یا اینکه اگر خودشان خجالت می‌کشیدند و رودررو در نزد رسول خدا (ﷺ) حرف دلشان را نمی‌زدند از طریق یک نفر دیگر پیام خود را می‌رساندند:

علی بن ابی‌طالب می‌فرماید: مزی زیادی داشتم و شرم می‌کردم دربارهٔ این موضوع از رسول خدا (ﷺ) سؤال بپرسم، به همین دلیل از مقداد بن أسود خواستم که در اینباره برای من سؤال کند و جوابش را برایم آورد.<sup>(۱)</sup>

## نقش جوانانی صحابی

از بارزترین میادینی که جوانان صحابی در آنها نقش داشتند. عبارتند از:

### میدان علم:

جوانان صحابی بر اهمیت به علم مانند: یادگیری زبان، خواندن و نوشتن و اهمیت به حدیث پرورش یافته بودند و در این امر نیز سهل انگاری نمی‌کردند. به عنوان مثال:

معاذ بن جبل یکی افرادی بود که در دوران پیامبر (ﷺ) قرآن را جمع آوری می‌نمود.<sup>(۲)</sup> در حالی که تا زمان وفات رسول خدا (ﷺ) سنش به

(۱) صحیح البخاری - کتاب العلم - باب من استحیا فأمر غیره بالسؤال، الرقم ۱۳۲.

(۲) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۶، ص ۱۳۷.

سی سالگی نرسیده بود.<sup>(۱)</sup>

بلکه پیامبر اکرم (ﷺ) امت را راهنمایی می کردند که قرآن را از چهار نفر یاد بگیرند که سه نفر از آنان جوان بودند مثل: سالم مولای ابو حذیفه، عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل.<sup>(۲)</sup>

همچنین بیشتر احادیث رسول خدا (ﷺ) از طریق جوانان صحابی برای ما نقل شده اند. به عنوان مثال از آنان: انس بن مالک، ابوهریره، عایشه بن ابوبکر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر بن عاص.

ابن عباس صحابی بود که رسول خدا (ﷺ) برای او دعای دانایی و آگاهی کرد و نیز به خبر امت مشهور است، وی داستانی را برای ما نقل می کند و می فرماید: وقتی که پیامبر (ﷺ) وفات نمود به یکی از مردان انصار گفتم: ای فلانی، بیا با هم برویم و از اصحاب سؤال پرسیم چون که آنان امروز تعدادشان زیاد است و در قید حیات هستند. او نیز به من گفت: چقدر جای تعجب است ای ابن عباس، یعنی با خود می گویی تا زمانی که اصحاب رسول خدا (ﷺ) زنده باشند، مردم برای حاجات خود نزد تو می آیند؟ بدین سبب درخواست مرا نپذیرفت و با من همراه نشد ولی من دست بردار نشدم و به دنبال آرزویم رفتم. برخی اوقات می شنیدم که صحابه ای حدیثی در نزد خود دارد، به دم در خانه اش می رفتم و می دیدم که وقت استراحتش است. دم در خانه اش تکیه می زد و منتظر می ماندم تا اینکه می دانست آنجا هستیم. آن صحابی به من می گفت: ای پسر عموی رسول خدا برای چه آمده ای؟ یکی را دنبال می فرستادی تا

(۱) الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۱۳۶.

(۲) صحیح البخاری - کتاب فضائل الصحابة - باب مناقب سالم مولی آبی حذیفه، الرقم ۳۷۵۸.

من نزد شما می‌آمدم. من نیز می‌گفتم: نه! وظیفه من است که نزد شما بیایم، سپس آن حدیث را از او درخواست می‌کردم و یاد می‌گرفتم. روزها گذشت و تعداد صحابه رسول خدا (ﷺ) کم شدند و مردم برای حاجات خود نزد من می‌آمدند. آن مرد انصاری به من گفت: ای ابن‌عباس تو از من عاقل تر بودی.<sup>(۱)</sup>

### میدان دعوت:

جوانان صحابی نقش برجسته ای در نشر و حفظ و پیروزی و پیشرفت دعوت اسلامی داشتند و جوانان مهاجری همچون ابن‌مسعود و عمار بن یاسر در مکه، نمونه و الگوی نخستین در این عرصه بودند و همچنین جوانان انصار نیز در این زمینه خوش درخشیدند.

هر یک از این سه نفر معاذ بن جبل، ثعلبه بن عنمه و عبدالله بن انیس که از جوانان انصار بودند برای آگاه کردن قبیله‌شان از جهالت بت پرستی با همدیگر بت های بنی سلمه را می‌شکستند.<sup>(۲)</sup>

عمر بن جموح یکی از بزرگان نامدار انصار بود که در خانه بتی به اسم مناف داشت و آن را بسیار دوست می‌داشت و تمیزش می‌کرد و بوی خوش به آن می‌زد. وقتی که تعدادی از جوانان انصار مسلمان شدند مثل معاذ بن جبل و معاذ بن عمر -پسر خودش- و از شرکت کنندگان در عقبه دوم بودند، شبانه بت عمر بن جموح را در سطل زباله می‌انداختند. فردای آن روز که عمر از خواب بیدار شد شروع به داد و بیداد کرد که

(۱) المستدرک علی الصحیحین - کتاب العلم - الأصل فی طلب الحدیث وتوقیر المحدث، الرقم ۳۶۳ وصححه الحاکم و وافقه الذهبی و قال علی شرط البخاری.

(۲) الطبقات الکبری لابن سعد، ج ۳، ص ۵۸۳.



چه کسی به خدایانمان حمله برده است؟ آن را تمیز و عطرآگین می‌کرد. آنها دوباره این بلا را سر بتش می‌آوردند. اینبار که عمر، بتش را تمیز کرد شمشیری به آن آویزان نمود و گفت؛ من نمی‌دانم چه کسی این بلا را سرت می‌آورد پس اگر خیری در توست با این شمشیر از خودت دفاع کن. شب که شد آنها دوباره بت را با خود بردند و شمشیرش را برداشتند و به جای آن یک سگ را به گردن بت بستند و در سطل زباله یکی از افراد بنی‌سلمه انداختند. عمر فردا که از خواب بیدار شد، بت را ندید و دنبالش گشت تا اینکه آن را اینگونه پیدا کرد. سپس به هوش آمد و از بت پرستی دست کشید و مسلمان شد.<sup>(۱)</sup>

### میدان جهاد:

جوانان صحابی در همان ابتدای شروع جهاد، سهم خود را در این میدان گرفتند و تا زمان مرگ این میدان را ترک نکردند. آنها از جنگ بدر تا تبوک و از جنگ یرموک تا جنگ دریایی مسلمانان و فتوحات آفریقا، خود را از جهاد در راه خود محروم نساختند.

ابن عباس می‌گوید: در روز بدر که رسول خدا (ﷺ) می‌فرمود؛ چه کسی این کار و آن کار را انجام می‌دهد تا اینقدر و آنقدر پاداش بگیرد. فوراً جوانان بر سر آن رقابت می‌کردند و سالخوردگان نیز در زیر پرچم‌ها می‌ماندند.<sup>(۲)</sup>

عبدالرحمن می‌گوید: در صف ایستاده بودم و به راست و چپ خودم نگاه می‌کردم که دو جوان انصاری را دیدم. یکی از آنها گفت: عمو جان ابو جهل را میشناسید؟ گفتم: بله، برای چه می‌خواهی برادرزاده ام؟ گفت:

(۱) أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲۰.

(۲) مصنف ابن أبي شيبة - كتاب المغازي - غزوة بدر الكبرى وما كانت وأمرها، الرقم ۳۷۸۱۶.

شنیده ام که به پیامبر (ﷺ) دشنام داده است؟ سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر او را ببینم دست از او برنمیدارم تا او را می‌کشم یا او مرا می‌کشد. آن جوان دیگر نیز همین‌ها را به من گفت. من نیز به آنها نشان دادم و او را کشتند. بعداً که به نزد رسول خدا (ﷺ) برگشتند به آنها فرمود: کدام یک از شما او را کشتید؟ هر یک از آنها می‌گفت من کُشتم! پیامبر (ﷺ) فرمود: شمشیرتان را پاک کرده اید؟ گفتند: نه! به هر دو شمشیر نگاه کرد و فرمود: هر دوی شما، او را کشته اید. و این دو جوان کسی نبودند جز معاذ بن عمر و معاذ بن عفر.<sup>(۱)</sup>

معاذ در غزوهٔ احد و خندق و دیگر غزوه‌ها همراه با پیامبر (ﷺ) شرکت نمود و از هیچ غزوه‌ای عقب نماند.<sup>(۲)</sup>

### میدان پرستش و عبادت:

معاذ بن جبل برای قبیله‌اش با اطلاع رسول خدا (ﷺ) امامت می‌کرد؛ با وجود اینکه در قبیله‌اش افرادی بودند که سنشان از معاذ بیشتر بود درحالی‌که معاذ نوجوانی تازه بالغ شده بود.<sup>(۳)</sup>

این نوع تربیت بر روی صحابه بازتاب داده شده بود و آنها نیز اینگونه با جوانان رفتار می‌کردند به همین دلیل برای امامت، جوانان امت را پیش می‌فرستادند.<sup>(۴)</sup>

(۱) صحیح البخاری، الرقم ۲۹۸۹، صحیح مسلم، الرقم ۳۳۸۳، صحیح ابن حبان، الرقم ۴۹۱۷.

(۲) الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۱۳۶. الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۱۳۶.

(۳) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۲۴۳۱، صححه شعيب الأرنؤوط و قال إنسانه صحیح علی شرط الشیخین.

(۴) المستدرک علی الصحیحین - کتاب الإمامة و صلاة الجماعة - من أدرك رکعة فقد أدرك الصلاة، الرقم ۷۹۰ و صححه و وافقه الذهبي.

## شکایت از جوانان:

بیشتر اوقات شور و شوق جوانان، شیوه تفکر و رفتار آنها با دنیابینی افراد مسن تناقض پیدا می‌کند که این حالت در طول تاریخ مشاهده شده و در جامعه رسول خدا (ﷺ) نیز این حالت اتفاق افتاده است و سؤالات به نزد پیامبر (ﷺ) برده می‌شد و ایشان نیز راه درست را به آنها نشان می‌دادند، که پیامبر (ﷺ) گاهی با ایستادن در برابر جوانان و متوجه ساختنشان و گاهی نیز با ایستادن در برابر افراد مسن، طرف درست قضیه را به آنها می‌فهماند.

روزی سلیم به خدمت رسول خدا (ﷺ) رسید و گفت: وقتی که می‌خواهیم معاذ بن جبل به نزدمان می‌آید، در روز نیز به هنگام کار زمانی که وقت نماز می‌رسد، می‌آید و برای ما نماز را طولانی می‌خواند! پیامبر (ﷺ) فرمود: «یا معاذ بن جبل، لا تکن فتانا، إما أن تصلى معی، و إما أن تخفف علی قومک»، یعنی: «ای معاذ! مردم را از دین فراری مده، یا با من نماز بخوان و یا نمازت برای قبیله ات کوتاه باشد».<sup>(۱)</sup>

هنگامی که رسول خدا (ﷺ) برای انتقام جنگ مؤته، سپاهی را تشکیل داد و پرچم آن را به دست اسامه بن زید داد، در میان سپاه اصحاب بزرگی چون ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، ابو عبیده بن جراح و سعد بن ابی وقاص و چندین اصحاب بزرگ دیگر حضور داشتند. به خاطر این موضوع افرادی اظهار نارضایتی کردند، پیامبر (ﷺ) نیز که سرش را از شدت درد بسته بود بالای منبر رفت و برای به قناعت آوردن مردم خطبه ای ایراد فرمودند و به آنها اثبات کرد که اسامه جوانی شایسته برای این مسئولیت است و فرمود: «ای مردم! این حرف و حدیث‌ها چیست که از

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۰۱۷۳، قال شعيب الأرنؤوط صحيح لغيره.

برخی از شما به من رسیده است دربارهٔ اینکه آسامه را به عنوان فرمانده انتخاب کرده ام، اگر به فرماندهی آسامه طعنه می‌زنید قبلاً نیز که سمت فرماندهی را به پدرش دادم طعنه زدید. به راستی که او برای فرماندهی درست شده بود و پسرش نیز بعد از خودش برای فرماندهی درست شده است...»<sup>(۱)</sup>

### جوان و رهبری:

همیشه به جوانان صحابی وظایف و مسئولیت‌های مهم محول می‌شد و این امر فقط مربوط به شور و شوق و فعالیت‌های آنان نبود بلکه به توانایی آن فرد نیز بستگی داشت.

جوانی که توانایی امور نظامی را داشت، به او مسئولیت‌های علمی سپرده نمی‌شد و بالعکس. این حالت در دوران رسول خدا (ﷺ) ظاهر شد و در دوران خلفای راشدین نیز از آن پیروی کردند.

پیامبر اکرم (ﷺ)، معاذ بن جبل را والی یمن کرد در حالی که هنوز سنش به سی سالگی نرسیده بود. معاذ می‌گوید: رسول خدا (ﷺ) من را فرستاد و فرمود: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَبَيْتَةَ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيَانِهِمْ فَرْتَدُّ فِي فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: «تو نزد مردمی

(۱) ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۰.

(۲) صحیح مسلم - کتاب الإيمان - باب الأمر بالإيمان بالله ورسوله وشرائع الدين والدعاء إليه، الرقم ۱۹.

از اهل کتاب می‌روی. پس آنها را به شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله دعوت کن. اگر در این امر تو را اطاعت کردند سپس به آنها بیاموز که خداوند پنج فرض نماز را بر آنان واجب نموده است و اگر در این امر نیز تو را اطاعت کردند پس به آنها بیاموز که خداوند صدقه و انفاق را بر آنها فرض نموده تا از ثروتمندان نشان گرفته شود و به نیازمندان نشان داده شود و اگر در این امر نیز از تو پیروی کردند پس پرهیز کن از اینکه بهترین اموالشان را ببری و از دعای مظلوم نیز بترس چون که بین دعای شخص ستم‌دیده و خدا پرده ای نیست».

معاذ می‌گوید: هنگامی که رسول خدا (ﷺ) مرا به یمن فرستاد با من همراه شدند و برایم وصیت نمود. من سواره و ایشان پیاده بودند، سپس فرمود: ای معاذ! شاید بعد از امسال دیگر به من نرسی و از کنار مسجد و مزارم گذر کنی. من نیز از شدت فراق و دوری از پیامبر (ﷺ) شروع به گریه کردم.<sup>(۱)</sup>

آخرین اقدام رسول خدا (ﷺ) پیش از وفات، آماده سازی سربه ای به فرماندهی اسامه بن زید برای حمله به بلقا بود که در این سپاه اصحاب بزرگی چون عمر بن خطاب نیز حضور داشتند.<sup>(۲)</sup>

هنگامی که جنگ یمامه اتفاق افتاد و تعداد زیادی از صحابه حافظ قرآن شهید شدند، عمر بن خطاب ترسید و پیشنهاد جمع آوری قرآن را به ابوبکر داد. ابتدا ایشان ترس از بدعت داشتند اما بعداً به این قناعت رسیدند و بنا به پیشنهاد عمر از زید بن ثابت درخواست نمود که مسئولیت

(۱) صحیح ابن حبان، الرقم ۶۴۸، مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۱۴۷۸، المعجم الكبير للطبرانی، الرقم ۱۷۰۶۰، صححه شعيب الأرنؤوط.

(۲) ابن الأثير: أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۱۰۴.

جمع آوری قرآن را به عهده بگیرد؛ چون که زید در این امر، پیشینه و رضایتمندی رسول خدا (ﷺ) را داشت و جوانی توانمند و قابل اعتماد بود. گرچه این مسئولیت نزد زید سنگین بود اما به این تصمیم راضی شد و در مدت زمان کمی قرآن را جمع آوری نمود.<sup>(۱)</sup>

پس از اینکه قرآن در دو جلد نوشته شد، یک نسخه در نزد ابوبکر صدیق نگهداری شد و تا هنگام وفات نزد ایشان بود سپس به عمر بن خطاب داده شد.<sup>(۲)</sup>

### مشورت با جوانان:

عمر بن خطاب علاوه بر اینکه خلیفه مسلمانان بود و به دو جنگ بزرگ امپراتوری روم و فارس مشغول بودند، اما هرگاه مشکلی برایش پیش می‌آمد یا موضوعی برای بحث گذاشته می‌شد، جوانان را جمع می‌کردند و با آنها مشورت می‌نمودند،<sup>(۳)</sup> چون که می‌دانست شاید مجموعه‌ای پیشنهاد و نظر داشته باشند که هیچ‌گاه در نزد بزرگسالان به آن دست پیدا نشود.

(۱) صحیح البخاری، الرقم ۴۴۱۰.

(۲) صحیح البخاری، الرقم ۴۷۰۵.

(۳) سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۷۳.

## کودکان صحابی

به کودکان صحابی نعمتی جدا از سایر نعمتها داده شده بود، آنها در امتحان سختِ حمایت یا انکار رسول خدا (ﷺ) قرار نگرفتند، زیرا در واقع سخت ترین امتحان برای صحابه، ایمان آوردن به کسی بود که در میان آنها زندگی می‌کرد و ناگهان ادعای نبوت کرد، بسیاری در این امتحان موفق نشدند، اما کودکان صحابی به محض اینکه خود را یافتند، اسلام را نزد پدر و مادرشان می‌دیدند و می‌شنیدند.

### محیطی مناسب:

پیامبر اکرم (ﷺ) تدارک ویژه ای برای تولد کودکان صحابی دیده بود، پدران و مادران را از همان لحظه ای که با هم نزدیکی می‌کردند تا زمانی که پسران و دخترانشان ازدواج می‌کردند و بعد از آن هم راهنمایی می‌کرد، مثلاً:

به صحابه آموخته شد که قبل از نزدیکی دعا کنند که خداوند فرزندی را که نصیبشان می‌کند از شر شیطان دور نگه دارد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جَبْنًا الشَّيْطَانَ وَجَبَّ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا»<sup>(۱)</sup>.

پیامبر خدا (ﷺ) فرزند را هدیه ای از جانب خداوند توصیف کرده است، لذا به صحابه می‌فرمود: «إِنَّ أَوْلَادَكُمْ هِبَةٌ اللَّهِ لَكُمْ، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً،

(۱) صحیح البخاری - کتاب بدء الخلق - باب صفة إبليس وجنوده، الرقم ۳۲۷۱.

وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ»<sup>(۱)</sup>، «فرزندان شما هدیه خداوند به شما هستند، به هر کس که بخواهد دختر می دهد و به هر کس که بخواهد پسر می دهد.»  
مسئولیت دیانت فرزندان و حفظ فطرت پاک آنان را بر عهده والدین قرارداد «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»<sup>(۲)</sup>، «هر نوزادی به فطرت (اسلام و یکتاپرستی) زاده می شود و پدر و مادرش او را یهودی، یا نصرانی یا مجوسی می کنند.»

سرورمان (ﷺ) می فرمود: «لَا تَدْعُوا عَلَى أَوْلَادِكُمْ»<sup>(۳)</sup>، «بر علیه فرزندانتان دعا نکنید.»

پیامبرمان خودش بر تربیت کودکان صحابی نظارت می کردف و پدر و مادران را نیز مؤاخذه می کرد، برای مثال: «عبدالله بن عامر» داستانی تعریف می کند از زمانی که هنوز کودک بود، می گوید: روزی پیامبر (ﷺ) در خانه ما نشسته بود. مادرم مرا صدا زد و گفت: بیا چیزی به تو بدهم، پیامبر (ﷺ) نیز به مادرم فرمود: می خواستی چه چیزی به او بدهی؟ مادرم گفت: به او خرما می دهم. رسول الله (ﷺ) به مادرم فرمود: «أَمَا إِنَّكَ لَوْ لَمْ تُعْطِهِ شَيْئًا كَتَبْتُ عَلَيْكَ كِذْبَةً»<sup>(۴)</sup>، «اما اگر چیزی به او نمی دادی، دروغی بر تو نوشته می شد.»

روزی «عمره بنت رواحه»، همسر «بشیر بن سعد»، از بشیر خواست تا قسمتی از دارایی خویش را به پسر او «نعمان» بدهد، اما بشیر موافقت

(۱) المستدرک علی الصحیحین، الرقم ۳۱۴۱ و صححه و وافقه الذهبی.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الجنائز - باب ما قیل فی اولاد المشرکین، الرقم ۱۳۸۵.

(۳) صحیح مسلم، کتاب الزهد والرقائق، الرقم ۳۰۱۴.

(۴) سنن ابي داود، باب فی التشدید فی الکذب، الرقم ۴۹۹۱، صححه الألبانی.



نکرد<sup>(۱)</sup>، سپس بعد از یک سال بشیر موافقت کرد، اما عمره گفت: به خدا سوگند من راضی نمی‌شوم تا زمانیکه او را نزد رسول خدا (ﷺ) نبری و او را شاهد نگیری، بشیر هم فرزندش را نزد رسول خدا (ﷺ) برد و گفت: ای رسول خدا! من قسمتی از دارایی خویش را به این پسرم بخشیده‌ام، مادر این پسر هم دوست دارد که شما بر این گواه باشید، پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: آیا جز این پسر فرزند دیگری داری؟ گفت: آری. فرمود: آیا آنچه را که به او داده‌ای به سایر فرزندان نیز بخشیده‌ای؟ گفت: خیر.<sup>(۲)</sup> پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى هَذَا، هَذَا جَوْرٌ، أَشْهَدُ عَلَى هَذَا غَيْرِي، اَعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي النَّحْلِ، كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللِّطْفِ»<sup>(۳)</sup>، «من بر این شهادت نخواهم داد، این ظلم است، یکی دیگر را جز من بر آن شاهد بگیر، در بخشش بین فرزندان عدالت را رعایت کنید، چنانکه دوست دارید آنان در احسان و نیکی با شما عادل باشند.»

رسول الله (ﷺ) حتی نماز را کوتاه می‌کرد تا یک زن صحابی به نوزادش که گریه می‌کرد، رسیدگی کند و می‌فرمود: «إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ، أُرِيدُ أَنْ أَطَوَّلَ فِيهَا، فَاسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَاتَّجَوَّزُ فِي صَلَاتِي؛ كَرَاهِيَةً أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ»<sup>(۴)</sup>، «آنگاه که به نماز می‌ایستم می‌خواهم نماز را طولانی بخوانم ولی چون گریه کودکی را می‌شنوم، نماز را کوتاه می‌کنم. زیرا زشت می‌دارم که مادرش را [که در پشت سر من در جماعت است] به مشقت افکنم.»

(۱) صحیح ابن حبان، کتاب الهبة، الرقم ۵۱۰۴.

(۲) صحیح مسلم، الرقم ۱۶۲۳.

(۳) صحیح ابن حبان، الرقم ۵۱۰۴، صححه شعيب الأرنؤوط.

(۴) صحیح البخاری، کتاب الأذان، الرقم ۷۰۷.

## دعا کردن:

یکی از شادی‌ها و ویژگی‌های کودکان صحابی این بود که بلافاصله به خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند، و بعضی از آنها نیز دعای خاص پیامبر (ﷺ) نصیبشان شد، به عنوان مثال:

پیامبر (ﷺ) ابن عباس را به سینه خود چسبانید و گفت: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ»<sup>(۱)</sup>، «بارالها، او را حکمت بیاموز.»

یا هنگامی که «أُمُّ سُلَيْمٍ» از پیامبر خدا (ﷺ) درخواست کرد برای «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ» دعا کند، او نیز فرمود: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ، وَبَارِكْ لَهُ فِي مَا أَعْطَيْتَهُ»<sup>(۲)</sup>، «بارالها! مال و اولاد او را زیاد کن و در آنچه به وی داده‌ای برکت ارزانی فرما.»

برخی از آنها نیز بطور کلی از دعای رسول خدا (ﷺ) بهره‌مند شدند، مثلاً هنگامی که پیامبر برای انصار و فرزندانشان دعا کرد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ»<sup>(۳)</sup>، «بارالها! انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را بیامرز.»

## ناز کشیدن:

پیامبر (ﷺ) بسیار ناز کودکان را می‌کشید، به آنها اهمیت زیادی می‌داد و در آغوششان می‌گرفت، آنها را بر دوش می‌گذاشت و می‌بوسید، با آنها بازی می‌کرد و وقتی از کنارشان رد می‌شد، به آنها سلام می‌کرد.

(۱) صحیح البخاری - کتاب فضائل الصحابة - باب ذکر ابن عباس، الرقم ۳۷۵۶.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الدعوات - باب قول الله تعالى وصل عليهم ومن، الرقم ۶۳۳۴.

(۳) صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة - باب من فضائل الأنصار، الرقم ۲۵۰۶.

از ابوهریره (رضی الله عنه) نقل است که گفت: اقرع بن حابس وقتی دید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حسن را می‌بوسد، گفت: من ده فرزند دارم و هیچ یک از آنان را تا به حال نبوسیده‌ام. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ لَا يَرْحَمُ، لَا يُرْحَمُ»<sup>(۱)</sup>، «کسی که رحم نداشته باشد، مورد رحم قرار نمی‌گیرد».

همین مثال در میان صحابه نیز دیده می‌شد و آنها این حدیث را به خوبی فهمیده بودند، مثلاً زمانی که عمر بن خطاب خلیفه بود، یکبار در خانه بود که یکی از کارکنان دارالخلافه نزد او آمد و عمر را دید که دراز کشیده است و فرزندانش روی شکم او مشغول بازی هستند، مرد از این کار امیرالمومنین خوشش نیامد، عمر از واکنش او تعجب کرد و از او پرسید: مگر تو در خانه چگونه رفتار می‌کنی؟ گفت: وقتی به خانه می‌روم، کسی حرفی نمی‌زند. عمر بلافاصله تصمیم گرفت او را برکنار کند و گفت: تو که با زن و فرزندانت مهربان نیستی، چگونه با امت محمد (صلی الله علیه و آله) مهربانی خواهی کرد!<sup>(۲)</sup>

انس بن مالک می‌گوید: رسول الله (صلی الله علیه و آله) به دیدار ما می‌آمد و چنان با ما راحت بود که گاهی از برادر کوچکم که پرنده ای داشت و آن را «نُعَیر» نامیده بود، حال پرنده را می‌پرسید و می‌گفت: «ای ابو عُمَیر، نُعَیر چه می‌کند؟»<sup>(۳)</sup>

ابوهریره می‌گوید: من در یکی از بازارهای مدینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همراهی می‌کردم، سپس برگشت و من نیز برگشتم. فرمود: «پسرک کجاست؟ -سه مرتبه فرمود- حسن بن علی را فراخوانید.» حسن هنوز

(۱) صحیح البخاری، الرقم ۵۹۹۷، صحیح مسلم، الرقم ۲۳۱۸.

(۲) المستطرف فی کل من مستطرف، ص ۱۳۷.

(۳) صحیح البخاری، کتاب الادب، الرقم ۶۱۲۹.

کوچک بود، من نیز دیدم که حسن دارد راه می‌رود و گردنبندی نیز در گردنش است، پیامبر (ﷺ) آغوش خود را برای او باز کرد، و با اشاره دست او را صدا زد، آنگاه که حسن آمد، آن حضرت او را در کنار خود قرار داد و گفت: «بارالها، او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار.»<sup>(۱)</sup>

«یعلی بن مره عامری» می‌گوید: همراه رسول خدا (ﷺ) به مهمانی که دعوت شده بودیم، می‌رفتیم. در میانه راه حسین را دیدیم که همراه کودکان بازی می‌کرد. رسول خدا (ﷺ) جلوی آنها ایستاد و دست خود را گشود؛ اما او از این طرف به آن طرف فرار می‌کرد و رسول خدا (ﷺ) را به خنده می‌آورد. تا این که حضرت او را گرفت یک دستش را زیر چانه و دست دیگر را در پشت گردنش قرار داد، سپس سرش را بالا گرفت و او را بوسید، و فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي، وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»، «حسین از من است و من از حسینم.»<sup>(۲)</sup>

این تنها مختص به پسر بچه‌های صحابی نبود، بلکه به دختر بچه‌های صحابی نیز همین اهمیت و محبت را قائل می‌شد، مثلاً «ام خالد»، دختر کوچکی بود که همراه با مادرش از حبشه بازگشته بود، یک دست لباس سیاه کوچک برای رسول خدا (ﷺ) آورده بودند، او نیز فرمود: ام خالد را به نزد من فراخوانید. وقتی او را آوردند، پیامبر (ﷺ) با دستان خویش لباس را بر تن او کرد و فرمود: «أبلی وأخلقی»، «آن را کهنه کنی و پاره کنی»، یعنی آنقدر عمر کنی که این چنین لباسهای زیادی را کهنه و پاره کنی. سپس برای شاد کردن ام خالد، در آن مجلس جداگانه با ام خالد به زبان حبشی صحبت می‌کرد و می‌فرمود «سَنَه، سَنَه»، یعنی: زیباست، زیباست.<sup>(۳)</sup>

(۱) صحیح البخاری، الرقم ۵۸۸۴.

(۲) المستدرک علی الصحیحین، الرقم ۴۸۴۸ وصححه و وافقه الذهبی.

(۳) المستدرک علی الصحیحین، الرقم ۴۲۷۱، المعجم الکبیر للطبرانی، الرقم ۲۴۰

## تحقیر نکردن:

رسول خدا (ﷺ) هرگز کودکان را تحقیر و شرمنده نمی‌کرد، بلکه نمونه‌ایی از تعامل با کودکان را ارائه داد که بهانه بسیاری از مسلمانان برای کتک زدن یا تندخویی نسبت به کودکان را از بین برد. هر گونه تندخویی نسبت به کودکان بیانگر سهل انگاری ما در برابر ادای وظیفه و مسئولیت نسبت به آن کودک است، بنابراین به جای ادای مسئولیت به تندخویی و کتک پناه می‌بریم.

«انس بن مالک» می‌گوید: ده سال در خدمت پیامبر اکرم (ﷺ) بودم، هرگز مرا به خاطر کاری که به من می‌سپرد و در آن سهل انگاری می‌کردم یا انجام نمی‌دادم، سرزنش نمی‌کرد، حتی اگر کسی از خانواده یا نزدیکانش مرا سرزنش می‌کرد، مانع آنها نیز می‌شد.<sup>(۱)</sup>

روزی جمعی از صحابه نزد رسول خدا (ﷺ) نشسته بودند، پس از مدتی برای ایشان آب آوردند و از آن نوشید، در طرف راست ایشان پسر بچه‌ای بود که از همه خردسال تر بود و در طرف چپشان نیز بزرگسالان بودند. طبق سنت و آدابی که پیامبر خدا (ﷺ) به صحابه آموخته بود، حق طرف دست راست است که اول آب بنوشد، اما پیامبر اکرم (ﷺ) ترجیح داد که ابتدا به بزرگسالان تعارف کند، و در عین حال نیز عزت نفس آن پسر بچه را فراموش نکرد و فرمود: «يَا غُلَامُ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ الْأَشْيَاحَ»، «ای پسر، آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا آب را به بزرگسالان بدهم؟»، او نیز گفت: «سهمی که از جانب شما به من برسد، هرگز آن را به کسی نمی‌دهم یا رسول الله»، پیامبر خدا (ﷺ) هم بدون هیچ سرزنشی آب را به او داد.<sup>(۲)</sup>

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۱۳۶۲۲.

(۲) صحیح البخاری - کتاب الشرب والمساقاة - باب من رأى أن صاحب الحوض والقربة أحق بمائه، الرقم ۲۳۶۶.

## اعتقادات و عبادات:

مسئله ایمان، مهمترین مسئله نزد اصحاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بود، حتی قبل از آموختن قرآن، مسائل ایمان به آنها تعلیم داده می‌شد، چنانکه «ابن عمر»<sup>(۱)</sup> و «جندب بن عبدالله»<sup>(۲)</sup> به آن اشاره کرده‌اند.

«ابن عباس» داستانی از دوران بچگی خود روایت می‌کند و می‌گوید: رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) یک بار مرا نصیحت می‌کرد، فرمود: «يَا عَلَّامُ، إِنِّي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ؛ أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ، أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»<sup>(۳)</sup>، «ای جوان، من به تو جملاتی یاد می‌دهم: از (امر و نهی) الله متعال محافظت کن، او نیز از تو محافظت می‌کند، از (امر و نهی) الله متعال محافظت کن، او را همراه و یاری‌رسان خود می‌بینی، و اگر درخواست کردی از الله درخواست کن، و اگر طلب کمک کردی، از الله طلب کمک کن، و بدان اگر همه امت جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند نفعی به تو برسانند مگر چیزی که الله متعال برای تو نوشته باشد، و اگر جمع شوند تا ضرری به تو برسانند، نمی‌توانند ضرری به تو برسانند مگر چیزی که الله متعال برای تو نوشته باشد، قلم‌ها برداشته شده‌اند و صحیفه‌ها نیز خشک شده است.»

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به صحابه خود توصیه می‌کرد که به نماز فرزندان خود

(۱) المستدرک علی الصحیحین - کِتَابُ الْإِيمَانِ - کیف يتعلم القرآن، الرقم ۱۰۲ و صححه ووافقه الذهبي.

(۲) سنن ابن ماجه - أبواب السنة - باب في الإيمان، الرقم ۶۱، صححه الألبانی.

(۳) جامع الترمذی - أبواب صفة القيامة والرقائق والورع عن رسول الله، الرقم ۲۵۱۶ وقال حسن صحیح.

اهمیت دهند و در آن سهل انگاری نکنند، می‌فرمود: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ، وَاصْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ سِنِينَ»<sup>(۱)</sup>، «چون فرزندانان به هفت سالگی رسیدند آنان را به نماز خواندن امر کنید، و چون به ده سالگی رسیدند و نماز نخواندند آنان را بزیند و تنبیه کنید.»

به کودکان صحابی علاوه بر تعلیم واجبات، سنن نیز تعلیم داده می‌شد؛ به عنوان مثال نماز استخاره، که متأسفانه امروزه برخی از مسلمانان بالغ نیز نسبت به آن بی‌توجه هستند. «جابر بن عبدالله» روایت می‌کند: «پیامبر اکرم (ﷺ) نحوه استخاره در کارها را به ما تعلیم می‌داد، همانگونه که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می‌داد.»<sup>(۲)</sup>

## بنیاد علمی:

پیامبر اکرم (ﷺ) برای بنیاد علمی کودکان صحابی اهمیت زیادی قائل بود و این امر در سیر زندگی دوران مدینه به وضوح نمایان است، از جنگ بدر که اولین جنگ سرنوشت ساز مسلمانان بود، زمانی که اسرای جنگ بدر در دست آنها بود، یکی از شروط آزادی اسیران کافر، آموزش خواندن و نوشتن به کودکان صحابی بود.

همچنین پیامبر خدا (ﷺ) به زید سفارش کرد که زبان یهود را یاد بگیرد، خودش می‌گوید: پیامبر خدا (ﷺ) به من دستور داد که زبان یهود را یاد بگیرم و فرمود: «إِنِّي وَاللَّهِ مَا آمَنُ يَهُودَ عَلَى كِتَابِي»، نیم ماه طول نکشید که آن را یاد گرفتم، از آن پس وقتی پیامبر (ﷺ) می‌خواست نوشته‌ای

(۱) سنن أبي داود - كتاب الصلاة - باب متى يؤمر الغلام بالصلاة، الرقم ۴۹۵.

(۲) صحيح البخاري - أبواب التهجد - باب ما جاء في التطوع مثنى مثنى، الرقم ۱۱۶۲.

به زبان آنها بنویسد، من برایش می‌نوشتم و اگر نوشته‌ای از آنها دریافت می‌کرد، من نیز برایش می‌خواندم.<sup>(۱)</sup>

این نوع از توجه و احترام به کودکان و نوجوانان از سوی پیامبر خدا (ﷺ) و یارانش در طول تاریخ اسلام بازتاب داشته است و هزاران نمونه شگفت انگیز در این زمینه در مناطق، ملل و زمانهای مختلف مشاهده می‌کنیم، از جمله:

امام «بخاری» پیش از ده سالگی احادیث زیادی را از حفظ بود. و در شانزده سالگی نیز ده‌ها کتاب حفظ کرده بود.

«ابن منده» در هشت سالگی حدیث اخذ و نقل کرده است.

«ابن ابی الفوارس» محدث، در سن هشت سالگی حدیث اخذ کرده است.

«ابن نجار» در ده سالگی حدیث روایت کرده است.

امام «البرزالی» از سن هشت سالگی حدیث اخذ کرده است.

«ابونعیم» در سن هشت سالگی حدیث روایت کرده است.

«ابن حجر» در نه سالگی تمام قرآن را حفظ نموده است.

«ابن عبدالبر» از پانزده سالگی حدیث اخذ و روایت کرده است.

بنابراین، جای خود دارد که ما نیز به کم‌سن و سال‌ها احترام بگذاریم و به آنها به چشم تحقیر نگاه نکنیم، به آنها گوش فرا دهیم، و حتی اغلب اوقات به آنها گوش فرادهیم، نه اینکه گستاخانه گوششان را بگیریم و شخصیت آنها را بشکنیم.

(۱) سنن ابی داود - کتاب العلم - باب روایة حدیث أهل الكتاب، الرقم ۳۶۴۵.



## شخصیت سازی:

پیامبر اکرم (ﷺ) و یارانش به بنیاد شخصیت کودکان صحابی اهمیت زیادی می‌دادند، به همین دلیل آنها را با خود به مسجد و خطبه‌های نماز جمعه می‌بردند. آنها را به مجالس بزرگان می‌بردند و به هنگام نبودشان احوال آنها را جویا می‌شدند، در هنگام بیماری از آنها عیادت می‌کردند، تا آنجا که پیامبر یک امت و رهبر یک دولت به طور ویژه کودکان را عیادت می‌کرد، مانند عیادت برادر «انس» در هنگام بیماری، حتی یهودیان نیز از این امر مستثنی نبودند، بلکه پیامبر رحمت از فرزندان بیمار یهودیان نیز عیادت می‌کرد.

از انس روایت است که گفت: پسری یهودی که به پیامبر (ﷺ) خدمت می‌کرد، مریض شد. پیامبر (ﷺ) به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او گفت: «اسلام بیاور»، او به سوی پدر خود نگریست که نزدیکش نشسته بود. پدرش به او گفت: از ابوالقاسم (ﷺ) اطاعت کن. پس او مسمان شد. پیامبر (ﷺ) بیرون آمد در حالی که می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ»<sup>(۱)</sup>، «ستایش خدایی را که او را از آتش دوزخ نجات داد.»

«عبدالله بن عمر» با پدرش به مجالس پیامبر (ﷺ) می‌رفت، همانطور که خودش روایت می‌کند: «روزی پیامبر (ﷺ) از صحابه درباره درختی که شبیه مسلمان است، پرسید. صحابه هر کدام از درختی در صحرا نام بردند و من چنین اندیشیدم که آن درخت باید خرما باشد، اما از گفتن آن خجالت می‌کشیدم، تا اینکه پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «آن درخت، درخت خرما است.» عبدالله می‌گوید: من نیز به پدرم گفتم در دلم با

(۱) صحیح البخاری، کتاب الجنائز، الرقم ۱۳۵۶.

خودم می‌گفتم که جوابش درخت خرماست ولی از گفتن آن خجالت می‌کشیدم، پدرم گفت: اگر آن را می‌گفتی، برای من خوشایندتر بود از اینکه به فلان و بهمان چیز دست پیدا کنم. [اشاره به شتران سرخ موی].»<sup>(۱)</sup>

(۱) صحیح البخاری - کتاب العلم - باب الحیاء فی العلم، الرقم ۱۳۱.

## صحابه و فتوحات اسلامی

یکی از موضوعات بسیار حساس و مهم در رابطه با صحابه، مسئله فتوحات است؛ چون که از طرف دشمنان یا افراد ناآگاه و جاهل، تصویری زشت از آن نشان داده شده و بازار مباحث را گرم کرده است، در حالی که هدف کلی فتوحات رفع موانع پیشروی دعوت و حذف حاکمان ظالم بوده است.

مهمترین شبهه‌هایی که در مورد فتوحات، تحریک کننده هستند در این چند مورد زیر دیده می‌شوند:

هدف صحابه در فتوحات: آنها معتقدند که اهداف دنیوی و حکومت و دنیا عامل انگیزشی صحابه بوده است.

قوانین فتوحات: آنها معتقدند که قوانین با ستم همراه بوده و گناه زیادی انجام گرفته است.

نتایج فتوحات: آنها معتقدند که نتایج فتوحات منفی بوده، و حذف قبایل و تقسیم آنها و کوچک سازی چند آیین و مذهب بوده است.

درباره اهداف فتوحات اسلامی می‌توانیم بدون شک بگوییم که ارتباطی با دستاوردهای دنیایی و رقابت بر سر سرمایه و قلمروی دنیایی ندارد؛ بلکه هدف بزرگ فتوحات، حذف موانع پیشروی دعوت و راهنمایی مردم است. پس اگر هدفی دنیوی در پشت فتوحات می‌بود بایستی متون شرعی از حج کافران بعد از فتح مکه به دست مسلمانان جلوگیری نمی‌کرد؛ چون

مکه به یک منبع بزرگ تجاری و مکان توریستی بزرگی تبدیل می‌شد، اما کاملاً برخلاف این موضوع در قرآن کریم بیان شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۸]، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بی‌گمان مشرکان (از نظر فکری) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (سال نهم هجری) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر بر اثر قطع تجارت آنان با شما، از فقر می‌ترسید، نترسید که خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود بی‌نیاز می‌گرداند؛ چرا که خدای آگاه دارای کمال عنایت و حکمت است.»

زیباترین نمونه در این مورد نیز گفتگوی مسلمانان با رستم فرمانده فارس است که تلاش می‌کند با مال و ثروت، صحابه را راضی کند؛ اما این پاسخ را از صحابه دریافت می‌کند: «ما برای به‌دست آوردن مال و ثروت دنیا نزد شما نیامده ایم؛ بلکه درخواست ما برای آخرت است و این مربوط به دوران گذشته بود که در مقابل شما لابه و زاری می‌کردیم، و از آنچه در نزد خود داشتید درخواست می‌نمودیم. خداوند متعال پیامبری را برایمان فرستاد و ما نیز دعوتش به سوی دین حق را لبیک گفتیم»<sup>(۱)</sup>.

هنگامی که ربیعی فرستاده مسلمانان برای معامله و نشست به نزد رستم می‌رود. فارسیها از دید خودشان فکر می‌کردند که شکوه دارایی و فرماندهی‌شان را در معرض نمایش می‌گذارند تا مسلمانان را به شگفت آورند، بالش و زیراندازی از طلا یا پوشیده از طلا با تخت سلطنتی مجلل. در مقابل ربیعی با لباسی پاره داخل شد و بر روی زمین نشست و با صراحت به آنها گفت: «ما دوست نداریم بر روی این‌همه تشریفات

(۱) ابن الجوزی: المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، ج ۴، ص ۱۶۷.

بنشینیم». وقتی از او پرسیدند که هدف از آمدنشان چه بوده است؟ پاسخش به دنیا و حکومت ارتباطی نداشت بلکه فرمود: «آمده ایم بندگان را از پرستش بندگان به سوی پرستش پروردگار، و نیز از ظلم و ستم آیینها به عدالت اسلام ببریم».<sup>(۱)</sup>

همچنین وقتی عباده بن صامت برای مقوقس توضیح می‌دهد، پیام را این چنین واضح بیان می‌کند: «هدف و درخواست ما؛ جهاد در راه خدا و پیروی از رضایتمندی اوست، اینکه ما با دشمنان خداوند می‌جنگیم برای به‌دست‌آوردن دنیا و افزایش ثروت و سامان نیست، بلکه بر هر کدام از ما ترسی نیست اگر حتی قنطاری (واحد پول آلبانی) طلا داشته باشد یا حتی یک درهم نیز نداشته باشد؛ چون که مرام هر یک از ما به این دنیا، فقط یک تکه نان است که بخورد و گرسنگی شب و روز او را رفع نماید، و یک لباس است که خود را با آن بپوشاند؛ هر کدام از ما فقط این را داشته باشیم برایمان کافی است».<sup>(۲)</sup>

این سخنان و اهداف، چیزی نبود که بدون دلیل به آن رسیده باشند یا برای حيله و نیرنگ بگویند؛ بلکه آنها حاضر بودند در پای مسلمان بودنشان و حفظ پیام خداوند، حتی با نزدیکان خونی‌شان نیز بجنگند، و همان پیامبری که پیروش بودند و چنین دیدگاهی برایشان ایجاد کرده بود به آنها آموخته بود که فقط جهاد در راه خداوند دارای معنا و شکوه است.

أبو هریره می‌گوید: روزی مردی گفت؛ ای رسول خدا (ﷺ) کسی هست که هم می‌خواهد در راه خدا جهاد کند و هم در نظر دارد چیزی از منافع دنیوی را نیز به دست آورد! پیامبر فرمود: «لَا أُجْر لَهُ»، یعنی: «هیچ

(۱) ابن الجوزي: المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم، ج ۴، ص ۱۶۸.

(۲) ابن عبدالحکم: فتوح مصر و المغرب، ص ۸۹.

پاداشی نمی‌برد»، برخی صحابه هنگامی که این را شنیدند بر دلشان بسیار سنگینی کرد، به آن مرد گفتند: دوباره به نزد پیامبر (ﷺ) برگرد ممکن است خوب متوجه نشده باشی! آن مرد دوباره برگشت و همین سؤال را مطرح کرد و همین پاسخ را دریافت کرد. آن صحابه برای بار سوم آن مرد را دوباره نزد پیامبر (ﷺ) فرستادند و گفتند شاید خوب متوجه نشدی؛ ولی باز هم این پاسخ را دریافت کرد.<sup>(۱)</sup>

همین روش بود که امت را از پیر و جوان گرفته تا زن و مرد بر این اصل تربیت نمود که هدفش از جنگ فقط پیروزی پیام خداوند و رسیدن به شهادت باشد، و برای ما غریب و ناآشنا نیست که این نوع تربیت چنین کسی را پرورده نماید که در جنگ یرموک نوجوانی جلوی ابو عبیده برود و به او بگوید: ای امیر! می‌خواهم جان خود را در راه خداوند فدا کنم؛ بلکه شهادت نصیبم شود، به من اجازه می‌دهید در جنگ شرکت کنم؟ اگر هر پیامی هم برای رسول خدا (ﷺ) دارید به من بگویید تا آن را به ایشان برسانم.<sup>(۲)</sup>

شاید گفته شود برای تبلیغ دین چه نیازی به فتوحات است؟

در پاسخ می‌گوییم: دین اسلام، دینی نیست که زبان و نژاد و ملیت و مکان، آن را مرزبندی کرده باشد؛ بلکه دینی جهانی برای تمام آدمیزاد تا روز قیامت است و این نیز با نص صریح بیان شده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]، یعنی: «ای پیامبر! ما تو را جز به‌عنوان رحمت جهانیان نفرستاده ایم».

(۱) سنن أبي داود - كتاب الجهاد - باب فيمن يغزو ويلتمس الدنيا، الرقم ۲۵۱۲.

(۲) الواقدي: فتوح الشام، ج ۱، ص ۱۹۴.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱]، یعنی: «والامقام و جاوید کسی است که فرقان (جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود محمد نازل کرده است، تا اینکه جهانیان را بدان بیم دهد و آن را به گوش ایشان برساند».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [سبأ- ۲۸]، یعنی: «ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده ایم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی، اما بیشتر مردم بی‌خبرند».

هرگاه از تبلیغ پیام خداوند به جهان جلوگیری می‌شود و در مقابل پیشروی دعوت موانع ایجاد می‌شود، پس باید موانع از سر راه برداشته شوند نه اینکه به بهانه حکمت و امنیت و صلح به گروهی گمراه اجازه داد که تاریکی را بر سر مردم چیره کنند و اجازه ندهند که از روشنایی برای آنها حرفی زده شود، درست مثل اینکه جمعی از معلمان بخواهند شهری بیسواد را خواندن و نوشتن بیاموزند؛ اما تعدادی ظالم و ستمکار به خاطر منافع شخصی‌شان بخواهند شهر به همان حال و وضع خود بماند و جدای از اینکه شهر را به دست این گروه باسواد نمی‌دهند؛ بلکه حتی اجازه نمی‌دهند وارد شهر بشوند تا خواندن و نوشتن را به مردم آن شهر بیاموزند. سپس اقدام برای از سر راه برداشتن این تعداد کم نیز به‌عنوان تجاوز محسوب می‌شود.

درباره قوانین فتوحات نیز در حالت عادی قوانین این بوده است که ستمی در آن اتفاق نیفتد؛ بلکه برای برداشتن ظلم و ستم بوده است. سپاهی که برای فتوحات فرستاده شده فقط به گرفتن آن سرزمین دستور داده نشده؛ بلکه راهکار و تصمیم و راهنمایی ویژه‌ای در رابطه با ارزش آیینی و اخلاقی و اجتماعی و چندین گرایش و زمینه دیگر به آن داده

شده است، برای مثال اینها بخش هایی از راهنمایی های ابوبکر صدیق برای سپاه فتوحات است:

خیانت نکنید و فریب ندهید.

لاشئ کشته شدگان را مثله نکنید.

کودکان، افراد سالخورده و زنها را نکشید.

کسانی که در اماکن مذهبی هستند و مسلمان هم نیستند را نکشید، و پرستشگاه هایشان را نیز تخریب نکنید.

درختان ثمردار را قطع نکنید.

حیوان را بی دلیل سر نبرید مگر اینکه گرسنه باشید، و فقط برای خوردن ذبح کنید.

و این موارد در طول سالهای فتوحات اسلامی توسط صحابه اجرا شده است، اگرچه اشتباه و انحراف در زمان رسول خدا (ﷺ) اتفاق افتاده و برای صحابه تصحیح شده است؛ اما حالت های نادر و استثناء بر حالت های عادی و کلی، غالب نمی شود.

در اینجا لازم می دانیم اطلاعاتی مختصر و ابتدایی درباره فتوحات در دوران خلفای راشدین را نشان دهیم؛ چون که صحابه زمام فتوحات را در دست داشتند، اگرچه این موضوع به مطالعه بسیار دقیق و جزئی نیاز دارد؛ اما در اینجا مروری سریع بر آن می اندازیم.



## فتوحات در زمان ابوبکر:

اولین مشکل ابوبکر صدیق پس از بدست گرفتن خلافت، مسئله مرتدین بود، و به فضل خداوند متعال توانست این مسئله را نیز حل کند. سپس به این فکر افتاد که جهاد علیه فارس و روم را اعلام کند که از دلایل آن عبارتند از:

**اول:** حفظ شوروشوق و برنامه جهاد در مسلمانان و ازبین رفتن آن؛ چون که ابوبکر در اولین خطبه رسمی خلافتش، شعاری را سر داد: «هر قومی از جهاد دست بکشد، خداوند آنها را ذلیل خواهد ساخت».<sup>(۱)</sup> قبلاً نیز هدف جهاد را بیان کردیم که برای رفع موانع پیشروی دعوت و نابودی ستم است.

**دوم:** بُریدن دست مخفی پشت دشمنان داخلی، چون که فارس و روم اگرچه آشکارا به مسلمانان حمله نمی‌کردند؛ ولی به طور مخفیانه محرک و پشتیبان جنبش مرتدین بودند که اگر حدومرزی برای آنها تعیین نمی‌شد به شیوه‌های دیگری برای دولت اسلامی دردساز می‌شدند.

**سوم:** نقش مُثنی بن حارث در متقاعدکردن خلیفه ابوبکر صدیق تا به او اجازه دهد با فارس بجنگد.

ابوبکر صدیق برای شروع فتوحات چند قدم اساسی نهاد:

اول: دعوت مسلمانان برای شرکت در فتوحات.

دوم: مشورت با بزرگان صحابه و افراد خبره و باتجربه.

سوم: محروم کردن مرتدین در اولین اقدام فتوحات.

(۱) ابن هشام: السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۶۱، صحیح إسناده ابن کثیر فی البدایة والنهایة ج ۵، ص ۲۶۹.

چهارم: ترتیب بخشی قوانین و راهنمایی مخصوص فتوحات و شیوه برخورد سپاه مسلمانان با دشمنان.

پنجم: ترتیب بخشی ارتش و اولویتها و نیز مشخص کردن هدف و نقشه و مسیرهای فتوحات.

### فتوحات عراق:

قدم اول در فتوحات عراق از طرف مُثنی بن حارث گذاشته شد، هنگامی که از خلیفه خواست به او اجازه بدهد که به خاک عجم یعنی فارس ساسانی حمله کند. ابوبکر نیز به او اجازه داد.<sup>(۱)</sup> مُثنی هم در این عرصه آزمونی ابتدایی ولی موفق را نشان داد. دیری نپایید که ابوبکر صدیق حوزه تلاشش را گسترش داد و سه دسته نظامی را تشکیل داد، و فرمانده هر یک را نیز مشخص کرد:

دسته خالد بن ولید از یمامه به طرف جنوب غرب عراق برود، و علاوه بر آن از مدینه نیز یک سپاه کمکی برای او فرستاد.<sup>(۲)</sup>

دسته عیاض بن غنم که به بصره نزدیک بود، به طرف شرق عراق برود و سپاه کمکی نیز برای او هم فرستاد.<sup>(۳)</sup>

سپاه خالد بن ولید پیشروی را شروع کرد و چند جنگ سخت و یکطرفه ایی را انجام داد: جنگ ذات السلاسل، جنگ مذار، جنگ ولجه،

(۱) البلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۳۸

(۲) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۷۶ - ۳۷۷.

(۳) تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۴۶.

جنگ آلیس، جنگ حیره»<sup>(۱)</sup> در همهٔ این جنگها مسلمانان پیروز شدند و سرزمینهای فراوانی را تحت سلطهٔ خود قرار دادند و غنیمت های زیادی را نیز به دست آوردند، و همچنین ترس و بیم سپاه مسلمانان نیز به دل فارسها نشست.

سپس خالد، حیره را مرکز اصلی عراق قرارداد و از همینجا نیز فرمانده را برای سایر مناطق انتخاب می کرد و کار و بارها را انجام می داد. سپس قعقاع را مسئول حیره کرد

و مرحلهٔ جدیدی از پیشروی را آغاز کرد و جهت پیشروی او نیز به سمت سپاه عیاض بن غنم بود بدین خاطر که دو ارتش به هم برسند، این شد که انبار و عین تمری را فتح نمود و در آنجا نیز به درخواست عیاض به سمت دومه الجندل رفت و پیروزی بزرگی در جنگهای دومه الجندل، حصید و مصیخ به دست آورد. سپس به سوی منطقهٔ فراض رفت که نقطهٔ به هم پیوستن حجاز و شام و عراق بود، در آنجا با سه ارتش متفاوتِ مزدوران عرب، ارتش روم و فارس روبه رو شد که هر سه آنها را شکست داد و پیروزی بزرگی را به دست آورد. بعد از آن به دستور ابوبکر صدیق، مثنی امیر عراق شد و به خالد بن ولید نیز سفارش شد که به سمت شام برود.<sup>(۲)</sup>

## فتوحات شام:

فتح سرزمین شام در دوران رسول خدا (ﷺ) نیز پیشینه ای داشت و

(۱) تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۴۹ - ۳۶۵.

(۲) تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۷۳ - ۳۸۴.

این هم پایه و اساس خوبی برای ابوبکر و صحابه بود تا بعد از فارغ شدن از جنگ با مرتدین به فکر دروازه فتوحات به سمت شام باشند. بدین سبب در سال دوازده هجری، ابوبکر صدیق در ابتدا با بزرگان صحابه مشورت نمود که پس از بحث و مناقشه ای دقیق در این مورد متفق شدند که پیشروی به سمت شام را شروع کنند،<sup>(۱)</sup> خلیفه دعوتنامه ای رسمی برای مناطق اسلامی به منظور شرکت در فتوحات شام را فرستاد<sup>(۲)</sup> که فوراً مردمان زیادی برای مشارکت در سپاه به سوی مدینه آمدند.<sup>(۳)</sup>

نخست خالد بن سعید أموی به عنوان فرمانده سپاه برای فتوحات شام انتخاب شد؛ اما بعداً سَمَت فرماندهی به یزید بن ابوسفیان داده شد<sup>(۴)</sup> و ارتش پشتیبانی هم برای آن تعیین شد،<sup>(۵)</sup> سپس سپاه دیگری به فرماندهی شرحبیل بن حسنه به سرزمین حرّان فرستاده شد،

سپاه سوم نیز به فرماندهی عمرو بن عاص به سمت فلسطین فرستاده شد،<sup>(۶)</sup> و سپاه چهارم نیز به فرماندهی أبو عبیده بن جراح به طرف حمص فرستاده شد، سپاه آماده باش هم به فرماندهی عکرمه بن أبوجهل در مدینه برای هرگونه حمله غافلگیرانه تشکیل شد.<sup>(۷)</sup>

هدف اصلی حملات این بود سرزمینهای عربی که در چنگ بیزانسیها بودند را تحت نظر حکومت اسلامی قرار دهند. شیوه حمله نیز اینگونه

(۱) ابن عساکر: تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۶۱ - ۶۴.

(۲) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۵.

(۳) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۱۱۱.

(۴) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۱۱۲.

(۵) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۷.

(۶) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۱۱۲.

(۷) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۶.

بود که هر سپاه از یک طرف حمله کند، سپاهیان هم آن گونه که سفارش شده بودند شروع به حرکت کردند و چند رویارویی اتفاق افتاد. به ناچار بیزانسها به فکر متفرق ساختن سپاه مسلمانان افتادند، مسلمانان نیز برای جلوگیری از متفرق شدن سپاه پس از مشورت با خلیفه مسلمانان تصمیم تجمع ارتش به آنها داده شد، سپس ابوبکر صدیق احساس کرد که این اوضاع و موقعیت به یک فرمانده شجاع نظامی نیاز دارد که برای این کار خالد بن ولید را انتخاب نمود و به طور رسمی از او خواست که عراق را ترک کند و فرماندهی فتوحات شام را بر عهده بگیرد، او نیز دستور خلیفه را عملی ساخت و راه بسیار ویژه و خطرناکی را در پیش گرفت و در مدت زمانی کوتاه سپاه را به شام رساند و فرماندهی سپاه مسلمان را برعهده گرفت و در مدت کوتاهی مرز گسترده ای از شام فتح شد. در همه جنگها مسلمانان پیروز شدند و بی نظیرترین پیروزی آنها در جنگ یرموک بود،<sup>(۱)</sup> که در نتیجه غنایم فراوانی برای آنها باقی می ماند و ارتش دشمن نیز شکست می خورد، و شکوه و هیبت مسلمانان نیز بیشتر می شد که همه اینها نیز یک نوع آمادگی برای فتح دمشق بود.

به طور کلی پیشروی فتوحات در دوران خلافت ابوبکر صدیق با منهجی شرعی صورت پذیرفت و اهداف و اصول جهاد در آن عملی شد، اگر در برخی موارد انحراف و سهل انگاری در آن بود، در حالت عمومی توانست هدف جهاد و شیوه منهج و تعامل با نتایج را به درستی عملی سازد، و در آن مسلمانان نتایج فراوانی را به دست آوردند، از جمله:

اول: گسترش یافتن مرز دولتشان.

دوم: انتشار گسترده آیینشان، چون که همزمان با قدرت نظامی، قدرت

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۶ - ۲۰.

دعوت نیز کار خود را انجام می‌داد.

سوم: شکست قدرتهای بین‌المللی معاصرشان که فارس و روم بودند.  
 چهارم: مسلمانان از رقابت داخلی و منطقه‌ای وارد میدان رقابت بین‌المللی شدند، و شکوه و هیبت بیشتری پیدا کردند.  
 پنجم: به لحاظ مادی غنایم مسلمانان رو به افزایش رفت و پیشرفت اقتصادی پیدا کردند.

### فتوحات در دوران عمر بن خطاب:

فتوحات در دوران عمر بن خطاب از چند جهت به شیوه‌ای گسترده، پیشرفت را به خود دید و در آن امپراتوری ساسانی به طور کامل از بین رفت و گزرگشده نیز به امپراتوری بیزانس رسید.

### اول: فتوحات عراق و جبهه شرق:

عمر بن خطاب در اولین اقدام شروع خلافتش، بانگ جهاد برای جمع شدن مسلمانان و مشارکت در سپاه مسلمانان در جنگ مناطق عراق را سر داد. در مرحله دوم، دعوت سایر قبایلی که قبلاً از اسلام مرتد شده بودند و سپس دوباره مسلمان شدند را نیز شامل می‌شد،<sup>(۱)</sup> این هم نوعی صلح و اختلاط مرتدین سابق با مسلمانان بود تا در برابر غمخواری برای اسلام و مسلمانان خود را مسئول بدانند.

(۱) ابن‌الأثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۷۴.

در اولین اقدام یک سپاه بزرگ چند هزار نفری را تشکیل داد و سپس خلیفه، ابوعبیده ثقفی را به‌عنوان امیر سپاه تعیین کرد و ابوعبیده نیز به سمت عراق رفت و یکسری جنگ زنجیره ای و رویارویی با فارسها را انجام داد که در بیشتر آنها مسلمانان پیروز شدند و مناطق تحت سلطهٔ ساسانیان به دست مسلمانان رسید،<sup>(۱)</sup>

مشهورترین رویارویی‌ها شامل: جنگ نمارق، جنگ جسر، جنگ بویب، جنگ قادسیه، فتح مدائن، جنگ جلولا، فتح اهواز، فتح نهاوند. دو جنگ یکطرفه را به‌عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

### جنگ قادسیه:

فارسها پس از سلسله شکست هایشان، به خود آمدند و برای جبران‌ش سپاه بزرگی را تشکیل دادند. مثنی بن حارث نیز سپاه مسلمانان را جمع نمود و درخواست سپاه پشتیبانی را نیز به مرکز خلافت رساند. خلیفه پس از مشورت با بزرگان صحابه، سپاه بزرگی به فرماندهی سعد بن ابی وقاص فرستاد، با رسیدن سپاه که به درخواست خود مثنی بود، فرماندهی کل سپاه مسلمانان نیز به سعد بن ابی وقاص داده شد. سپاه ساسانی هم به فرماندهی رستم با ده‌ها هزار سرباز مسلح و ده‌ها فیل به‌طرف مسلمانان پیشروی کرد. در ابتدا وفد (پیام‌رسان) مسلمانان به نزد رستم، فرماندهٔ فارس رفت و هدف از آمدن خودشان را آشکار ساخت و آنها را به اسلام دعوت نمود، رستم؛ مانند پادشاه قبل (خسرو پرویز) عصبانی شد و در پاسخ بانگ جنگ را سر داد، سپس در منطقهٔ قادسیه رویارویی

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۹، ص ۵۹۳-۵۹۹. - ۳۷.

سختی اتفاق افتاد و مسلمانان پیروز شدند و شکستی کمرشکن ساسانیان را فراگرفت.<sup>(۱)</sup>

### فتح نهاوند (فتح الفتوح) و نتایج آن:

سپاه فارس در منطقه ای کوهستانی در نهاوند جمع شدند و با تصمیم یزدگرد، پادشاه فارس، سپاه فارس از مناطق مختلف به سمت نهاوند رفتند و سپاهی با بیش از صد هزار سرباز را تشکیل داد. خبر این آماده سازی به گوش امیرالمؤمنین رسید، او نیز بعد از مشورت با بزرگان صحابه تصمیم گرفت سپاه مسلمانان منتظر حمله فارس نباشد و خودشان پیشروی کنند. برای این کار نیز سپاه کمکی از مناطق عراق به سپاهی که مسئولیت حمله را برعهده داشت، فرستاده شد، سپاه پشتیبانی هم از مکه فرستاده شد و نعمان بن مقرن هم فرمانده سپاه شد. هنگامی که سپاه مسلمانان نزدیک شدند، ترس و وحشت به دل فارسها افتاد و درخواست نشست و معامله کردند. هرچند که نشست انجام شد؛ اما سرانجام جالب و مثمر ثمری نداشت. بعد از محاصره ای سخت، مسلمانان سپاه دشمن را ناچار کرد که از سنگرهایشان بیرون بیایند و حمله کنند. جنگی سخت بین هر دو طرف رخ داد و کشتاری بی سابقه در هر دو سپاه انجام شد. سپاه فارس شکست خورد و عقب نشینی کرد، در حال عقب نشینی نیز راه را گم کردند و تعداد بیشماری از آنها نابود شدند. سپس مسلمانان وارد نهاوند شدند و غنیمت بسیاری نیز برایشان باقی ماند. مردم شهر نهاوند پناه داده شدند. پس از این ماجرا، سپاه فارس به طور کلی از پا درآمدند و به خاطر بزرگی این پیروزی، این جنگ به فتح الفتوح مشهور شد و بعد از این هم «همدان»

(۱) البلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۵۱ - ۲۵۵.



«ری»، «قومس»، «جرجان (گرجان)»، «طبرستان»، «آذربایجان» و «باب» با صلح فتح شدند. فتوحات به طرف مناطق شرقی کشیده شد و هر یک از شهرهای «نیشابور»، «طوس»، «نسا» و «بلخ» نیز فتح شدند. سپاه فارس در هرجایی که جمع می‌شدند سریع شکست می‌خوردند و آنقدر تحت فشار قرار گرفتند که از پادشاه چین درخواست کمک کردند تا به یاریشان بشتابد؛ اما این هم دردشان را دوا نکرد، سپس در نهایت تمام مناطق فارس فتح شد<sup>(۱)</sup> و یزدگرد نیز از رودخانه عبور کرد و به تُرکها پناه برد و در آنجا ماند و سپس در همان جا نیز به دست ترکها (ترک چوپانی) کشته شد،<sup>(۲)</sup> با این هم امپراتوری ساسانی به کلی از بین رفت.

### فتوحات شام:

ابتدای فتوحات شام در دوران عمر بن خطاب با عَزَل خالد بن ولید و انتصاب ابو عبیده به جای او شروع شد، دلایل عَزَل خالد بن ولید نیز عبارت بود از:

اول: به دلیل پیروزی‌های پی‌درپی خالد بن ولید، برخی از مردم گمان می‌کردند که عامل این همه پیروزی خالد بن ولید است، و این موضوع هم به لحاظ باور و عقیده جای خطر بود و هم به لحاظ واقعیت نیز با داشتن چنین عقیده‌ای با نبود خالد، سپاه مسلمانان روحیه‌شان ضعیف می‌شد.<sup>(۳)</sup>

دوم: خالد بن ولید در اقداماتش به نوعی خواهان قدرتی بالا و مستقل

(۱) مسکویه: تجارب الأمم و تعاقب الهمم، ج ۱، ص ۳۸۰ - ۴۱۰.

(۲) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۴.

(۳) البدایة والنهائة، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

بود و حاضر نبود برای امور جزئی به نزد خلیفه برگردد. خلیفه نیز بر این معتقد بود اگر برای خالد حدومرزی تعیین نشود، فراتر می‌رود و از حد تجاوز می‌کند. بدین سبب به خالد پیشنهاد داد که دست از این موضع خود بکشد؛ ولی خالد راضی نشد و به‌ناچار خلیفه تصمیم به عزل او داد.<sup>(۱)</sup>

سوم: عمر بن خطاب سیاست تعویض والی و فرماندهان را داشت و این سیاست را فقط برای خالد عملی نساخت؛ بلکه می‌خواست افراد جدیدی را بر سرکار آورد و به مسئولین بیاموزد که دل خود را به پُست و مقامشان خوش نکنند، به همین دلیل در دوران خلافتش چندین والی و فرمانده را عوض کرد.

این روایتی که اختلاف آن دو را به دوران کودکی‌شان برمی‌گرداند، و گویا با هم کشتی گرفته و خالد، عمر را بر زمین زده است و بعداً عمر در دوران خلافتش این داغ بر دلش مانده و خالد را عزل نموده است، روایتی نادرست و کودکانه است؛ چون که شخصیت عمر بن خطاب با مسلمان بودنش به طور کامل تغییر یافت، اکنون چطور در مقام خلافت که مسئولیت تمام مسلمانان را برعهده داشته، چنین کاری را مرتکب می‌شود؟!

هنگامی که نامه عزل خالد بن ولید به دست أبو عبیده رسید، به خاطر احترام به خالد مدتی طولانی این خبر به خالد نرسید تا اینکه آن را از زبان افراد دیگری شنید، با شنیدن خبر و اطمینان یافتن از صحت آن، خالد فوراً از امر خلیفه اطاعت نمود و تحت فرماندهی أبو عبیده قرار گرفت.<sup>(۲)</sup>

مشهورترین فتوحات این لشکر شامل فتح اردن و فتح دمشق بود.

(۱) ابن حجر: الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۲۵۵.

(۲) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

## جنگ یرموک:

هرقل زمانی که شکست سپاه خود را از دمشق، بعلبک، حمص و چند منطقه دیگر را شنید، خود را جم و جور کرد و نامه ای به تمام مناطق فرستاد و آنها را به یک جنگ آیینی دعوت نمود تا همه مسیحیان در آن شرکت کنند،<sup>(۱)</sup> به این صورت یک سپاه بزرگ چندصد هزار نفری متشکل از روم، ارمنی و عرب را تشکیل داد و شروع به حمله کرد،<sup>(۲)</sup> به ابوعبیده نیز تمام جزئیات حرکات سپاه گزارش می‌شد، در ابتدا سپاه مسلمانان در چند منطقه در مقابل سپاه روم عقب نشینی کردند و در چند منطقه نیز که قبلاً فتح شده بود، عقب نشینی کردند که این امر به نوعی هرقل را فریب داد و رومیان تصور کردند که مسلمانان می‌خواهند به طور کلی شام را ترک کنند. از آن طرف نیز ابوعبیده پس از مشورت با خالد بن ولید تصمیم گرفت خاک یرموک را مثل یک میدان جنگی یکطرفه مشخص کند، تا اینکه در منطقه یرموک رویارویی هر دو سپاه روم و مسلمانان رخ داد،<sup>(۳)</sup> جنگ یرموک در سال پانزده هجری اتفاق افتاد.<sup>(۴)</sup>

به دلیل بزرگی سپاه روم، برای اولین بار سپاه مسلمانان با شیوه ای جدید ترتیب داده شد که به استراتژی خالدی مشهور است، این استراتژی هم نقش یکطرفه ای در جنگ داشت. پس از رویارویی هر دو سپاه، و کشتار بی سابقه چند روزه هر دو طرف، دوباره سپاه مسلمان پیروز شدند و رومها به سختی شکست خوردند.<sup>(۵)</sup>

(۱) الواقدي: فتوح الشام، ص ۱۴۸ - ۱۵۵.

(۲) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۱۳۶.

(۳) الواقدي: فتوح الشام، ص ۱۴۸ - ۱۵۵.

(۴) الذهبي: تاريخ الإسلام، ج ۲ ص ۸۲.

(۵) تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۳۹۶ - ۴۰۴.

## بعد از جنگ یرموک:

پس از شکست رومی‌ها در یرموک، بار دیگر هرقل از خاک شام دست کشید و خیلی خود را به آن مشغول نساخت، سپاه مسلمانان نیز به پیشروی‌های خود ادامه دادند و مناطق گسترده‌ای را فتح نمودند.

## فتح قدس:

فتح بیت المقدس در سال پانزده هجری اتفاق افتاد. سپاه مسلمانان برای فتح قدس به فرماندهی عمر بن عاص و سپاه رومی‌ها نیز به فرماندهی اَرطَبون بود. در ابتدا عمر خواست از طریق فتح چند منطقه اطراف ایلیاء سپاه مقابل را مشغول و خسته کند،<sup>(۱)</sup> سپس محاصره سنگینی بر شهر وارد کرد و نامه‌ای به فرمانده رومی‌ها فرستاد که شهر را تحویل دهند، او نیز این شرط را گذاشت که خود خلیفه عمر بن خطاب به بیت المقدس بیاید و ایشان عهدنامه را بنویسد. عمر نیز پیام را به خلیفه رساند و عمر نیز علی بن ابی طالب را به‌عنوان جانشین خود در مدینه قرارداد و خود را به شهر رساند و بدون جنگ بیت المقدس فتح شد،<sup>(۲)</sup> سپس خلیفه عهدنامه‌ای برای مردم ایلیاء نوشت که شامل این موارد می‌شد:

اعلام شروط عهدنامه از طرف عمر بن خطاب انجام شد که خلیفه مسلمانان بودند، شاهدان نیز چهار صحابه و فرمانده سرشناس میان مسلمانان بودند: «خالد بن ولید»، «عمر بن عاص»، «عبدالرحمن بن عوف»، «معاویه بن ابوسفیان»:

(۱) الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۹.

(۲) النویری: نهاية الارب فی فنون الأدب، ج ۱۹، ص ۱۷۱.

جان و مال و سامان مردم اِیلیاء در امان است.

کلیسا و صلیب هایشان محفوظ است و نباید مصادره، تخریب و دستکاری شوند و نباید در دینداریشان مورد فشار واقع شوند و آسیبی به آنها وارد شود.

نباید یهودیان در اِیلیاء همنشین مسیحیان باشند.

مسیحیان موظف اند به هنگام درو و برداشت محصولات، سرانه یا جزیه پرداخت کنند و در مقابل آن جان و مال و دین و نمادهای دینی‌شان در امان می‌مانند.

هر کس به ماندن در این شهر راضی نیست تا زمانی که از شهر خارج می‌شود و به مکانی امن می‌رسد، جان و مال و دینش محفوظ است.

روم‌ها و دزدان باید اِیلیاء را ترک کنند، یا باید شروطی را که گذاشته شده است، بپذیرند در مقابل همان حقوقی که برای مسیحیان هست برای آنها نیز وجود دارد.

عهدنامه به ذمه و پناه خدا و پیامبرش و خلیفه مسلمانان و همه مؤمنان پیوست شد، یعنی هر مسلمانی به آن عمل نکند، مرتکب عمل حرام شده و سرپیچی از فرمان خدا محسوب می‌شود.<sup>(۱)</sup>

### فتح مناطق کوردنشین:

به طور کلی، فتح مناطق کوردنشین در هر دو حمله فتوحات «عراق و طرف شرق» و «فتوحات شام» شامل جنگی مستقل بین کورد و مسلمانان

(۱) تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۰۹.

نبود؛ بلکه کوردها در میان دو جبهه متفاوت فارس و روم تقسیم شده بودند. شماری از کوردها در هر دو جبهه، قسمت کوچکی از سپاه فارس یا روم را تشکیل می‌دادند. یعنی کوردها در مناطق خودشان قدرت منطقه ای و مستقلی نداشتند اگرچه در چند منطقه سپاهی کورد وابسته به فارسها بود،<sup>(۱)</sup> و هنگامی که سپاه مسلمانان در مناطق کوردنشین با سپاه فارس یا سپاه روم روبه‌رو می‌شدند، قسمتی از کوردهایی که در سپاه بودند با مسلمانان می‌جنگیدند؛ اما مقابله ای آنچنان سخت در مناطق کوردنشین دیده نشده است. می‌توان دلیل این را نیز به بیزاری بیشتر کوردها از هر دو قدرت فارس و روم و عدم آمادگی آنها برای قربانی دادن برای این دو حکومت برگرداند؛ چون که اهانت و سختی‌های زیادی از این دو قدرت چشیده بودند. بیشتر اوقات فرماندهان این حکومتها در نهایت اهانت و بی‌احترامی، حس درونی خود را در برابر کوردها ابراز می‌کردند به‌عنوان مثال آنها در برابر دشمنانشان این عبارت را به کار می‌بردند «ای پسر آن زن فاحشه ای که در خیمه کوردها بزرگ شدی».<sup>(۲)</sup>

به‌رحال در مناطق کوردنشین جنگ میان مسلمانان و سپاه غالب منطقه با مشارکت تعدادی کمی از کوردها رخ داده است، و در برخی مناطق نیز تعدادی از کوردها دفاع کرده اند و در هر دو کشتار صورت گرفته است، در برخی از مناطق هم با صلح، تحت حکومت سپاه اسلام قرار گرفته اند.

(۱) تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۶۷.

(۲) تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۹ و ۱۷۸.

## فتوحات شمال آفریقا:

فتوحات شمال آفریقا در دوران خلافت عمر بن خطاب و با فرماندهی عمرو بن عاص شروع شد که پس از فتوحات گسترده مناطق شام شروع شد،<sup>(۱)</sup> آنگاه عمرو بن عاص از طرف خلیفه مسئول شد تا پیشروی به سمت مصر را آغاز کند. اولین اقدام فتوحات نیز با فتح «فرما» شروع شد، و پیشروی سپاه مسلمانان از یک منطقه به منطقه دیگر ادامه داشت و به دنبال آن نیز «بلبیس»، «أم دنین» و «فیوم» فتح شد.<sup>(۲)</sup>

## فتح قلعه بابلین:

سپاه رومی‌ها در قلعه بابلین سنگر گرفته بودند و عمرو بن عاص نیز آنها را به شدت محاصره کرد و پی‌درپی تلاش می‌کرد که آنجا را فتح کند؛ اما ممکن نشد،

به همین دلیل از خلیفه درخواست لشکر پشتیبانی کرد و خلیفه نیز سپاهی متشکل از چهار دسته نظامی هزارنفری را فرستاد.<sup>(۳)</sup>

سپس صلحی میان سپاه اسلام و لشکر روم و مردم مصر صورت گرفت که شامل این موضوعات بود:

اول: بندهایی که به قبطی‌هایی اختصاص داشت که در اصل مصری بودند:

پرداخت جزیه از طرف مصری‌ها به دولت اسلامی.

(۱) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰۴.

(۲) أبوالقاسم المصري: فتوح مصر والمغرب، ص ۸۱، ۸۰، ۲۱۰.

(۳) أبوالقاسم المصري: فتوح مصر والمغرب، ص ۸۳.

پرداخت خراج زمین های مصر به دولت اسلامی.

جزیه و خراج فقط متعلق به مردان بود و زنان و کودکان از آن مستثنی بودند.

اگر این شروط انجام شد، مال و سامان و زن و کودکانشان نیز در امان هستند.

باید مصری‌ها از طرف سپاه اسلام از خطر دشمن محافظت شوند.<sup>(۱)</sup>  
دوم: بندهایی که به سپاه روم و نوبی‌هایی که مصری نبودند، اختصاص داشت:

رومی‌های داخل مصر مختار هستند که در مصر بمانند یا آنجا را ترک کنند.

ماندن رومی‌ها و نوبی‌ها به پایبندی آنها به بندهایی که در صلحنامه میان قبطی‌ها و مسلمانان آمده، وابسته است. هرکسی از آنان که بماند او نیز همین حق و وظیفه را دارد، و هر کس راضی نباشد پناه داده می‌شود تا زمانی که به مکان موردنظر خود برسد و از دولت اسلامی خارج شود.

نوبی‌ها حق واردات و صادرات داشته باشند.<sup>(۲)</sup>

نمونه فتح مناطق دیگر عبارت است از: فتح «اسکندریه»، «برقه» و «طرابلس».

(۱) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۲۱۲-۲۱۵.

(۲) ابن کثیر: البداية والنهاية، دار هجر، ج ۱۰، ص ۹۲.



## فتوحات در دوران خلافت عثمان بن عفان

پس از شهادت عمر بن خطاب، دو قدرت زخمی و شکست خورده توسط سپاه اسلام یعنی رومی‌ها و ساسانیان این فرصت را غنیمت شمردند تا در یک حمله معکوس مناطقی که قبلاً از دست داده بودند را بگیرند. به همین دلیل از طرف جبهه شرق، یزگرد ساسانی تلاش می‌کرد سپاهی را جمع آوری کند و به دولتهای اسلامی منطقه حمله کند. قدرتهای منطقه ای نیز از آذربایجان و چند جای دیگر شروع به شکستن عهدنامه و صلحشان با مسلمانان کردند. از طرف جبهه غرب نیز هرقل قدرت و توانایی خود را در نزدیکی اسکندریه جمع کرد تا مناطقی که قبلاً تحت سلطه خودش بود و به خاطر فتوحات اسلامی به دست مسلمانان افتاده بود را پس بگیرد.

در مقابل این خطر، خلیفه عثمان بن عفان سیاستی طولانی مدت را شروع نمود که شامل:

**اول:** آرام کردن مخالفان و از بین بردن خطرات کنونی برای قدرت های اسلامی که شامل اجتماع هر دو قدرت ساسانی و بیزانس در هر دو جبهه شرق و غرب و از جمله مخالفان نیز «آذربایجان»، «استخر»، «طبرستان»، «جرجان (گرجان)»، «خراسان»، «کرمان»، «ری»، «همدان» و «اسکندریه» بود.<sup>(۱)</sup>

**دوم:** ادامه پیشروی به مناطق خارج از مرز دولت اسلامی برای نابودی و ریشه کنی عاملین حمله به مسلمانان و ادامه دادن سیاست پیشروی به جای دفاع و عقب نشینی، از جمله فتح «مرو»، «جزجان»، «تخارستان»<sup>(۲)</sup>،

(۱) تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۵۸.

(۲) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۹.

«ارمینیا»، «طرابلس شام»، «جزیره قبرس»، «فتوحات شمال آفریقا»، فتح «نوبه» و فتح «اندلس (فتح اسپانیا)».<sup>(۱)</sup>

**سوم:** تبلیغ اسلام در مناطق فتح شده به طوری که به تدریج به قسمتی از بدنه امت اسلامی تبدیل شوند و به جای مخالفت کردن و ایجاد مشکلات به نیروی پشتیبان دعوت اسلامی و پیشروی به اطراف تبدیل شوند.

چهارم: عملی‌سازی شیوه ای جدید از قدرت نظامی در میان سپاه اسلام که به خاطر پیشروی‌های سپاه اسلام تشکیل این قدرت نیازی ضروری بود که شامل ساختن کشتی‌های اسلامی بود که مشوق اصلی این کار هم معاویه بن ابوسفیان بود. هرچند که در دوران خلافت عمر تلاش نمودند که خلیفه را قانع کند تا مسلمانان جنگ دریایی را نیز تجربه کنند؛ اما خلیفه راضی نشدند. در دوران خلافت عثمان چند بار موضوع را پیش کشیدند تا اینکه خلیفه راضی شد،<sup>(۲)</sup> قبلاً نیز پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به کشتی‌های مسلمانان اشاره کرده بودند.<sup>(۳)</sup> آشکارترین فعالیت در زمینه کشتی‌های اسلامی شامل:

### حمله معاویه به قبرس و فتح آن.<sup>(۴)</sup>

جنگ ذات الصواری با فرماندهی عبدالله بن ابی سرح در اسکندریه<sup>(۵)</sup> که جنگی بسیار سخت بود و پیروزی یکطرفه مسلمانان از آن حاصل شد.<sup>(۶)</sup>

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۶۴۹.

(۲) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۱۵۳.

(۳) صحيح البخاري، الرقم ۲۶۵۴، صحيح مسلم، الرقم ۳۶۲۶.

(۴) البلاذري: فتوح البلدان، ص ۱۵۳.

(۵) الذهبي: سير أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۷۰.

(۶) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

چند نمونه ای از حوادث فتوحات این دوران:

فتح آرمینیا: در سال ۳۱ هجری،<sup>(۱)</sup> پرقدرتی و ادامهٔ حملهٔ سپاه اسلام به فرماندهی مسلمة فهری به مناطق آرمینیا و ناامیدی ارمنی‌ها از حمایت بیزانس، ارمنی‌ها را ناچار کرد که با سپاه اسلام صلح کنند و منطقه تسلیم دولت اسلامی شود.<sup>(۲)</sup>

جنگ ترکه‌ها: جنگ میان مسلمانان و ترکه‌ها در دوران خلافت عمر بن خطاب شروع شد،<sup>(۳)</sup> سپس در دوران خلافت عثمان بن عفان مسلمانان بعد از چند رویارویی سخت توانستند چند منطقه را فتح کنند.<sup>(۴)</sup>

جنگ ذات الصواری: جنگی دریایی میان سپاه مسلمانان با رومی‌ها بود و فرماندهی سپاه اسلام به دست عبدالله بن ابی‌سرح بود و تعدادی از صحابهٔ مشهور نیز در آن شرکت داشتند. قسطنطین پسر هرقل نیز با صدها کشتی، سپاه رومی‌ها را فرماندهی می‌کرد. پس از رویارویی سخت، مسلمانان پیروز و سپاه مقابل نیز به شدت شکست خورد.<sup>(۵)</sup>

کشتن یزگرد: در دوران خلافت عثمان بن عفان، یزدگرد پادشاه ساسانیان در تلاش بود که سپاهش را ترتیب دهد تا مناطق از دست رفته را پس بگیرد؛ اما موفق نشد و به‌خاطر شکست‌هایش از این شهر به آن شهر فرار می‌کرد تا اینکه با ذلت (به دست چوپانی تُرک) کشته شد.<sup>(۶)</sup>

(۱) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۲.

(۲) البلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۶-۱۹۷.

(۳) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۱۵۶-۱۵۷.

(۴) ابن الأثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱۱-۴۱۲.

(۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

(۶) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۳-۳۰۰.

## فتنه میان صحابه

صحابه آن گروهی بودند که دهها آیه قرآن و حدیث پیامبر (ﷺ) آنها را به نیکی وصف می‌کنند، خشنودی خداوند و سربلندی و دلخوشی روز آخرت مزدهای قرآن و سنت برای صحابه بودند بدین جهت صحبت کردن در مورد مسائل مربوط به صحابه نیاز به دقت بیشتری دارد.

یکی از مسائلی که سبب انتقاد دشمنان و غرب شناسان و افراد داخل امت اسلامی نیز شده عبارتند از انتقاد آنها از فتنه میان صحابه است، اینها درصدد اند که از چند جهت موضوع را بزرگ جلوه دهند:

اول: تکرار روایت‌های نادرست و تلاش برای راست جلوه دادن این روایت‌های نادرست که آنقدر در نوشته‌های متفاوت و سخنرانی و جدلهایشان آن را تکرار می‌کنند تا اینکه بسیاری از مردم آن را راست و درست می‌پندارند بدون اینکه تحقیق و پژوهشی اساسی برای این روایت‌ها انجام دهند.

دوم: دست بردن در روایت‌ها، به‌عنوان مثال افزایش تعداد کشته شدگان.

سوم: سوءنیت داشتن در شرح و تفسیر، به‌گونه‌ای که تمام تلاش و اقدامات صحابه را طمع سیاسی برآورد می‌کنند نه اجتهادی، بنابراین موضوع را اینگونه نشان می‌دهند که گویی همه این مسئولیت‌ها برای دستیابی به قدرت و حکومت بوده است.

چهارم: چشم پوشی از حضور نقش های خارجی مثل سبأیی ها، اصلاً به گونه ای از آن حاشا می کنند چنانکه بگویی تمام منابع تاریخی همراه با مطالبی که دلشان به آنها خوش است، دروغ بوده است و به سبأیی ها تهمت زده اند.

هدفشان از اینها چند چیز است، از جمله:

اول: تلاش برای سیاه نمایی آزمون پیشینه صحابه، تا بگویند آنهایی که اینگونه عمل کردند اگر در گذشته زمینه برایشان فراهم می شد همین کار را می کردند، تا بگویند همیشه هدف صحابه قدرت طلبی بوده است، به عبارتی دیگر می خواهند بگویند صحابه در دوران رسول خدا (ﷺ) منافق بوده اند.

دوم: تلاش برای ایجاد شک و گمان در صحت قرآن و حدیث، تا بگویند این همان افرادی هستند که قرآن و حدیث را روایت نمودند به همین دلیل ممکن است به آرزوی خودشان این دو مصدر را دستکاری کرده باشند.

سوم: ایجاد شک و گمان در باور و عقیده مسلمان در مقابل دانایی پروردگارش نسبت به غیب، چنانکه بگویند خدایی که رضایت و خشنودی خود را برای این صحابه اعلام کرده است بعداً صحابه شروع به نفرت از یکدیگر کردند و خون ریختند.

چهارم: تا این پیام خود را ثابت کنند که صحابه بهترین گروه نبودند؛ بلکه آنها نیز مانند سایر مردم بودند و هیچ وجه تمایزی ندارند.

پنجم: تا بگویند محمد (ﷺ) در تبلیغ رسالت و تربیت اطرافش موفق نبوده است، و حتی درباره خوبی و شخصیت رسول خدا (ﷺ) سخن ناروا بگویند.

اما اهل سنت و جماعت همیشه تلاشهایشان را پوچ و خنثی نموده و راستی‌ها را آشکار کرده است. هر چند که مغرضان اگر به آن دوران برگردند و با چشم خود آن شرایط را ببینند، باز همان رای و نظر خود را دارند یا همکار سبایی‌ها و خوارج می‌شدند.

### باید اینگونه به فتنه صحابه بنگریم:

صحابه هدفشان پاک بوده و آنچه را که انجام داده اند با قصد و نیت بد نبوده است، چون بیشتر آنهایی که در بیعت رضوان شرکت کردند در میانشان افرادی بودند که خداوند رضایت و خشنودی خود را از آنها اعلام کرد. موضوع دیدگاه متفاوت صحابه برای چاره اندیشی، مسئله و مشکلی بود که دشمنان اسلام ایجاد کرده بودند.

رهبران هر دو دسته صحابه مجتهد بودند، امام علی که مژده بهشت به او داده شده بود و عالمی نابغه و از افراد نزدیک به پیامبر (ﷺ) بود، طلحه و زبیر نیز هر دو مژده داده شده به بهشت و از صحابی‌های دلسوز پیامبر (ﷺ) و نیز از فقیهان امت بودند. مادرمان عایشه نیز محبوب رسول خدا (ﷺ) و دختر شخصی راستگو و بزرگ صحابه و اولین خلیفه مسلمانان و خود نیز فقیه ترین زن امت اسلامی بوده است، پس آیا می‌شود کسانی که خداوند بهشت را به آنها وعده داده اینقدر نیت و اهدافشان زشت و بد بوده باشد؟ پناه بر خدا از چنین سخنانی.

رویدادن جنگ و اختلاف میان مسلمانان آخرین خط قرمز نیست، بلکه قابل انتظار و پیش بینی است؛ چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا

بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾، [الحجرات: ٩] یعنی: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد، با آن دسته ایی که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی گردد و حکم او را پذیرا می شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت به کار برید، چرا که خداوند عادلان را دوست دارد».

پس به همین دلیل در جنگ جمل هر دو طرف صلح کردند؛ اما منافقین در شب برای جاماندگان آتش جنگ را برافروختند.

ارقام بالای که درباره کشتار میان صحابه ذکر شده، دروغ محض است و تعداد، از این ارقام که ذکر شده بسیار کمتر است، بلکه بیشتر طرفداران بعدی گروه های سیاسی، روایت های بسیاری برای این رویدادها ذکر کرده اند.

## فتنه دوران عثمان بن عفان

### سبایی ها:

عبدالله بن سبا: فردی یهودی و اهل یمن بود که در دوران خلافت عثمان بن عفان مسلمانی خود را اعلام کرد،<sup>(۱)</sup> به ابن سواد مشهور بود،<sup>(۲)</sup> هدف او نیز نفوذ به داخل مسلمانان به قصد ضربه زدن به دولت اسلامی بود، فوراً در مناطق حجاز، بصره و کوفه شروع به عملی ساختن نقشه های

(۱) مسکویه: تجارب الأمم، الطبعة الثانية، مطبعة سروش، طهران، سنة ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۴۳۵.

(۲) ابن الأثیر: الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۷.

خود کرد و تلاش نمود که در مناطق شام نیز هوادار جمع کند،<sup>(۱)</sup> اما معاویه سریعاً خطر این فرد را حس کرد و مانع او شد،<sup>(۲)</sup> سپس به طرف مصر رفت و در آنجا هواداران بسیاری برای دعوت خود جمع کرد.<sup>(۳)</sup>

بحث و ماجرای عبدالله بن سبأ و سبأیی‌ها، چه در منابع اصلی تاریخ اسلامی و چه در منابع شیعه نیز ثبت شده است، برای مثال: در منابع تاریخ اسلامی مانند «سیف بن عمر»<sup>(۴)</sup>، «دینوری»<sup>(۵)</sup>، «طبری»<sup>(۶)</sup>، «مقدسی»<sup>(۷)</sup>، در منابع شیعه نیز مانند «خصیعی»<sup>(۸)</sup>، «کیششی»<sup>(۹)</sup>، «طوسی»<sup>(۱۰)</sup>، مجلسی<sup>(۱۱)</sup>، اما با این وجود تعداد بسیاری از غرب شناسان و نویسندگان داخل جهان اسلام با چند هدف مشخص در تلاش اند که نبود چنین فردی را در تاریخ اثبات کنند که هدف اصلی از آن نیز مخفی‌سازی نقش سبأیی‌ها در فتنه دوران خلافت عثمان بن عفان و انباشتن گناه و سهل‌انگاری‌ها در شخصیت فردی خلیفه است. ابن‌الأثیر با جزئیات برنامه عمومی آشوب را نشان داده است «عبدالله بن سبأ فردی یهودی بود، در

(۱) مسکویه: تجارب الأمم، الطبعة الثانية، مطبعة سروش، طهران، سنة ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۴۳۵.

(۲) تاریخ الطبري، ج ۴، ص ۳۴۰.

(۳) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۲۶۳.

(۴) سیف بن عمرو: الفتنة و وقعة الجمل، ص ۴۸.

(۵) المعارف، ص ۶۲۲.

(۶) تاریخ الطبري، ج ۴، ص ۳۴۰.

(۷) البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۵.

(۸) حسین بن حمدان الخصیعی (ت: ۳۳۴هـ): الهدایة الكبرى، الطبعة الرابعة، مؤسسة البلاغ، بیروت، سنة ۱۹۹۱، ص ۱۵۱.

(۹) محمد بن الحسن الطوسی: اختیار معرفة الرجال، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۲۸هـ، ص ۱۰۲.

(۱۰) محمد باقر المجلسي: بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ج ۲۵، ص ۲۶۳.



دوران خلافت عثمان بن عفان مسلمان شد، سپس در میان حجاز این طرف و آن طرف می‌کرد و از آنجا به بصره و بعد به کوفه رفت، سپس به شام رفت، هدفش این بود که مردم را سرگردان و گمراه سازد؛ اما در آنجا نتوانست هدفش را عملی سازد و مردم شام او را بیرون کردند، سپس به مصر رفت و در میان مردمش ماند و می‌گفت جای تعجب است که مردم معتقدند که عیسی دوباره برمی‌گردد؛ اما به این معتقد نیستند که محمد (ﷺ) برگردد، با این کار اصل بازگشت (رجعت) را برایشان قرارداد و آنها نیز پذیرفتند، سپس به آنان گفت: هر پیامبری وصیتی دارد و علی وصیت محمد است، ستمکارتر از آن کس کیست که به وصیت پیامبر خدا عمل نکند و از وصیتش سرپیچی کند، عثمان به‌ناحق خلافت را در دست گرفته، پس برخیزید و شروع به طعنه زدن از والی و مسئولان خود کنید و اینگونه نشان دهید که «امر به معروف و نهی از منکر» می‌کنید تا دل مردم را به‌سوی خود جلب کنید، سپس داعیان خود را -در سایر مناطق- پخش کرد و دربارهٔ بدی والی‌های مناطق برایشان نامه می‌نوشت و آنان نیز همین کار را می‌کردند و نامه ردوبدل می‌کردند، به طور مخفیانه برای نظر و دیدگاه خود تبلیغ می‌کردند. برخی نامهٔ ساختگی در مورد سهل‌انگاری والی و مسئولان می‌نوشتند و برای سایر مناطق می‌فرستادند. مردم هر منطقه برای مردم منطقهٔ دیگر این کار را می‌کرد تا اینکه خود را به مدینه رساندند و در آنجا نیز تبلیغ خود را منتشر کردند. پیام به محل خلافت رسید و پس از مناظره در این باره، برای چاره‌اندیشی آن اقدام شد»<sup>(۱)</sup>.

(۱) ابن الأثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۶.

## تهمت‌های زده شده به عثمان بن عفان:

سبایی‌ها با فرماندهی عبدالله بن سبأ پس از اینکه تصمیم گرفتند در مقابل عثمان بن عفان دست به اقدام بزنند، بنا به راهنمایی و توصیه سرکرده‌شان این اقدامات را انجام دادند:

طعن‌زدن به والی مناطق، به گونه‌ای که تلاش کنند ستمکار و تجاوزگر به حق و حقوق مردم نشان داده شوند.

اینگونه خود را نشان دهند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

محکم سازی روابط سازشی سبایی‌ها در تمام مناطق، و ردوبدل نمودن نامه و اطلاعات دقیق در میان‌شان.<sup>(۱)</sup>

تلاش برای استفاده از نام و شهرت بزرگان صحابه و افراد سرشناس برای حمایت از تبلیغاتشان.<sup>(۲)</sup>

اقدام برای ساختن مُهر و سند حکومت اسلامی و افراد سرشناس مسلمان، مانند ساختن مُهر خلیفه و نوشته عایشه مادر مؤمنان.<sup>(۳)</sup>

در این مدت، سبایی‌ها به‌دقت دربارهٔ تحریک نظر عمومی و تحریک مردم در مقابل والی‌های مناطق فعالیت می‌کردند تا آن را ابزار دست خود برای ضربه‌زدن به خلیفه قرار دهند. بعداً پس از موفقیت در اولین گام نقشه‌شان، تلاش و حملات خود را بر علیه خود خلیفه به اوج رساندند و چندین پروندهٔ تهمت برای خلیفه تشکیل دادند. از جمله:

(۱) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰-۳۴۱.

(۲) ابن العری: العواصم من القواصم.

(۳) ابن العری: العواصم من القواصم.

### غصب کردن حق علی بن ابی طالب:

این اولین تهمتی بود که مستقیماً از طرف عبدالله بن سبأ به خلیفه زده شد و می‌گفت: علی وصی پیامبر خداست و باید پس از رسول خدا (ﷺ) او خلیفه می‌شد، عثمان از روی ناعدالتی خلیفه شده و این حق را از علی غصب نموده است.<sup>(۱)</sup>

این تهمت نیز اصلاً درست نیست، رفتار خود علی و برخورد مسلمان و شیوه انتخاب عثمان بن عفان، حُجت و مدرک نادرستی این تهمت هستند.

### خشونت در برابر بزرگان صحابه و افراد سرشناس:

کتک و شکنجه دادن عمار بن یاسر.

کتک و شکنجه دادن عبدالله بن مسعود.

تبعید أبوذر غفاری به ربه.

بیرون کردن أبودرداء از شام.

اینها یا تهمت بودند، یا اختلاط راستی و درستی مواضع و افکار با دروغ و تهمت بود، یا بزرگ جلوه دادن حوادث از حد واقعی خودشان بودند، و یا گرفتن حق اجتهاد و تصمیم از خلیفه بود، طوری که برای او شایسته و جایز نمی‌دیدند حتی به اندازه حاکمی، قدرت حکم و تصمیم داشته باشد

(۱) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

## تعامل با خویشاوندان:

حکم را برگرداند بعد از اینکه پیامبر (ﷺ) او را تبعید کرده بود. معاویه بن ابوسفیان را والی کرد با وجود اینکه شایسته این منصب نبود عبدالله بن عامر بن گریزی را نیز والی کرد با وجود اینکه شایسته این مقام و منصب نبود.

مروان را والی کرد و او نیز شایسته این منصب نبود.

یک پنجم آفریقا را به مروان داد.

به اقوام و نزدیکان خود می‌بخشید؛ ولی مسلمانان را از آن محروم می‌کرد.

ولید بن عقبه را والی کرد که فردی فاسق و شایسته این مقام و منصب نبود.

به‌طور کلی، تعامل عثمان با قوم و خویشانش از منهج کلی شریعت تجاوز نکرد. اقوامی که والی شدند افرادی شایسته بودند و با اجتهاد والی شده بودند. همچنین تعداد کمی از والی‌ها از اقوام وی بودند. جدای از این، برخی از آنان مانند معاویه بن ابوسفیان از طرف خلیفه پیشین انتخاب شده بود و توانایی و شایستگی معاویه نیز در نزد همگان مشخص بود. این بذل و بخششی نیز که از آن صحبت می‌شود، عثمان از درآمد شخصی خودش می‌بخشید و آنچه را که به مروان بخشید، امری اجتهادی بود و پس از اینکه نارضایتی مردم را به دنبال داشت فوراً آن مناطق را از او پس گرفت.<sup>(۱)</sup>

(۱) ابن الأثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۸.

## انتقاد از اجتهادهای او:

سُنّت کوتاه کردن نماز در سفر را منتفی کرد.  
عمر برای اجرای حد از تازیانه استفاده می کرد؛ ولی او آن را به عصا تغییر داد.

بر بالای منبر رسول خدا (ﷺ) رفت در حالی که ابوبکر و عمر به هنگام خطبه در پایین منبر می ایستادند.

سوزاندن مصحف های قرآن و نگه داشتن یک نسخه از آن.

گسترش حصار آغل چهارپایان بیت المال و استفاده از آن برای مصالح و منافع شخصی خودش.

عبیدالله بن عمر را در مقابل هرمان نکشت.

خلیفه هم به عنوان صحابی بزرگ، و هم به عنوان دستة اول مسلمان شدگان، و هم به عنوان عالمی در میان صحابه، حق این را داشت که در برخی از مسائل اجتهاد کند و بیشتر صحابه نیز از اجتهادهای او شکایت و انتقادی نداشتند؛ اما آشوبگران آن اجتهاد را قبول و جایز نمی دانستند

## انتقاد از گذشته او:

در جنگ بدر حضور پیدا نکرد.

در روز أحد میدان جهاد را رها نمود و فرار کرد.

در بیعت رضوان حضور نداشت.

عدم شرکت او در جنگ بدر به دستور پیامبر خدا (ﷺ) بود نه اینکه

خودش در غزوه حضور نیابد، و اجرای فرمان رسول خدا (ﷺ) اولی‌تر از میل و نظر شخصی است. ترک میدان جهاد نیز در جنگ احد پس از شایعه شهادت رسول خدا (ﷺ) بود و گروهی از صحابه این چنین موقفی داشتند. خداوند متعال نیز بنا به نص صریح قرآن کریم آنها را بخشید. عدم حضور او در بیعت رضوان هم برای عثمان سروری و شرف بود؛ زیرا که به‌عنوان نماینده پیامبر (ﷺ) به مکه رفت و خود را در معرض احتمال مرگ و کشتن قرارداد و خود بیعت نیز به‌خاطر شایعه کشتن عثمان انجام شد؛ یعنی پیش از صحابه، ایشان با کردار، بیعت مرگ را عملی ساخت و به نزد کافران رفت

روزی ابن‌عمر با مردم قریش نشسته بود، مردی مصری به نزد او آمد و گفت: ای ابن‌عمر سؤالی از تو می‌پرسم جوابم را بده، آیا می‌دانی که عثمان در جنگ احد فرار کرد؟ فرمود: بله. گفت: آیا می‌دانی در بدر نیز حضور نداشت؟ فرمود: بله. گفت: آیا می‌دانی در بیعت رضوان نیز حضور پیدا نکرد؟ فرمود: بله. آن مرد گفت: الله اکبر. ابن‌عمر فرمود: بیا تا آن را برایت توضیح دهم. فرارش از احد را، من شهادت می‌دهم که خداوند او را ببخشد، و عدم حضور او در بدر نیز به‌خاطر مریضی دختر پیامبر (ﷺ) که همسرش بود، به همین دلیل پیامبر (ﷺ) به وی فرمود: تو پاداش و سهم یکی از حضور یافتگان در بدر را داری. برای عدم حضورش در بیعت رضوان، اگر در مکه بلندمقام‌تر از عثمان می‌بود پیامبر (ﷺ) او را به‌جای عثمان می‌فرستاد، رسول خدا (ﷺ) عثمان را فرستاد و بیعت پس از رفتن عثمان به مکه صورت گرفت. به‌هنگام بیعت نیز پیامبر (ﷺ) دست راستش را نشان داد و فرمود این دست عثمان است، دست راستش را بر روی دست دیگرش گذاشت و فرمود: این هم برای عثمان، سپس ابن‌عمر به آن مرد فرمود: پس حالا برو.<sup>(۱)</sup>

(۱) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۵۹۲، صحیح البخاری، الرقم ۳۵۱۶، سنن الترمذی، الرقم ۳۷۲۶.

## تهمت زدن:

بر روی شتر و همراه با برده‌اش، نامه ای برای ابن ابی‌سرح درباره کشتن آن افرادی که در نامه ذکر کرده بود، نوشت.<sup>(۱)</sup> این نیز تهمتی بود که با نقشه‌ای دقیق، برنامه‌ریزی شده بود و آتش فتنه با آن دامن زده شد و آشوبگران را به طرف محل خلافت متوجه ساخت و سبب شهادت خلیفه شد.

## در تلبس و تکاپوی راه حل:

شایعه تلاش و نقشه‌های سبایی‌ها به گوش خلیفه و مسلمانان رسید که برای حل آن چند اقدام صورت گرفت. از جمله: فوراً مسلمانان خبر را به خلیفه رساندند و جویای راه حل برای این اوضاع و احوال شدند و راه چاره را نیز جلوی خلیفه گذاشتند. خلیفه به رخنه و نارضایتی‌ها گوش فرا داد، برخی از آنها را حل کرد، مانند عوض کردن برخی از والیان و نامشروعی برخی از انتقادات را نیز اثبات نمود.

در هر منطقه برای دریافت جزئیات، نماینده‌ای از طرف خودش فرستاد، اسامه بن زید به بصره، محمد بن مسلمه به کوفه، عبدالله بن عمر به شام و عمار بن یاسر به مصر.

خلیفه همه والیان و مسئولان را فراخواند و در این باره با آنان مشورت نمود و سپس تصمیم نهایی گرفته شد.<sup>(۲)</sup>

(۱) ابن‌العربی: العواصم من القواصم، ص ۶۱ و ما بعدها

(۲) ابن‌الأثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۷.

## شهادت عثمان بن عفان:

بعد از بازگشت والیان و به اوج رساندن تلاششان برای حل شایعات، آشوبگران قبل از سرکوب آنها در تلاش بودند که به داد خود برسند، و جو آرام و راکد را پریشان کنند.

برای این کار هم فریاد سردادند که همه از سایر مناطق به طرف مدینه بیایند،<sup>(۱)</sup> این شد که در ماه ذی القعدة سال ۳۵ هجری در مدینه جمع شدند<sup>(۲)</sup> و در ابتدا چشمشان به نماینده‌های خلیفه از جمله «علی بن ابی طالب»، «طلحه بن عبیدالله» و «زبیر بن عوام» افتاد،<sup>(۳)</sup> سپس خود خلیفه را دیدند. بعد از جدل و مناظره‌ای بسیار به بازگشت راضی شدند؛ اما نقشه پایانی انجام شد که شامل نوشتن نامه‌ای ساختگی به نام خلیفه بود، گویا در این نامه به والی مصر دستور داده که به محض رسیدن این مردم، همه آنها را بکشد. قبلاً نیز نامه‌های ساختگی از طرف «علی بن ابی طالب»، «طلحه بن عبیدالله» و «زبیر بن عوام» نوشته شده بود و به مردم نیز نشان داده شده بود که گویا درخواست کرده اند که از همه مناطق برای کشتن خلیفه جمع شوند.<sup>(۴)</sup>

نقشه عملی شد، آشوبگران و فریبخوردگان دست آشوبگران برگشتند و منزل خلیفه را محاصره کردند. بعد از محاصره منزل خلیفه، سه گزینه را انتخاب کردند:

### برکنار شدن خلیفه

(۱) ابن الأثیر: الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۲۹.

(۲) ابن الأثیر: الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۲۹.

(۳) ابن الأثیر: الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۰.

(۴) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۷۵.



تسلیم شدن خلیفه

کشتن خلیفه<sup>(۱)</sup>

خلیفه نیز به هیچکدام از این گزینه‌ها راضی نبود و برای هر یک از آنها عذر و دلیلی داشت.

عایشه می‌گوید: یکبار پیامبر (ﷺ) دست بر سر شانه عثمان زد و به او فرمود: «یا عثمان، إن الله عزوجل عسی أن یلبسک قمیصا، فإن أراک المنافقون علی خلعہ، فلا تخلعه حتی تلقانی»،<sup>(۲)</sup> یعنی: «ای عثمان! شاید خداوند لباسی را بر تو پیوشاند، پس اگر منافقین خواستند آن را بردارند، آن را بردار تا اینکه به من می‌رسی، سه بار این را فرمود».

منظور از آن لباس، خلافتی بود که خداوند به او بخشید و منافقین نیز همان آشوبگرانی بودند که می‌خواستند او را از مقام خلافت برکنار کنند، سپس او را شهید کردند.

به مدت چهل روز محاصره طول کشید،<sup>(۳)</sup> در عین حال خلیفه نگذاشتند مسلمانان از او دفاع کنند،<sup>(۴)</sup> هدفش این بود که فتنه و خونریزی دامنگیر مسلمانان نشود و تمامی تیرها به سمت خودش نشانه‌گیری شود. سپس آشوبگران به خلیفه حمله بردند و او را شهید کردند.<sup>(۵)</sup>

مدت زمان محاصره منزل عثمان چهل روز بود، و در روز جمعه ۱۸

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۸۵.

(۲) مسند أحمد بن حنبل، الرقم ۲۴۰۱۲، صححه شعيب الأرناؤوط.

(۳) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۹۰.

(۴) ابن الأثير: الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۴۰.

(۵) ابن کثیر: البداية والنهاية، طبعة دار هجر، ج ۱۰، ص ۲۹۸-۳۱۰.

ذی الحجه نیز شهید شد. گفته می‌شود در روزهای بعد از عید قربان بود و برخی نیز گفته‌اند که در روز سوم ماه ذی الحجه بوده؛ اما رأی و نظر درست این است که در ۱۸ ماه ذی الحجه بوده است و سنش از ۸۲ سال نیز گذشته بود. برخی می‌گویند ۸۲ سال و شش ماه یا ۸۴ سال یا ۸۶ یا ۸۸ و یا ۹۰ سال بوده است و حتی سن ۶۳ یا ۷۵ سالگی را نیز آورده‌اند،<sup>(۱)</sup> ابن حجر می‌گوید: درست‌ترینش این است که در سن ۸۲ سال و ۶ ماه شهید شده است.<sup>(۲)</sup>

هنگامی که خبر شهادت عثمان به «علی بن ابی‌طالب» رسید، علی سخت پریشان شد و همراه با طلحه و زبیر و سعد به نزد عثمان رفتند و دیدند که کشته شده است. علی از حسن و حسین عصبانی شد و گفت: شما جلوی در بودید و اجازه دادید که خلیفه مسلمانان کشته شود؟! آنها نیز گفتند: ما از کشته‌شدنش باخبر نبودیم، علی دستش را بلند کرد و به حسن سیلی زد و به سینه حسین نیز ضربه زد. محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر را نیز دشنام داد.<sup>(۳)</sup>

## سهم صحابه در شهادت عثمان:

به‌طور کلی در این مسئله سه نکته را بیان می‌کنیم:

اول: به هم زدن رأی و نظر صحابه: شورشیان شهرت و شخصیت صحابه را برای خود می‌زدیدند، یا اجتهاد آنان را نیز برای خود می‌بردند؛

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۹۰-۱۹۱.

(۲) ابن حجر: الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۴، ص ۴۵۸.

(۳) ابن حبان: الثقات، ج ۲، ص ۲۶۵.

مانند اجتهاد ابوذر، یا نامهٔ ساختگی را از طرف بزرگان صحابه مانند عایشه مادر مؤمنان و علی و طلحه و زبیر می‌نوشتند.

دوم: صحابه به‌طور کلی برای دفاع از خلیفه تلاش نمودند؛ اما خود خلیفه مانع از تلاششان شد. برای مثال:

انصار: زید بن ثابت به خلیفه گفت: انصار پشت در هستند و می‌گویند اگر می‌خواهید ما دوباره همان انصار خداوند هستیم، عثمان فرمود: به آن نیازی ندارم، دست بکشید و نجنگید.<sup>(۱)</sup>

مهاجرین: علی بن ابی طالب، طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام.<sup>(۲)</sup>  
 جوانان مهاجر، مانند حسن و حسین پسران علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر.<sup>(۳)</sup>

صفیه مادر مؤمنان که در هنگام محاصره به خلیفه غذا می‌رساند.<sup>(۴)</sup>

سوم: صحابه پیش بینی نکرده بودند که کار به کشتن عثمان بن عفان برسد، اما وقتی کار به اینجا رسید، سپس صحابه سهل‌انگاری خودشان دربارهٔ خطر این موضوع را احساس کردند و برخی خود را سرزنش نمودند و برخی دیگر نیز بعضی دیگر را سرزنش می‌کردند که چرا سهل‌انگاری به خرج دادند، و برخی نیز تصمیم به انتقام گرفتند.

(۱) تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۷۳.

(۲) ابن الأثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۰.

(۳) ابن کثیر: البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۱.

(۴) ابن حجر: الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۷، ص ۷۴۱.

## اختلاف نظر و فتنه میان صحابه در دوران خلافت علی بن ابی طالب

هنگامی که بیعت خلافت به علی ابن ابی طالب داده شد، شرایط مسلمانان اینگونه بود:

بیشتر صحابه در مدینه بودند و همه مهاجرین و انصار به علی بیعت دادند.

تعدادی از مادران مؤمنان همراه با برخی از صحابه و مسلمانان دیگر برای ادای مناسک حج به مکه رفته بودند که در میانشان عایشه بنت ابوبکر بود.

معاویه بن ابوسفیان و برخی از اصحاب شام و مردم شام نیز حاضر به دادن بیعت به علی نبودند مگر بعد از انتقام گرفتن از قاتلان عثمان.

مسلمانان و صحابه همه استان های اطراف حجاز به جز شام به علی بن ابی طالب بیعت دادند.

### اجتهاد صحابه برای شرایط اینگونه بود:

علی بن ابی طالب که خلیفه شرعی بود، بر این معتقد بود که در انتقام گرفتن عجله نکنند تا اینکه اوضاع و احوال آرام می شود و شورشیان متفرق می شوند، چون که آنها در نهایت قدرت و بهترین شرایط هستند، و اگر بر علیه آنان نیز جنگ شود، خون بسیاری ریخته می شود.

عایشه مادر مؤمنان و طلحه و زبیر نیز که به علی بیعت داده بودند به خاطر اصرار و پافشاری برای گرفتن انتقام خون عثمان به طرف مکه رفته بودند، بر این معتقد بودند که انتقام خون عثمان نباید پشت گوش

انداخته شود و نیز نباید اجازه داد شورشیان پراکنده شوند. اگر خلیفه اعلام رضایت کند پس آنها هم زیر پرچم سپاه او می‌روند، و اگر هم به آن راضی نشود باید از طریق استانهای دیگر بر روی نشان دادن خطر سبایی‌ها و شورشیان کارکرد، و فشاری باید ایجاد کرد که خلیفه به این قناعت برسد که بدون تأخیر انتقام خون عثمان گرفته شود، با این هدف رو به سوی بصره کردند و بعداً منجر به جنگ جمل شد.<sup>(۱)</sup>

معاویه و طرفدارانش نیز در شام معتقد بودند تا انتقام خون عثمان گرفته نشود، هیچ بیعتی به علی ندهند و تسلیم و فرمانبردار قدرتش نباشند، و منتظر بودند که این شرط از جانب خلیفه اجابت شود.

علی بن ابی طالب آن گونه که قبلاً شرط گذاشته بود، باید مسلمانان به شیوه مدیریت خلافت او راضی باشند، می‌خواست همه مسلمانان پایبند به این تصمیم باشند.

عایشه و طلحه و زبیر نیز برای عمل نمودن به اجتهادشان به سمت بصره رفتند و مسلمانان زیادی هم به سپاه آنها پیوستند.

معاویه نیز در شام ماند و منتظر پاسخگویی به شرطش بود، خلیفه هم تصمیم عزل معاویه را صادر کرده بود، معاویه نیز بدین خاطر که تا به آن لحظه بیعت نداده بود حاضر نشد این دستور را بپذیرد.

## جنگ جمل:

پس از اینکه عایشه و سپاهش به اطراف بصره رسیدند و پیام خود را به فرمانده و همه مردم منطقه، و والی بصره رساند و مسلمانان آنجا هدف

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۳۱.

از آمدن سپاه را فهمیدند،<sup>(۱)</sup> مردم به سه دسته تقسیم شدند: دسته ای مستقیماً به اجتهاد عایشه راضی شدند و به سپاهش پیوستند دسته ای دیگر، در میان جبهه عایشه و بزرگان صحابه ای چون طلحه و زبیر و جبهه خلیفه مسلمانان، ناچار ماندند و اعلان بیطرفی کردند. دستهای دیگر که والی و هوادارانش بودند بر سر بیعت با علی ماندند و حاضر نشدند دروازه شهر را بر روی عایشه و طرفدارانش باز کنند و بدین سبب رویارویی کوچکی میان هر دو سپاه اتفاق افتاد.<sup>(۲)</sup>

خلیفه که از موضع و برخورد مردم شام و اوضاع بصره باخبر بود، در ابتدا تلاش نمود بدون خروج از مدینه با فرستادن نماینده از جانب خودش مشکلات را در مناطق حل کند.

اما به دلیل عملی نشدن برنامه و نقشه‌هایش، سپس تصمیم گرفت خودش به سمت مسئله بشتابد و اجازه ندهد در دوران او برای اولین بار تفرقه و تجزیه‌طلبی در دولت اسلامی اتفاق بیافتد به همین دلیل سپاهی را ترتیب داد و در ابتدا به سمت بصره به راه افتاد.

پیش از اینکه هر نوع رویارویی بین دو سپاه اتفاق بیفتد، قعقاع مابین آنها قرار گرفت، و با عایشه و طلحه و زبیر گفتگو کرد و به اتحاد و پرهیز از نزاع و درگیری فراخواند. و به پیام آنها نیز گوش فرا داد: «برای اصلاح حال و وضع میان این مردم آمده ایم»، درباره چگونگی اصلاح نیز از آنها سؤال پرسید: «از چه نظری؟ اگر مشروع دانستیم از شما تبعیت می‌کنیم، اگر هم جایز ندانستیم دیگر هیچ»، پاسخ را نیز از آنها دریافت کرد:

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۳۲.

(۲) ابن کثیر: البداية والنهاية، طبعه دار هجر، ج ۱۰، ص ۴۳۵ و ما بعدها.

«می‌خواهیم قاتلان عثمان از بین برده شوند»، بعد از اینکه پاسخ پیام آنها را داد، سپس پیشنهاد خود را به‌عنوان راه حل بیان نمود: «به نظرم دوی این درد، صبر است تا اوضاع آرام شود»، آنها نیز گفتند: «راضی هستیم اگر علی نیز همین رأی و نظر را داشته باشد» علی نیز همین رأی را داشت، بدینگونه هر دو طرف صلح نمودند. پس از دیدار هر دو طرف، دلخوشی هر دو جبههٔ مسلمان را دربرگرفت و خلیفه نیز خطبه ای دربارهٔ بدی نزاع و درگیری برای مردم ایراد کرد و هدف از صلح را بیان نمود.

دستهٔ شورشیان از خطبهٔ خلیفه فهمیدند که هر دو طرف در حال صلح هستند، به خود آمدند و گفتند: «این صلح بر ضد ماست و تعدادمان نیز کم است و صلح آنها نیز فقط بر سر خون ماست، به همین دلیل باید علی را نیز به عاقبت عثمان دچار سازیم»، اما عبدالله بن سبا گفت: نظرتان خیلی بد است چون که هر دو طرف دشمن می‌شوند و به شما ضربه می‌زنند؛ بلکه باید بین این دو دسته، آتش جنگ و درگیری را شعله ور کنیم، سبایی‌ها خود را به در بین دو گروه تقسیم کردند و جنگ به راه انداختند، هر دو طرف فکر می‌کردند که طرف مقابل خیانت ورزیده است، جنگ سختی روی داد و طلحه و زبیر در آن شهید شدند، سپاه علی پیروز شد، و عایشه و یارانش از جانب خلیفه باعزت و احترام با آنها رفتار شد و به سمت مدینه برگردانده شدند.<sup>(۱)</sup>

جنگ در روز جمعه ماه جمادی الآخر سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد و در همان روز نیز خاتمه یافت.<sup>(۲)</sup>

دربارهٔ تعداد کشته‌شدگان آن جنگ، زیاده‌روی بیشماری شده، و طبق

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۳۸ وما بعدها.

(۲) تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۸۵.

مدت زمان جنگ و عدم اصرار و پافشاری جنگاوران هر دو طرف برای کشتن طرف مقابل و تخمین کشته شدگان آن جنگ با کشته شدگان جنگ های بزرگ آن دوران، مشخص می شود شماره کشته شدگان هر دو طرف از چند صد نفر نگذشته است.

### جنگ صفین:

علت اصلی این جنگ، دو اجتهاد متفاوت علی بن ابی طالب و معاویه بن ابوسفیان بود. علی می گفت: باید معاویه و مردم شام بیعت دهند، چون بیعت خلافت به او داده شده و دو خلیفه نباید وجود داشته باشد. معاویه نیز می گفت: باید انتقام خون عثمان گرفته شود، بعداً از بیعت صحبت شود. تهمتی به معاویه نسبت داده شده که گویا می خواسته خودش خلیفه شود، به همین دلیل بیعت نداده و آتش جنگ را برافروخته است، اما در حقیقت هیچ سند و مدرکی نداریم که نشان دهد معاویه چنین قصد و هدفی داشته است، بلکه با سند صحیح هدف معاویه بیان شده است:

«ابومسلم خولانی و چند نفر دیگر، به معاویه گفتند: با علی نزاع می کنی؟ به خاطر خلافت با او رقابت می کنی؟ مگر تو مانند او هستی؟ او نیز گفت: نه به خدا! من خوب می دانم که علی از من بهتر و پایدارتر و برای این کار -خلافت- اولی تر است، اما مگر شما نمی دانید که عثمان از روی ظلم کشته شد و من نیز پسرعموی او هستم، اکنون درخواست قصاص خونش را دارم، بروید و به علی بگویید که قاتلان عثمان را به من تسلیم کند. من نیز تسلیم فرمان و تصمیم او می شوم. آنها نیز به نزد علی



رفتند و این سخن را به او گفتند؛ اما علی راضی نشد.<sup>(۱)</sup>

با سند صحیح ثابت شده که هر دو سپاه علی و معاویه از مسلمانان هستند،<sup>(۲)</sup> همچنین معاویه و سپاهش جزو دسته متمرّد و سرکشان بودند: «الفئة الباغية»<sup>(۳)</sup>، علی و سپاهش نیز به حق نزدیکترند،<sup>(۴)</sup> علی برای عمل به نص قرآن تصمیم گرفت با معاویه و سپاهش بجنگد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾، [الحجرات: ۱۰-۹]، یعنی: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ظلم کند و تعدی ورزد، با آن دسته ایی که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت به کار برید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد (۹) فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید تا به شما رحم شود».

علی بن ابی‌طالب با سپاه شام جنگید تا اینکه به فرمان خدا برگشتند، آن وقت از جنگ با آنها دست کشید و تصمیم به عدالت را برقرار نمود.

(۱) الذهبي: تاريخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۴۰.

(۲) صحيح البخاري، الرقم ۲۵۷۷.

(۳) صحيح البخاري، الرقم ۲۶۷۷.

(۴) صحيح مسلم، الرقم ۱۸۳۰.

بعد از خودش نیز پسرش حسن، قسمت دوم را عملی ساخت که صلح میان برادران مسلمان بود.

پس از مبادله نامه و نماینده بین علی و معاویه و نرسیدن به نتیجه، علی بن ابی طالب تصمیم گرفت که به شام حمله کند تا اینکه معاویه و سپاهش تحت فرمان او دربیایند. معاویه نیز پس از مشورت با مردم و اطرافیانش تصمیم گرفت در مقابل سپاه بایستد. علی در عراق سپاهی چند هزار نفری را آماده کرد و معاویه نیز با سپاهی چند هزار نفری به سوی منطقه صفین آمد، در آنجا هر دو سپاه هراز چندگاهی به همدیگر حمله می کردند، سپس در یک جنگ سخت چندروزه مقابل هم رودررو شدند، در آن عمار بن یاسر که در سپاه علی بود به دست سپاه معاویه شهید شد. پیامبر (ﷺ) به این اشاره کرده بود که گروه متمرّد، عمار را می کشند، با این نیز مشخص شد که حق در نزد علی بن ابی طالب است. در هر دو طرف طلب صلح و سازش روبه بالا و زیاد بود. سپاه معاویه تصمیم گرفتند از جنگ دست بکشند و طلب صلح کردند. نسخه ای از قرآن را به نزد علی ابن ابیطالب بردند تا بر سر قرآن صلح کنند، او نیز راضی شد، هر طرف نماینده خود را برای صلح مشخص نمود، بدین شیوه جنگ خاتمه یافت.<sup>(۱)</sup>

## موضوع دادرسی:

در جبهه علی بن ابی طالب، ابوموسی اشعری و در جبهه معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص به عنوان نماینده انتخاب شدند و حکمیت به آنها داده شد تا بر سر نص روشنی سازش کنند و صلح میان هر دو طرف

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۵۴۱ و ما بعدها.

را برقرار سازند.<sup>(۱)</sup>

در این مورد چند روایت نادرست ثبت شده است و در کتابهای تاریخ اسلامی موجب بازارگرمی شده، در این روایت ها از ابوموسی به عنوان فردی کم عقل و ساده و جاهل صحبت به میان آمده است در حالی که در دوران عمر و عثمان مسئولیت های مهمی به او سپرده شده بود. عمرو بن عاص نیز شخصی کلاهبردار و حيله گر نشان داده شده است. سند هیچ کدام از این روایت ها صحیح و درست نیست.

درباره صلح و سازش میان این دو دادور، متنی واضح به طور صحیح ثبت نشده است؛ اما نتایج صلح بیانگر این است که صلحی در میان دو طرف صورت گرفته است.

### خطرات داخلی و خارجی:

در هنگام روبرو ایستادن علی و معاویه، و پس از جنگ صفین و موضوع دادوری میانشان، دو خطر جدید ظاهر شد که فوراً سعی کردند جلوی آن را بگیرند، خطر خارجی از جبهه معاویه بن ابوسفیان که حمله رومیان بود، خطر داخلی نیز از جبهه علی بن ابی طالب که خوارج بودند.

### حمله رومیان:

در هنگام اختلاف و جنگ میان دو طرف، پادشاه روم فرصت را غنیمت شمرد و سپاهی را ترتیب داد و سعی کرد برخی از مناطقی را که سپاه

(۱) ابن الجوزی: المنتظم، ج ۵، ص ۱۲۳.

اسلام آنها را فتح کرده بود دوباره باز پس بگیرد، فوراً معاویه خطرناک بودن اوضاع و احوال را احساس کرد و نامهٔ تهدیدآمیزی برای او نوشت: «ای ملعون! به خدا سوگند اگر دست بردار نشوی و به کشور خود بازنگردی، با پسرعمویم برای جنگ با تو صلح می‌کنم و از همهٔ خاک کشورت، تو را بیرون می‌رانم و زمین را با همهٔ فراخی آن، بر تو تنگ می‌گردانم».

وقتی پادشاه روم این نامه به دستش رسید، ترس سرتاپای او را فراگرفت و دست کشید و فوراً درخواست آتش بس نمود.<sup>(۱)</sup>

### جنگ خوارج:

پس از صلح و سازش ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص، دسته ای از سپاه علی حکمیت را گناه شمردند که صاحبش با آن کافر می‌شود. بر اساس این اصل، حکم کافری و کفر علی بن ابی‌طالب را دادند و جنگ بر علیه او را اعلام کردند،<sup>(۲)</sup> شعارشان این بود که حکم فقط برای خداست، این افراد به خوارج مشهور هستند.

برای دفاع از این خطر جدید، علی بن ابی‌طالب به سه شیوه اقدام نمود:

اول: نرمش و سازش: علی می‌گفت مسجد را از شما منع نمی‌کنیم و سهم خودتان محفوظ است و با شما نمی‌جنگیم مگر اینکه شما بجنگید.<sup>(۳)</sup>

دوم: نشست و گفتگو: برای این مسئله نیز افرادی چون عبدالله بن

(۱) ابن کثیر: البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

(۲) البغدادي: الفرق بين الفرق، ص ۵۶.

(۳) ابن کثیر: البداية و النهاية، ج ۷، ص ۲۸۵، ۲۹۰.

عباس را فرستاد تا با آنها صحبت کند، او هم پس از اینکه با آنها ملاقات نمود و گفتگو کرد، توانست بسیاری از آنها را قانع کند؛ اما برخی از آنان قانع نشدند و از خلافت علی بن ابی طالب خارج شدند.<sup>(۱)</sup>

سوم: جنگ یک طرفه: خوارج در نهروان جمع شدند و در آنجا شروع به کشتار و آشوب کردند به خصوص کشتن عبدالله بن خباب و شکافتن شکم همسرش. هنگامی که علی این را شنید، سپس تصمیم گرفت به خوارج حمله کند و با آنها بجنگد. سپاه را ترتیب داد و از رودخانه گذشت و خود را به خوارج رساند. در ابتدا درخواست نمود کسانی که در کشتار مردم سهیم بوده اند را تسلیم کنند تا از آنها انتقام گرفته شود. با این وجود آنها راضی نشدند بلکه گفتند: اگر همه ما کشته شویم باز هم خون شما برای ما حلال است. ابویوب انصاری و سعد بن عباده آنها را نصیحت کردند؛ اما فایده ای نداشت. سپس علی خودش برای آنها صحبت کرد، با این وجود دست بردار نبودند، آخرین بار جنگ سختی میان آنها در گرفت و در آن خوارج شکست خوردند و کشته‌های بسیاری دادند.<sup>(۲)</sup>

### فروکش کردن آتش فتنه:

پس از اینکه علی بن ابی طالب شهید شد، بیعت خلافت به حسن بن علی داده شد، مردم بر اساس نظر شخصی خود به او بیعت دادند نه اینکه متن منقولی درباره خلافتش آمده باشد. پدرش علی نیز هنگام سكرات مرگ می گفت: من با این بار مسئولیت شما را تنها می گذارم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شما را تنها گذاشت - یعنی کسی را برای شما مشخص نمی کنم - پس

(۱) أبو نعیم: حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۱۸.

(۲) ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۸۵ - ۲۹۰.

اگر خداوند برای شما خیر بخواهد با بهترینتان شما را جمع خواهد کرد، همانطور که رسول خدا (ﷺ) شما را با بهترینتان جمع کرد.<sup>(۱)</sup>

تقریباً ۴۰ هزار نفر به حسن بیعت دادند، آنها قبلاً بیعت مرگ را به پدرش علی داده بودند،<sup>(۲)</sup> حسن نیز برای مردم شرط گذاشت «با این تصمیم به من بیعت دادید که با هرکسی صلح می‌کنید که من با او صلح می‌کنم و با کسی می‌جنگید که من با او می‌جنگم»، سپس راضی شد که به او بیعت دهند.<sup>(۳)</sup>

### سازش و استعفا از خلافت

به‌خاطر فشار مردم عراق و سربازانش، حسن سپاهی ۱۲ هزارنفری را برای جنگ بر علیه سپاه شام روانه کرد. فرمانده سپاهش نیز قیس بن سعد بود، معاویه نیز از آن طرف با سپاهی به سمت عراق پیشروی کرد؛ اما شایعه کشتن سعد، سپاه حسن را دچار آشفتگی و اختلاف کرد.<sup>(۴)</sup>

شروع به تاراج و دزدی کردند و خود حسن نیز توسط یکی از اعضای سپاهش زخمی شد،<sup>(۵)</sup> اما نیروی سپاه و قدرت شخصی خود حسن سبب شد که سپاه شام، شکاف و ضعف هایش را احساس نکند، بلکه معاویه اشتیاق خود را برای صلح نشان داد،<sup>(۶)</sup> طوری که برگه ای سفید را برای

(۱) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴.

(۲) ابن الأثیر: أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۹.

(۳) ابن حجر: الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۷۳.

(۴) ابن کثیر: البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴.

(۵) الذهبي: تاريخ الإسلام، ج ۴، ص ۶.

(۶) صحيح البخاري، الرقم ۲۵۷۷.

حسن فرستاد و به او گفت: چه شرطی می‌خواهی بنویس،<sup>(۱)</sup> در پایین برکه نیز مهر خود را نیز زده بود.<sup>(۲)</sup>

قبلاً حسن بن علی نیز با آن شرطی که در هنگام بیعت برای مردم گذاشت، میل و اشتیاق خود را برای صلح و سازش نشان داده بود. به همین دلیل بارزترین رویداد خلافت شش ماهه اش، صلح با معاویه بن ابوسفیان و استعفا از خلافت به خاطر یکپارچگی مسلمانان بود.

همراه با میل و اشتیاق آغازین حسن و اشاره به آن، آشوبگرانی می‌خواستند مانع او شوند،<sup>(۳)</sup> همانطور که در دوران پدرش و در جنگ جمل از صلح میان علی و عایشه جلوگیری می‌کردند، اما مشیت و اراده خداوند بر این بود که دعای رسول خدا (ﷺ) اجابت شود که حسن سبب صلح و سازش دو دسته بزرگ از مسلمانان شود.<sup>(۴)</sup>

چند شخصیت مهم در میان دو سپاه قرار گرفتند و تلاش برای صلح را آغاز کردند و رضایت هر دو سپاه را نیز برای صلح به دست آوردند،<sup>(۵)</sup> سپس هر دو بر چند مفاد صلح کردند که در جزئیات صلح اختلاف نظر است، آنچه که آشکار است که بر این چند مفاد صلح نمودند از جمله:

اول: دست کشیدن از جنگ و ریختن خون مسلمانان.

دوم: واگذاری حکومت به معاویه، به شرط آنکه پس از معاویه خلافت

(۱) ابن الجوزي: المنتظم، ج ۵، ص ۱۸۳.

(۲) تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۴۸.

(۳) الذهبي: تاریخ الإسلام، ج ۴، ص ۶.

(۴) صحیح البخاری، الرقم ۳۴۵۰.

(۵) صحیح البخاری، الرقم ۲۵۷۷.

با شورا انجام پذیرد.<sup>(۱)</sup>

سوم: اختصاص درآمدی مشخص برای حسن بن علی.<sup>(۲)</sup>

پس از این صلح، برخی از مردم راضی نشدند که به معاویه بیعت بدهند. به همین دلیل حسن اشخاص سرشناس مردم عراق در کاخ مدائن را جمع کرد و به آنها گفت: شما با این تصمیم به من بیعت دادید که با کسی صلح می‌کنید که من صلح می‌کنم و با کسی می‌جنگید که من می‌جنگم، بنابراین من به معاویه بیعت داده‌ام و شما نیز فرمانبردار و مطیع او باشید.<sup>(۳)</sup>

(۱) ابن حجر الهیتمی: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۹۹.

(۲) صحیح البخاری، الرقم ۲۵۷۷

(۳) ابن حجر: الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۷۳.



## چگونه به صحابه بنگریم؟

به طور کلی چند نکته را مطرح می‌نماییم تا بدانیم با چه نگاهی به صحابه بنگریم، چون بسیاری از افراد که به ناحق در مقابل صحابه حکم صادر می‌کنند به دلیل نبود معیار مشروع در نزدشان است. بنابراین یا زیاده روی می‌کنند یا سهل‌انگاری و غفلت می‌ورزند. البته نگاه به صحابه فقط مشروط به این چند نکته نیست:

### اول: صحابه اولین دسته اصلی مربوط به دین اسلام هستند:

چون که آنها شاگرد مکتب رسول خدا (ﷺ) و دسته گل پرورده فرستاده خدا هستند، بدین جهت اگر گفته شود که گروه صحابه مردود شده اند و در امتحانات نمره قبولی را نگرفته اند، ایجاد علامت سؤال در شخصیت، توانایی و تبلیغ پیام پیغمبری رسول خدا (ﷺ) است.

همچنین آنها جمع کننده قرآن بودند، همین قرآنی که جلوی دست همه است، از دل و دست و زبان صحابه گرفته شده است، آنان قرآن را در دل خود نگه می‌داشتند و با دست روی ورقه‌ها می‌نگاشتند و با زبان نیز آن را می‌رساندند و با کردار و عمل نیز از آن تبعیت می‌کردند. به همین شیوه نیز وظیفه خود را برای حدیث عملی ساختند با این تفاوت که نوشتن حدیث را در دستور کار خود قرار ندادند و بیشتر به ابلاغ آن با زبان و کردار اهمیت می‌دادند.

پس اگر کسی بخواهد صحابه را تحقیر کند و به آنها طعنه بزند، به قرآن و حدیث نیز طعنه زده است، چون که منبع تبلیغ قرآن و حدیث به سایر مردم از طریق صحابه بوده است. پس اگر آنان بد و خیانتکار بوده باشند، چگونه می‌توانند به این خوبی همه منابع نقل «قرآن و حدیث» را در نهایت صحت و سقم رسانده باشند، این نیز یعنی به یکباره در هم شکستن قرآن و سنت.

همچنین صحابه مبلّغ و شارح جزئیات اسلام بودند. آنها چه با فتح خاک و چه با فتح دلها، اسلام را بر روی پهنه زمین منتشر کردند و به انسانها رساندند. آنها بودند که الفبای اسلام را برای مردم بیان نمودند چون که رسول خدا (ﷺ) تا زمانی که در قید حیات بودند آنها را تعلیم داد، بعد از وفاتش آنان بودند که بجای پیامبر (ﷺ) دین را تبلیغ می‌کردند، تبلیغی بدون زیاده روی و در نهایت محافظت نمودن از آن.

بدین خاطر می‌بینیم که تحقیر و طعنه زدن به صحابه، یعنی تحقیر و طعنه زدن به همه پایه و اصول اسلام یعنی قرآن، حدیث، پیامبر (ﷺ)، رویکرد عالی اسلامی...).

اگر حواریون پیامبر عیسی، سرمشق و الگوی عالی برای دین مسیحیت باشند، پس اصحاب پیامبر (ﷺ) نیز سرمشق عالی برای مسلمانان هستند ممکن است کسی هم رأی با محافظت از قرآن باشد اما با عدالت و بزرگی صحابه هم رأی نباشد، و بگوید آخر خداوند خودش وعده محافظت از قرآن را داده و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، «بی گمان ما خود قرآن را نازل کرده ایم و همانا خود حافظ و نگهبان آن هستیم».

سخنش بسیار درست است که قرآن محافظت می‌شود اما در اینجا

به خطا رفته است که به عامل محافظت توجه نکند. صحابه خود عامل محافظت و مراقبت بودند، وگرنه این آیه را نیز خود صحابه ثبت کرده اند یا از زبان آنها بر روی ورقه نگاشته شده است. بدین خاطر اگر صحابه توانسته باشند در بخشی از اسلام انحراف ایجاد کنند، می توان این گمان را متوجه آنان ساخت که این آیه نیز ساخته دست خودشان باشد. بنابراین رویکرد اعجازی قرآن، حفاظت قرآن را اثبات می کند، که این نیز اثبات مراقبت دست و زبان و دل صحابه است.

به طور خلاصه ضربه به صحابه یعنی ضربه زدن به همه مصادر اصلی اسلام و ابطال خرد و درشت آن اسلامی که رسول خدا (ﷺ) از خداوند گرفته و ابلاغ کرده است.

### دوم: صحابه گروهی هستند که برای آنها شهادت دادند:

صحابه آن گروهی هستند که خداوند متعال در چند جای قرآن کریم برای آنها شهادت داده است، از آنها راضی بوده، توصیفشان نموده، درباره آنها آیه نازل کرده و به همدم و همراه رسول خدا (ﷺ) نیز آنها را وصف نموده است، کسانی هستند که به آنها وعده نیک و بهشت داده است. پیامبر (ﷺ) نیز دهها بار توصیفشان نموده و از آنها راضی بوده و به راستگویی و خوبیهایشان شهادت داده است. پس این ویژگیها بسیار نایاب است که افرادی در منابع اصلی اسلام برایشان شهادت داده باشند. نمی توان از افرادی که خداوند از آنها راضی بوده و در قرآن نیز آن را ثبت نموده و وعده نیک به آنها داده باشد، بدی را به آنها نسبت دهیم و از آنها راضی نباشیم. قبلا چندین آیه و حدیث درباره مقام و منزلت صحابه آوردیم و می توان با خواندن این نکته، آن آیات و احادیث را در ذهن خود

تجسم کنیم. بعنوان مثال:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبه: ۱۰۰]، یعنی: «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنها خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر آن رودخانه ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

خداوند وعده نیک به صحابه می‌دهد چنانکه می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰]، یعنی: «کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق کرده اند و در راه خدا جنگیده اند، با دیگران برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نمودند و جنگیدند. اما به هر حال خداوند به همه وعده پاداش نیکو می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید».

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبه: ۱۱۷]، یعنی: «خداوند توبه پیامبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه مهاجرین و انصار (از لغزش های جنگ تبوک، مثل کندی و سستی اراده و اندیشه بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمه راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از

پیامبر پیروی کردند بعد از آنکه دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که از حق بسوی باطل منحرف شود. در این حال باز هم خداوند توبه‌آنان را پذیرفت چرا که او بسیار رئوف و مهربان است».

رسول خدا (ﷺ) دربارهٔ اصحابش می‌فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، فَيَعْرُوْ فِتْنًا مِّنَ النَّاسِ، فَيَقُولُونَ: فِيكُمْ مَن صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، فَيَعْرُوْ فِتْنًا مِّنَ النَّاسِ، فَيَقَالُ: هَلْ فِيكُمْ مَن صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، فَيَعْرُوْ فِتْنًا مِّنَ النَّاسِ، فَيَقَالُ: هَلْ فِيكُمْ مَن صَاحَبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ».<sup>(۱)</sup> یعنی: «زمانی بر مردم می‌آید که گروهی از مردم می‌جنگند، گفته می‌شود آیا در میان آنها یکی از اصحاب پیامبر (ﷺ) وجود دارد؟ می‌گویند: بله، پس دیگر می‌توانند فتح و کشورگشایی کنند. سپس زمانی بر مردم می‌آید که گروهی از مردم می‌جنگند، گفته می‌شود آیا در میان آنها یکی از اصحاب پیامبر (ﷺ) وجود دارد؟ می‌گویند: بله، پس دیگر می‌توانند فتح و کشورگشایی کنند».

### سوم: اصحاب پیامبر (ﷺ) انسان بودند:

آنها نه از انسانها بالاتر بودند، و نه از انسانها هم پایین تر بودند. انسان بودن نیز معنای کوچکی و جایگاه پایین آن فرد را نمی‌رساند، بلکه انسان بودن در اسلام جایگاهی بلند و جای فخر و مباهات است، اینجاست که

(۱) رواه البخاري و مسلم.

در قرآن آمده است: ﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، یعنی: «پیامبران‌شان به آنها گفتند: ما انسانهایی همچون شما هستیم، ولیکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد و ما را نسزد که دلیلی برایتان بیاوریم و معجزه ای به شما بنمایانیم مگر با اجازه خدا. و مومنان باید بر خداوند توکل کنند و بس.»

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۱۱۰]، یعنی: «ای پیامبر بگو: من هم انسانی همچون شما هستم و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس. پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته انجام دهد و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

پس در زمان خودش نیز جمعی انسان سفیه بودند که درجه انسان بودن در نزدشان پایین و بی‌ارزش بود، بدین خاطر به مثابه یک طعنه به پیامبران می‌گفتند که آنها نیز انسان هستند، مثل اینکه انسان بودن ارزش آن را ندارد که مقام پیامبری به او بخشیده شود. انسان بودن نه تنها برای صحابه، فخر و مباهات می‌باشد بلکه سروری و مکانتی است که پیامبران به آن افتخار می‌کردند. خداوند متعال نمونه اینگونه انسانها را برای ما بیان کرده و می‌فرماید: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آيَاتِنَا الْأُولَىٰ﴾ [المؤمنون: ۲۴]، یعنی: «اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده ولی او می‌خواهد با این ادعا بر شما برتری یابد. اگر خدا می‌خواست پیامبری را برای شما آورد حتما

فرشتگانی را برای این منظور می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در تاریخ پدران پیشین خود نشنیده ایم».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ [المؤمنون: ۳۳]، یعنی: «اشراف بی باوری که فرارسیدن قیامت را قبول نداشتند و در زندگی دنیا، ناز و نعمت به ایشان داده بودیم، گفتند: این انسانی همچون شما بوده و از همان چیزهایی می‌خورد که شما می‌خورید و از همان چیزهایی می‌نوشد که شما می‌نوشید».

بنابراین انسان نیز مانند هر کالای دیگری سطح پایین، متوسط و بالا دارد، هر چند که در بالاترین سطح قرار داشته باشد باز هم اشتباه و خطا در آزمون انسانی وجود دارد. خداوند متعال انسان را اینگونه آفریده است که اشتباه می‌کند، بالا و پایین دارد، منحرف می‌شود، گناه می‌کند اما اندازه انحراف و میزان ماندن در آن و درجه عدم بازگشت و توبه کردن است که سطح و جایگاه انسان را تعیین می‌کند. گاهی انسان تا نهایت بدی می‌رود و راه بازگشت را از خود می‌بندد تا اینکه به این درجه می‌رسد خداوند او را اینگونه توصیف می‌کند: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴]، یعنی: «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان چنان که باید می‌شنوند یا می‌فهمند؟ نه! آنان تفکر و تعقل ندارند) ایشان (از نظر گوش فرادادن به سخنان) همچون چهارپایان هستند و بلکه همراه تر».

از آنها نیز افرادی هستند که تا بالاترین سطح نیکی پیش می‌رود و راه منتهی به بدی را از خود می‌بندد، طوری که خداوند از او راضی می‌شود: ﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿﴾، [المائدة: ۱۱۹]،  
یعنی: «در روز قیامت خداوند می‌گوید: امروز روزی است که تنها درستی  
کردار و درستی گفتار راستگویان به آنها سود می‌رساند. برای آنان باغ  
هایی است که در زیر درختان آن جویبارها روان است. ایشان در آنجا  
جاودانه می‌مانند. خداوند از آنان خشنود و ایشان هم از خدا خشنودند.  
این است پیروزی بزرگ».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ  
اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿﴾ [التوبة: ۱۰۰]، یعنی: «پیشگامان نخستین  
مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و  
راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنها خشنود است و ایشان هم  
از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که  
در زیر آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است  
پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

رسول خدا (ﷺ) می‌فرماید: «كل بنو آدم خطاء و خير الخطائين التوابون»<sup>(۱)</sup>،  
یعنی: «همه آدمیان خطا می‌کنند، و بهترین خطاکاران، توبه‌کنندگانند».

اما این مورد دو نوع دارد، نوعی از آن عمدی است که گناه به شمار  
می‌آید، یعنی عقوبت دارد. پس یا آن شخص از آن توبه می‌کند و خداوند  
او را می‌بخشد. یا اصلاً به فکر توبه نیست و این به رحمت و تصمیم خود  
خداوند برمی‌گردد. نوع دوم خطایی است که عمدی نیست، این مورد  
برای مردم عوام امید به مغفرت خداوندی وجود دارد اما برای پیامبران  
اجتهاد بوده است. یعنی هیچ پیامبری وجود ندارد که از خطایی که

(۱) رواه الترمذی و ابن ماجه.



مرتکب شده، نیت بدی داشته بلکه اجتهاد کرده ولی درست نبوده است. همچنین این مورد برای مجتهدان امت نیز صدق می‌کند همانگونه که رسول خدا (ﷺ) فرموده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»،<sup>(۱)</sup> یعنی: «اگر حاکم حکم نمود و اجتهاد کرد و صحیح بود، برای او دو پاداش است. ولی اگر حکم کرد و اجتهاد نمود اما رأیش درست نبود و اشتباه کرد برای او یک پاداش است».

اشتباه انسان‌های به خطا رفته این است که یا بالاتر از یک انسان به صحابه می‌نگرند و حاضر نیستند اشتباه صحابه را بپذیرند، یا اینکه پایین‌تر از یک انسان به آنها می‌نگرند و به فضل و مقام و جایگاهشان اعتراف نمی‌کنند. بیشتر اوقات کسانی که بالاتر از یک انسان به صحابه می‌نگرند وقتی اشتباهی از صحابه می‌بینند دنیا با آن همه فراغی بر آنها تنگ شده و فوراً معادله را برعکس می‌کنند و صحابه را پایین می‌کشند و آنها را به سطح پایین‌تری از انسان می‌برند یعنی در هیچ حالتی انسان بودن را برای آنها جایز نمی‌دانند.

انسان بودن یعنی زندگی به مانند یک انسان، همراه با آن خصوصیتی که خداوند به انسان بخشیده است، از جمله آنها نیز اشتباه و گناه. پس لازم است هر انسانی به سمت کمال گام بردارد. خدا هم به صفت انسان بودن برای صحابه و سایر مسلمانان راضی است. و انتظار این را هم دارد که مسلمانان تحت تاثیر عوامل انسانی قرار بگیرند. برای مثال خداوند احتمال این را داده که دو دسته از مسلمانان با یکدیگر بجنگند: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا

(۱) رواه البخاري و مسلم.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ [الحجرات: ۹]، یعنی: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد، با آن دست هایی که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که بسوی اطاعت از فرمان خدا بر می‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت به کار برید، چرا که خداوند عادلان را دوست دارد».

به چیزی که توجه نموده این است که مسلمانان مرتکب گناه می‌شوند اما برای هر یک از این حالات راهکار قرار داده است.

بدین خاطر این یک اشتباه تربیتی است که مسلمان را اینگونه توجیه کنیم که صحابه دارای عصمت بوده و از اشتباه و خطا به دور بوده‌اند. حقیقت این است که صحابه انسانهایی بودند که سطح عالی از انسانیت را به ثبت رساندند.

در نتیجه آنچه که در فتنه میان صحابه اتفاق افتاد، حالتی عادی از حالات انسانی بوده که در آن یا هر دو طرف به خطا می‌روند یا یک طرف اشتباه می‌کند. و فتنه میان صحابه نیز به وضوح شرح داده شد که چه کسی بر حق بوده و چه کسی به خطا رفته است.

پس بر اساس این دیدگاه است که صحابه درجه انسان بودن را جایز می‌دانند و با داشتن این میزان از خطا، خداوند متعال از آنها راضی بوده است. لذا این دلیلی آشکار است که مسلمان امروزی نیز با داشتن برخی از خودرأیی‌ها، باز هم خداوند از او راضی باشد. بنابراین همانگونه که اشتباه است صحابه را بدون هیچ خطایی بپذیریم، همچنین اشتباه است که مسلمان امروزی را بدون هیچ خطایی قبول کنیم. و اصل در اینجا

میزان تعهد به اصول است. اگر مسلمانی در اصول اساسی نمره قبولی را کسب کرد دیگر شرط نیست برای رضایتمندی خدا و انسانها به مقام کمال برسد تا او را تایید کرد.

رسول خدا (ﷺ) در هنگام مریضی سكرات موت بر بالای منبر رفت و به صحابه فرمود: «إِنَّ النَّاسَ يَكْتُمُونَ وَيَقِلُّ الْأَنْصَارُ حَتَّى يَكُونُوا فِي النَّاسِ مِمَّنْزِلَةِ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ شَيْئًا يَضُرُّ فِيهِ قَوْمًا وَيَنْفَعُ فِيهِ آخَرِينَ فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ»<sup>(۱)</sup> یعنی: «شمار مردم بیشتر می شوند و انصار تعدادشان کم، تا اینکه در میان مردم مانند نمک در غذا می شوند، بنابراین هر یک از شما که مسئول کاری شدید و توانستید به دیگران ضرر یا نفع برسانید، نیکوکاران انصار را، کارهای نیکشان را بپذیرند و بدکاران ایشان را از کردارهای بدشان درگذرید».

### چهارم: صحابه افراد دوران خود بودند:

باید این را از یاد نبریم که صحابه در سده اول هجری زندگی کرده اند، یعنی ۱۴ سده پیش از امروز. آنها در امروز زندگی نمی کنند. بدین خاطر اشتباه است که حکم امروز را برای صحابه جاری کنیم. برای همین بایستی زندگی سیاسی و اجتماعی و علمی آن دوران را مدنظر داشته باشیم. اشتباهی که بسیاری از افراد برای هر دوره تاریخی به آن دچار می شوند این است که حکم امروز را برای روزگاران گذشته صادر می کنند. به عنوان مثال امروزه افرادی که دیدگاه ناسیونالیستی و ملی گرایی در میانشان شایع است، حکم نارضایتی را بر سر صلاح الدینی که چند سده پیش از امروز زیسته و آن دوران دید ناسیونالیستی وجود نداشته، اجرا

(۱) رواه أحمد و البخاری.

می‌کنند. بدین جهت وقتی زندگینامهٔ صحابه را می‌خوانیم بایستی تمام جوانب مسائل آن دوران را در نظر داشته باشیم از لباس، خوراک، گفتار و حرکاتشان، همهٔ اینها در واقع جدا از جهان واقع امروزه انجام شده است. همانگونه که اشتباه محض است از آنها انتقاد کنیم چرا به جای اتومبیل بر شتر سوار شده اند، همین‌طور اشتباه محض است که برخی از واقع زندگی آنها را نیز اینگونه تماشا کنیم و از آنها با دید امروز انتقاد نماییم

### پنجم: صحابه در میان خودشان سطح شان متفاوت بوده است:

همانطور که قبلاً گفتیم درجه بندی در میان انسان ها وجود دارد، در میان گروهی از انسان ها نیز سطح متمایز وجود دارد که این سطح بندی براساس باور و ایدئولوژی ها متفاوت است. از دیدگاه مادیگرایان سطح انسان ها بر معیار ماده تعیین می‌شود. از دیدگاه نژادپرستان سطح انسان ها بر اساس رنگ پوست یا بلندی قد یا هر معیار دیگری مشخص می‌شود در اسلام نیز سطح انسان ها بر اساس انقیاد و اطاعتشان از خداوند متعال و تقوا تعیین می‌شود. بدین خاطر می‌بینیم در میان صحابه این سطح متفاوت بوده است نه اینکه حق و حقوق افراد دیگر پایمال شود بلکه تا هر کس حق و حقوقش مشخص باشد.

خداوند متعال که درمورد صحابه هم قبل از فتح مکه و هم بعد از فتح مکه سخن به میان می‌آورد از نقطهٔ اختلاف و نقطهٔ مشترکشان نیز سخن می‌گوید و می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. [الحديد: ۱۰]، یعنی: «کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق کرده اند و در راه خدا جنگیده اند، با دیگران برابر و یکسان نیستند.

آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نمودند و جنگیده اند. اما به هر حال خداوند به همه وعده پاداش نیکو می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید».

در حدیثی که معاذ از پدرش رفاعه، از شرکت کنندگان در جنگ بدر، روایت می‌کند می‌گوید: «جبرئیل نزد رسول خدا (ﷺ) آمد و به وی فرمود: به شرکت کنندگان در جنگ بدر چگونه می‌نگرید؟ رسول خدا (ﷺ) فرمود: از با فضیلت ترین مسلمانان هستند، یا جمله ای شبیه به آن. جبرئیل نیز فرمود: برای فرشتگان شرکت کننده در بدر نیز این چنین است»<sup>(۱)</sup>.

به همین دلیل وقتی صحبت از صحابه ای می‌شود که فقط یک یا دو روز با پیامبر (ﷺ) زندگی کرده و بعداً به دیار خود بازگشته و در آنجا زندگی بسر برده است، این صحابه جایگاه علمی و ظاهری آن متفاوت است با صحابه ای که همیشه در خدمت پیامبر (ﷺ) بوده و حدیث از ایشان روایت نموده است. همچنین گناه صحابه ای که مدت کمی در نزد پیامبر (ﷺ) بوده از نظر ظاهری متفاوت از گناه صحابه ای است که همیشه در خدمت رسول خدا (ﷺ) بوده است. بدین سبب جایز نیست برای تمام مسائل یک حکم را برای همه صحابه صادر کرد.

در عین حال که این نوع درجه بندی بوده است اما پیامبر (ﷺ) اجازه نداده که در بهره دنیایی سایر صحابه عقب بمانند، برای مثال هر چند ابوبکر و عمر مکانت صحابیتشان در نزد پیامبر (ﷺ) اولی تر بوده است اما رسول خدا (ﷺ) برای آخرین سپاه، اسامه بن زید را به عنوان فرمانده تعیین نمودند که چه به لحاظ مکانت و چه سن و سال در سطح ابوبکر

(۱) صحیح البخاری، الرقم ۳۷۹۰.

و عمر نبوده است، یا پیامبر (ﷺ) پس از فتح مکه عتاب بن اسید را به عنوان والی مکه انتخاب نمود هر چند که به تازگی مسلمان شده بود با وجود اینکه عثمان بن عفان نیز حضور داشت که هم اموی بود و هم از اولین گروه مسلمان شدگان بود و هم مزده داده شده به بهشت بود و نیز بیشتر مال و سامان خود را برای اعتلای اسلام خرج نمود و دو دختر رسول خدا (ﷺ) را نیز به همسری خود برگزید و دهها فضل دیگر نیز داشت.

بدین خاطر لازم است آن گونه که در احادیث آمده است مقام و جایگاه هر صحابی یا هر گروه صحابی را همانند خودش در نظر بگیریم تا بتوانیم حکم درست دربارهٔ آنها صادر کنیم.

این بدین جهت نیست که اشتباهشان را توجیه کنیم، بلکه تا جانب انصاف برای آن شخص رعایت شود.

اشتباه فاحش در نزد برخی از مسلمانان ساده لوح این است که برای دفاع از یک دوران تاریخ اسلامی یا برای حمایت از یک رهبر یا شخصیتی در داخل تاریخ اسلامی، آن را به کار یا رویداد آن دوران یا رهبر و آن شخصیت که برخلاف خود شریعت است، نسبت می‌دهند. آنچه که در نزد ما مهم است حفظ دین می‌باشد نه عذرآوردن برای اشتباه پیروانش. آنها گروهی بودند که رفتند؛ آنچه را که انجام دادند و کسب کردند برای خودشان است و آنچه را که ما انجام دهیم و کسب کنیم برای خودمان است.

## منابع

القرآن الكريم

مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصبحي المدني (ت: ١٧٩)  
موطأ مالك.

سيف بن عمرو: سيف بن عمر الأسدي التميمي (ت: ٢٠٠)  
الفتنة و وقعة الجمل، تحقيق: أحمد راتب عرموش، الطبعة السابعة، دار  
النفايس، سنة ١٩٩٣.

الواقدي: محمد بن عمر بن واقد السهمي (ت: ٢٠٧)  
فتوح الشام، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية (بيروت - ١٩٩٧).  
عبدالرزاق الصنعاني: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري (ت:  
٢١١)

مصنف عبدالرزاق.

ابن هشام: عبدالملك بن هشام بن أيوب الحميري: (ت: ٢١٣)  
السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا و آخرون، الطبعة الثانية، السنة  
١٩٥٥.

ابن سعد: أبو عبدالله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي: (ت: ٢٣٠)  
الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، دار

الكتب العلمية (بيروت - ١٩٩٠).

ابن أبي شيبة: عبدالله بن محمد بن إبراهيم العبسي: (ت: ٢٣٥)  
مصنف ابن أبي شيبة.

ابن خياط: أبو عمرو خليفة بن خياط الشيباني (ت: ٢٤٠):  
تأريخ خليفة ابن خياط، تحقيق: د. أكرم ضياء العمري، الطبعة الثانية،  
دار القلم (دمشق - ١٣٩٧ هجرية).

أحمد بن حنبل: أحمد بن محمد بن حنبل: (ت: ٢٤١)  
مسند أحمد بن حنبل.  
فضائل الصحابة.

البخاري: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي: (ت: ٢٥٦)  
صحيح البخاري.

أبو القاسم المصري: عبد الرحمن بن عبد الله (ت: ٢٥٧)  
فتوح مصر والمغرب، مكتبة الثقافة الدينية، سنة ١٤١٥ هجرية.  
مسلم: مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري: (ت: ٢٦١)  
صحيح مسلم.

ابن ماجه: محمد بن يزيد الربعي القزويني: (ت: ٢٧٣)  
سنن ابن ماجه.

أبوداود: سليمان بن الأشعث بن إسحاق الأزدي السجستاني: (٢٧٥)



سنن أبوداود.

ابن قتيبة: أبو محمد عبد الله بن مسلم (ت: ٢٧٦)

المعارف، تحقيق: ثروت عكاشة، الطبعة الثانية، الهيئة المصرية العامة للكتاب (القاهرة - ١٩٩٢).

عيون الأخبار، دار الكتب العلمية (بيروت - ١٤١٨هـ)

البلاذري: أحمد بن يحيى بن جابر (ت: ٢٧٩)

فتوح البلدان، دار الهلال، (بيروت - ١٩٨٨ ميلادية).

الترمذي: أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة: (ت: ٢٧٩)

سنن الترمذي.

النسائي: أحمد بن شعيب بن علي بن سنان: (ت: ٣٠٣)

السنن الكبرى.

أبي يعلى الموصلي: أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى (ت: ٣٠٧هـ)

مسند أبي يعلى الموصلي.

الطبري: محمد بن جرير بن يزيد الآملي الطبري: (ت: ٣١٠)

تأريخ الأمم و الملوك، الطبعة الثانية، دار التراث، (بيروت - ١٣٨٧ هجرية).

جامع البيان، تحقيق: أحمد شاكر، الطبعة الأولى، مؤسسة الرسالة، سنة

٢٠٠٠.

الطحاوي: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك (ت:

(٣٢١هـ)

شرح مشكل الآثار، ط ١، مؤسسة الرسالة، ١٤١٥هـ

الخصيبي: حسين بن حمدان الخصيبي (ت: ٣٣٤)

الهداية الكبرى، الطبعة الرابعة، مؤسسة البلاغ، بيروت، سنة ١٩٩١.

ابن حبان: أبو حاتم محمد البستي: (ت: ٣٥٤)

صحيح ابن حبان

الثقات.

المقدسي: المطهر بن طاهر المقدسي (ت: ٣٥٥)

البدء والتاريخ، مكتبة الثقافة الدينية، بور سعيد.

الآجري: أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله (ت: ٣٦٠هـ)

أخلاق العلماء، نسخة المكتبة الشاملة.

الشرية.

الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب الشامي: (ت: ٣٦٠)

المعجم الكبير.

المعجم الأوسط.

الحاكم: أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد النيسابوري: (ت: ٤٠٥)

المستدرک علی الصحیحین.

معرفة علوم الحديث، ط ٢، دار الكتب العلمية (بيروت - ١٩٧٧)

مسكويه: أبو علي أحمد بن محمد بن يعقوب (ت: ٤٢١)  
تجارب الأمم و تعاقب الهمم، تحقيق: أبو القاسم إمامي، الطبعة الثانية،  
مطبعة سروش (طهران - ٢٠٠٠).

البغدادى: عبد القاهر بن طاهر بن محمد بن عبد الله (ت: ٤٢٩)  
الفرق بين الفرق، الطبعة الثانية، دار الآفاق الجديدة (بيروت - ١٩٧٧).  
أبونعيم: أحمد بن عبد الله بن أحمد المهراني الأصبهاني: (ت: ٤٣٠)  
حلية الأولياء، دار الكتاب العربي، بيروت.  
معرفة الصحابة.

البيهقي: أحمد بن الحسين بن علي: (ت: ٤٥٨)  
السنن الكبرى.

الطوسي: أبو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسي (ت: ٤٦٠)  
اختيار معرفة الرجال، الطبعة الأولى، مؤسسة النشر الإسلامي،  
١٤٢٨ هجرية.

ابن عبد البر: يوسف بن عبد الله بن محمد: (ت: ٤٦٣)  
الإستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق: علي محمد البجاوي، الطبعة  
الأولى، دار الجيل، (بيروت - ١٩٩٢).

الخطيب البغدادي: أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد (ت: ٤٦٣ هـ)  
الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع، مكتبة المعارف - الرياض  
الفييه- والمتفقه الطبعة الثانية، دار ابن الجوزي، (السعودية-١٤٢١ هـ)

ابن العربي: القاضى محمد بن عبد الله أبو بكر بن العربي (ت: ٥٤٣)  
العواصم من القواصم، الطبعة الأولى، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف  
والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية.

القاضى عياض: بن موسى اليحصبى (ت: ٥٤٤هـ)

الشفاء بتعريف المصطفى، دار الفكر، سنة ١٩٨٨م

ابن عساكر: أبو القاسم على بن الحسن (ت: ٥٧١)

تأريخ مدينة دمشق، تحقيق: عمرو بن غرامة، دار الفكر، سنة ١٩٩٥.

ابن الجوزى: جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن على (ت: ٥٩٧)

التبصرة، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٨٦م

المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك، تحقيق: محمد عبد القادر و مصطفى  
عبد القادر، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية (بيروت - ١٩٩٢).

صفة الصفوة، دار الحديث، القاهرة، ٢٠٠٠م

غريب الحديث، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية (بيروت - ١٩٨٥م).

ابن الأثير: أبو الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد الشيبانى  
الجزرى: (ت: ٦٣٠)

أسد الغابة فى معرفة الصحابة، دار الفكر، (بيروت - ١٩٨٩).

الكامل فى التاريخ، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، الطبعة الأولى، دار  
الكتاب العربى (بيروت - ١٩٩٧).

ابن الصلاح: عثمان بن عبد الرحمن (ت: ٦٤٣هـ)

مقدمة ابن الصلاح، دار الفكر المعاصر ( بيروت - ١٩٧٧ )  
 القرطبي: أبو عبد الله، محمد بن أحمد الأنصاري (ت: ٤٧١هـ)  
 الجامع لأحكام القرآن، دار عالم الكتب (الرياض-٢٠٠٣)  
 النووي: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف (ت: ٤٧٦هـ)  
 شرح النووى على صحيح مسلم، الطبعة الثانية، دار إحياء التراث العربى  
 (بيروت - ١٣٩٢ هجرية).

ابن منظور: محمد بن مكرم بن على ٧١١هـ)  
 لسان العرب، ط ١، دار صادر، بيروت.  
 ابن تيمية: أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام (ت: ٧٢٨هـ)  
 الفرقان بين أولياء الرحمن و أولياء الشيطان، المكتبة الشاملة.  
 منهاج السنة النبوية، ط ١، مؤسسة قرطبة، سنة ١٤٠٦ هـ.  
 النووي: أحمد بن عبد الوهاب بن محمد: (ت: ٧٣٣)  
 نهاية الإرب فى فنون الأدب، الطبعة الأولى، دار الكتب و الوثائق القومية،  
 (القاهرة - ١٤٢٣ هجرية).

الذهبي: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز: (ت: ٧٤٨)  
 تاريخ الإسلام، تحقيق: د. بشار عواد معروف، الطبعة الأولى، دار الغرب  
 الإسلامى، سنة ٢٠٠٣.  
 سير أعلام النبلاء، تحقيق: مجموعة من المحققين، الطبعة الثالثة،  
 مؤسسة الرسالة، سنة ١٩٨٥.

تذكرة الحفاظ، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية (بيروت-١٩٩٨).  
ابن كثير: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي: (ت: ٧٧٤)  
البداية والنهاية، تحقيق: علي شيري، الطبعة الأولى، دار إحياء التراث  
العربي، سنة ١٩٨٨.

البداية والنهاية، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الطبعة  
الأولى، دار هجر، سنة ١٩٩٧.

ابن قيم الجوزية: محمد بن أبي بكر بن أيوب: (ت: ٧٨١)

مدارج السالكين، الطبعة الثالثة، دار الكتاب العربي (بيروت - ١٩٩٦م)  
ابن رجب الحنبلي: زين الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن شهاب الدين  
(ت: ٧٩٥هـ)

جامع العلوم والحكم، الطبعة السابعة، مؤسسة الرسالة - بيروت ٢٠٠١م

ابن خلدون: عبد الرحمن بن محمد بن محمد (ت: ٨٠٨)

ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر، تحقيق: خليل شحادة،  
الطبعة الثانية، دار الفكر، (بيروت - ١٩٨٨).

الأبشيهي: شهاب الدين محمد بن أحمد بن منصور (ت: ٨٥٢هـ)

المستطرف في كل من مستطرف، ط ١، عالم الكتب - بيروت، ١٤١٩هـ

ابن حجر العسقلاني: أحمد بن علي بن حجر: (ت: ٨٥٢)

الإصابة في تمييز الصحابة، تحقيق: عادل أحمد و علي محمد معوض،  
الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، (بيروت - ١٤١٥ هجرية).

فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة، (بیروت - ١٣٧٩ هجرية).

المطالب العالیة.

ابن حجر الهیتمی: أحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی السعدی  
الأنصاری (ت: ٩٧٤)

الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، الطبعة الأولى،  
مؤسسة الرسالة (لبنان - ١٩٩٧).

المجلسی: محمد باقر (ت: ١١١٠ هجرية)

بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء، بیروت.

## فهرست مطالب

۵	..... مقدمه
۷	..... تعریف صحابه
۷	..... اصطلاح صحابه
۱۱	..... دوران صحابه
۱۱	..... تعداد صحابه
۱۴	..... طبقات اجتماعی در عصر پیامبر (ﷺ)
۱۴	..... نخست؛ گروه کفار:
۱۵	..... دوم؛ جماعت صحابه:
۱۷	..... سوم؛ اهل کتاب:
۱۸	..... چهارم؛ گروه منافقان:
۲۰	..... طبقات صحابه
۲۲	..... عدالت صحابه
۲۴	..... عقاید اهل سنت و جماعت در مورد صحابه
۲۶	..... صحابه در قرآن کریم
۲۷	..... صحابه بهترین گروه هستند
۲۷	..... خداوند متعال از صحابه راضی است
۲۷	..... مدحی از جانب پروردگار
۲۸	..... خداوند به صحابه وعده نیک می‌دهد
۲۹	..... خداوند بر پیامبر (ﷺ) و صحابه گواهی می‌دهد:
۳۰	..... خداوند صحابه را مورد مغفرت خود قرار می‌دهد
۳۰	..... خداوند رضایت و خشنودی خود را از اصحاب بیعت رضوان اعلام می‌کند
۳۵	..... صحابه در سنت



- پیامبر خدا (ﷺ) دربارهٔ صحابهٔ خود می‌فرماید: ..... ۳۵
- مهاجران حبشه ..... ۳۷
- مهاجران مدینه ..... ۳۸
- انصار ..... ۳۹
- شرکت‌کنندگان بدر ..... ۴۰
- ارتباط صحابه با پروردگارشان ..... ۴۳
- تعامل خداوند با صحابه ..... ۴۵
- ذکر یکی از صحابه توسط خداوند متعال: ..... ۴۹
- سلم کردن به آنها: ..... ۵۰
- استجابت دعاهای خاص: ..... ۵۰
- بخشش خاص: ..... ۵۱
- لرزیدن عرش خداوند: ..... ۵۱
- مژدهٔ مستقیم بهشت: ..... ۵۲
- رفتار صحابه با پروردگارشان ..... ۵۳
- خضوع در برابر خداوند: ..... ۵۳
- توکل بر خدا: ..... ۵۶
- عبادت پروردگار: ..... ۵۸
- ارتباط صحابه با پیامبر خدا (ﷺ) ..... ۶۲
- محبتشان نسبت به پیامبر خدا (ﷺ): ..... ۶۵
- احترام صحابه نسبت به پیامبر خدا (ﷺ): ..... ۶۷
- وابستگی صحابه به دستورات پیامبر (ﷺ): ..... ۶۸
- محترمانه اظهارنظرکردن ..... ۷۰
- ارتباط میان صحابه ..... ۷۷
- ایمان قبل از نَسَب: ..... ۷۷
- محبت و برادری: ..... ۷۹
- ایثار: ..... ۸۳
- غمخواری برای یکدیگر: ..... ۸۶

- ۸۹ ..... ادب و احترام:
- ۹۰ ..... اختلافات میان صحابه:
- ۹۴ ..... اختلاف نظر صحابه
- ۹۷ ..... رابطه صحابه با غیرمسلمانان
- ۹۸ ..... پایبندی به اسلام:
- ۱۰۰ ..... در دوران مکه:
- ۱۰۲ ..... در دوران مدینه:
- ۱۰۵ ..... روابط خانوادگی:
- ۱۰۶ ..... روابط شخصی:
- ۱۰۷ ..... جلوگیری از تجاوز:
- ۱۰۹ ..... در حالت جنگ:
- ۱۱۱ ..... هم زیستی:
- ۱۱۴ ..... علم و صحابه:
- ۱۱۵ ..... منبع علم:
- ۱۱۵ ..... هدف از آموختن علم:
- ۱۱۶ ..... آموختن علم:
- ۱۱۹ ..... ادب در فراگیری علم:
- ۱۲۰ ..... حفظ علم:
- ۱۲۱ ..... تخصص:
- ۱۲۳ ..... امانتداری:
- ۱۲۴ ..... عمل به علم:
- ۱۲۶ ..... انفاق علم:
- ۱۲۶ ..... هر علمی به همه گفته نمی‌شود
- ۱۲۷ ..... درباره همه چیز صحبت نکردند:
- ۱۲۹ ..... زندگی اقتصادی صحابه
- ۱۲۹ ..... تشویق به کار
- ۱۳۲ ..... بخشش مال

۱۳۴	ایثار نزد صحابه
۱۳۷	تعادل بین کار و عبادات:
۱۳۸	انواع فعالیت‌های اقتصادی صحابه:
۱۳۸	تجارت:
۱۳۹	کشاورزی:
۱۴۰	دامپروری:
۱۴۱	صنایع:
۱۴۱	خیاطی و صنایع دستی:
۱۴۲	پیامبر (ﷺ) و تصحیح صحابه در زمینه اقتصاد
۱۴۳	زنان صحابی
۱۴۵	ایمان آوردن به اسلام و استقامت بر آن:
۱۴۷	عبادت زنان صحابی
۱۴۹	اذیت و آزارشان در راه خدا:
۱۵۱	نقش زنان در جامعه:
۱۵۱	نقش علمی
۱۵۳	نقش اقتصادی
۱۵۵	نقش زنان در جهاد
۱۵۷	جایگاه زنان صحابی در جامعه اسلامی
۱۵۹	جوانان صحابی
۱۵۹	ثبات و پایداری بر اسلام
۱۶۱	راهنمایی صحابه
۱۶۱	در ارزش سن جوانی
۱۶۲	در رفتار
۱۶۲	در مسائل اجتماعی
۱۶۳	در پرستش و عبادت
۱۶۳	در مشکلات و چاره اندیشی
۱۶۵	نقش جوانانی صحابی

- ۱۶۵..... میدان علم:
- ۱۶۷..... میدان دعوت:
- ۱۶۸..... میدان جهاد:
- ۱۶۹..... میدان پرستش و عبادت:
- ۱۷۰..... شکایت از جوانان:
- ۱۷۱..... جوان و رهبری:
- ۱۷۳..... مشورت با جوانان:
- ۱۷۴..... کودکان صباحی:
- ۱۷۴..... محیطی مناسب:
- ۱۷۷..... دعا کردن:
- ۱۷۷..... ناز کشیدن:
- ۱۸۰..... تحقیر نکردن:
- ۱۸۱..... اعتقادات و عبادات:
- ۱۸۲..... بنیاد علمی:
- ۱۸۴..... شخصیت سازی:
- ۱۸۶..... صحابه و فتوحات اسلامی:
- ۱۹۲..... فتوحات در زمان ابوبکر:
- ۱۹۳..... فتوحات عراق:
- ۱۹۴..... فتوحات شام:
- ۱۹۷..... فتوحات در دوران عمر بن خطاب:
- ۱۹۷..... اول: فتوحات عراق و جبهه شرق:
- ۱۹۸..... جنگ قادسیه:
- ۱۹۹..... فتح نهاوند (فتح الفتوح) و نتایج آن:
- ۲۰۰..... فتوحات شام:
- ۲۰۲..... جنگ یرموک:
- ۲۰۳..... بعد از جنگ یرموک:
- ۲۰۳..... فتح قدس:

- ۲۰۴..... فتح مناطق کوردنشین:
- ۲۰۶..... فتوحات شمال آفریقا:
- ۲۰۶..... فتح قلعهٔ بابلیون:
- ۲۰۸..... فتوحات در دوران خلافت عثمان بن عفان
- ۲۰۹..... حملهٔ معاویه به قبرس و فتح آن.
- ۲۱۱..... فتنهٔ میان صحابه.
- ۲۱۳..... باید اینگونه به فتنهٔ صحابه بنگریم:
- ۲۱۴..... فتنهٔ دوران عثمان بن عفان
- ۲۱۴..... سبأیی‌ها:
- ۲۱۷..... تهمت‌های زده شده به عثمان بن عفان:
- ۲۱۸..... غصب کردن حق علی بن ابی‌طالب:
- ۲۱۹..... تعامل با خویشاوندان:
- ۲۲۰..... انتقاد از اجتهادهای او:
- ۲۲۰..... انتقاد از گذشتهٔ او:
- ۲۲۲..... تهمت زدن:
- ۲۲۲..... در تلاش و تکاپوی راه حل:
- ۲۲۳..... شهادت عثمان بن عفان:
- ۲۲۵..... سهم صحابه در شهادت عثمان:
- ۲۲۷..... اختلاف نظر و فتنهٔ میان صحابه در دوران خلافت علی بن ابی‌طالب
- ۲۲۸..... جنگ جمل:
- ۲۳۱..... جنگ صفین:
- ۲۳۳..... موضوع دادوری:
- ۲۳۴..... خطرات داخلی و خارجی:
- ۲۳۴..... حملهٔ رومیان:
- ۲۳۵..... جنگ خوارج:
- ۲۳۶..... فروکش کردن آتش فتنه:
- ۲۳۷..... سازش و استعفا از خلافت.

- ۲۴۰ ..... چگونه به صحابه بنگریم؟
- ۲۴۰ ..... اول: صحابه اولین دسته اصلی مربوط به دین اسلام هستند:
- ۲۴۲ ..... دوم: صحابه گروهی هستند که برای آنها شهادت دادند:
- ۲۴۴ ..... سوم: اصحاب پیامبر (ﷺ) انسان بودند:
- ۲۵۰ ..... چهارم: صحابه افراد دوران خود بودند:
- ۲۵۱ ..... پنجم: صحابه در میان خودشان سطح شان متفاوت بوده است:
- ۲۵۴ ..... منابع:

